[illegible]

[illegible] نمک [illegible] پیاز

[illegible]

B.322

[illegible]

[illegible]

شیره برآورده [illegible]

[illegible]

[illegible]

B.322

[illegible]

[illegible] فتوح و بشارات [illegible] گمیده [illegible]

[illegible] تعلیق [illegible]

الحمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الحمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چنانچه [illegible] [illegible]

[illegible] می‌شود و [illegible] با حالت [illegible] تب [illegible]

[illegible] صحیح نمیدارد و [illegible]

[illegible]

[illegible] شده [illegible] [illegible]

[illegible] مریض [illegible] می‌برد و [illegible]

و [illegible] از [illegible] روز [illegible] می‌برد و [illegible]

و [illegible] رنگ [illegible] در وقت صبح [illegible]

[illegible] پیدا میکند و [illegible]

و این مرض [illegible]

[illegible] مریض [illegible] منتقل [illegible] و استعمال شراب [illegible] افیون [illegible]

[illegible] خوب [illegible]

[illegible] بیرون [illegible]

و کسی را که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و دیگر آنکه اگر مرض از تشنج قوی باشد و از آن ظاهر گردد [illegible] تا مقدور [illegible]

مضر باشد و اگر [illegible] تکثیف [illegible] با [illegible]

بعد از آن اگر مریض را دیگر [illegible] صاحب [illegible]

و اگر شانه باشد از [illegible] و اگر [illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] مقدار [illegible] میدهد و

کفایه کرده و مرهم [illegible] و همین [illegible] بر دارد

و همین مریض را بهتر آن از پارچه که [illegible] باشد [illegible] میدهند

و در آب [illegible] پخته [illegible] و قدری [illegible] آنچه [illegible] و اگر

برابر آرد گندم در آب پخته بر پارچه [illegible]

و دیگر [illegible] را در آب خوب [illegible] بر پارچه نهاده بر [illegible]

[illegible] پخته شود از [illegible]

و بعد [illegible] حب [illegible] همراه [illegible] چرا [illegible] و

[illegible] که [illegible]

این ادویه را [illegible] و [illegible] باریک کوفته [illegible]

و قدری آب [illegible] حل کرده باشند [illegible]

و [illegible] صبح [illegible]

[illegible] و غذاهای [illegible] با [illegible] و [illegible]

[illegible] با که [illegible] و غیره که در [illegible]

عجمی که [illegible] است

[illegible] ایاره [illegible] [illegible] محمود [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اصل [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] محمود [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گذشته با [illegible] بجوشانند وکف آنرا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کرده

[illegible] کرده [illegible]

[illegible]

ودر [illegible] اولور

[illegible] یکدام [illegible]

برک [illegible] فضلکن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نکته نقد دو کون دو عالم به یک مشتری است
شهد او به کسی داد که از دولت دردانه گزار

در غم عشق قافیه ز مطلب دور
دو جهان بسته قد زیبای

از لوح سرزده وصل سر در دل مو
در میدان

چون غلام یک شعله زین غم با دو کون نادره
بر جبینم نقش مختاری و محمود بود

تمام شد ... مشق ...
در دار ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد علی حکیم شافی کافی و نعت نبی کریم شافع وافی

این کلمه چندیست که در ترجمه رساله عربیه از لغات طب حذاقت
کیش و تقوی و درایت اندیش حکیم محمد داود بن [illegible] الله
حسناته و رفع درجاته که در آیین علاج و قوانین تدبیر
مزاج و نسخ معموله معتبره و تراکیب نفیسه مجربه استاده بهره بود
با امر مطاع لازم الاتباع انتخاب معدن حکمت و [illegible]
دودمان شوکت و عتلا دقیقه سنج در معانی غواص گوهرهای
عوالی القاب و لالی نصاب
دامة مرصاحا للظلام و جعل بدر دته سراجا للانام جهة وضوح مطالب
بر خاص و عام صورت سرانجام پذیرفته بود لهذا طراک اسامی
همت و ماهران نامی فکرت آنست که اگر سهوی و خطایی
مطلع گردند بقلم اصلاح کوشند و [illegible] لطایحه غصب نخوشند
دامن [illegible] و این رساله بر شش مقاله ترتیب یافته
[illegible] در بیان آنچه لابدست مر طبیب را پیش از شروع
نمودن در امر معالجه باید دانست که چون طبیبی بنیت معالج
بیماری بر بالین نشیند و نمودن معده [illegible] دست همت خود از
لوازم وقت انکار [illegible] بخشیش تشخیص بیماری است اگر

گوییم باید که اول جنس مرض و فصل ذاتی و خاصیتهای نوع مرض
و اعراض آن را دریابند چنانکه در تب غب خالصه و شطر الغب
غب جنس مرض حمی است و فصل ذاتی اول آنکه بعد از آنکه بشکند
نوبت اثری از آن باقی نباشد و فصل ذاتی اول آنکه چون
گذشتن نوبت اثری از آن باقی بماند و فصل ذاتی
آنکه یک روز قوی بود و دیگر روز ضعیف‌تر آید و خاصه حالی را گویند
که مخصوص بمرض معین باشد که جز این نوع یافته نشود الا کم
شود چون تب غب دائم ایراد غب و مرض آن گشت که تابع مرض دیگر
بود که بزیادت او زیاده و نقصان او تخفیف پذیرد
چون صداع و سرسام اندرین تب و هرگاه طبیب جنس و فصل
و نوع و خاصیت بیماری را بدین طریق باز جوید در علاج
بالصواب کامل [illegible] تحقیق سبب بیماری است که از
اسباب بادی است یا بدنی و اگر بسبب سوء مزاج است ساده است
یا مادی و اگر مادی است کدامین ماده است از مواد چهارگانه
بسیط است یا مرکب [illegible] سیوم آنکه دریابد که بیماری
عضوی بالاصالت است یا بشرکت عضوی دیگر

چون صرع سعدی و خفقانیکه بشرکت معده یا رحم بود و استسقای
که بشرکت طحال یا معده باشد ... و دانستن آنکه بیماری
از قسم بیماریهای حاده است چون تب محرقه و غب خالصه
یا از جنس مزمنه چون تب نایبه و بلغمیه و شطر الغب و ربع
و مرض حاد آنرا گویند که گذشتن او بیش از چهارده روز متوقع
باشد و مزمن بر خلاف آنست ... مراعات یکی از امور ده گانه
یعنی مزاج اصلی و جنس مریض که مرد است یا زن و صنف و سن و عادت
و صناعت و سحنه و قوت و ضعف و فصلی و بلدیکه اندر آن مریض را
بیماری واقع شده باشد پس اگر ششش جزو اول ازین امور معدوده
در کیفیت مخالف با نوع مرض باشد دلالت بر قوت سبب کنند و بهر ازاله
آن تدبیر و تعدیل قوی در کار است مثلا اگر حمی لثقه در مرد جوانی که هم
مزاج حجازی موطن حداد و صیاد شهد و خوره لاغر بدن افتد به تسخین و
تلطیف کثیر حاجت آید که در اینجا جز خلط غلیظ لزج قوی البرودة
سبب این مرض نمیتواند شد و از برای سبب قوی علاج قوی لابد
است و اگر موافق با نوع مرض بود دلالت کند بر ضعف سبب
چون حدوث تب غب اندر شخص موصوف زیرا که در اینجا بهر حدوث

ای

این علت بسبب ضعف کافی بود باین جهت بسبب ضعف قناعت نمودند بتیمار
مشغول شد شیره کاسنی و سکنجبین ممنوع کنند آن بر آرند و مثل شیره خرفه و کاهو عوض
کاشنیز و امثال آن التفات کنند اما حال فصل و بلد بر عکس این باشد
یعنی اگر در کیفیت مخالفت به بیماری داشته باشند حاجت بتدبیر
و تعدیل قوی نیفتد زیرا که طبیعت فصل و بلد خود مقاومت با کیفیت
مرض دارد و اگر موافق بیماریست لاجرم بتدبیر قوی حاجت آید زیرا که
بتوقف سبب بیماری بلدی این هر دو امر قوی گشته و از بهر دفع سبب
قوی بتدبیر قوی محتاجیم پس آنچه بعضی گفته اند که اگر مرض سرد در سال
سرد و المزاج کارزار در شهر سرد معتاد بقول بزرگ ده فرموده اند و در موسم
سرما افتد بتدبیر آن مبادرت نمایی که کم در مرتبه چهارم باشد باید که مخالف
قاعده مذکوره است چه در این صورت اگرچه حال بلحاظ فصل و بلد
همچنین است اما بنظر سایر امور بر عکس نیست چنانچه گذشت [illegible]
در شرح کلیات قانون گفته که در صورت توافق مزاج مرضی
با مزاج اصلی تخفیف و تعدیل از جهت تقلیل مقدار است استعمال آن
نه از جهت کیفیت دوا پس در مثال مذکور تب غب مثلا چون
محرور مثل دوغ کافور دهند اما بر سبیل دوام ننهند این نظر

بقوت عرض و ضعیف سبب و اما برودت مزاج و اگر بمرض گرم
مبتلا شود تبرید معتدل بهوا و مثل کنند و این نظر بضعف عرض
قوت سبب است و ظاهر آنست که این قول اقرب بصواب باشد
مراعات بعضی ازین امور عشره که در باب علاج از مزاج بایست
بتفصیل بیان کنیم مخفی نیست که کیفیت مراعات مزاج اصلی
بوضوح پیوسته اما مراعات جنس آنست که طبیعت مرد گرم است
و مزاج زن سرد حال این چه بود مزاج مرد را بیشتر قیاس بر مزاج آن
کنند یعنی در عروض مرض گرم در مرد تبرید خفیف کنند و در زن
تبرید قوی باید لیکن از آنکه مزاج زن ضعیف و نازک است دوا
قوی الکیفیت مثل کافور شاید این حال وی نباشد هر کیفیتی که باشد
خواه گرمی خواه سردی و خواه آن کیفیت از کیفیات اولیه
باشد چون احد الکیفیات الاربعه خواه از کیفیات ثانویه چون
اسهال و ادرار و مانند آن و ازین جهت دوا رشدید الاسهال
و التنقیه در زنان را استعمال نکنند و مراعات صنف نیز مرض قیاس کن
و از لوازم علاج که گفته اند که اگر گرم مزاج و سرکه را از روغن
و شنیده اند از زندها تا در حال هلاک شود و بصحت تجربه پیوسته

گرایل

که اهل بحرین و سکان سواحل را اگر با غذیه لطیفه و آبهای شیرین
سبک بارند لامحاله از حد شده سستی بیرون برده باشند و از
چون تناول ماهی و خرما و خوردن آبهای متغیر و پلید پرهیز کنند یکی از
اسباب تحصیل صحت ایشان بوده باشد مرویست که در عهد شیخ
ابن سینا پسر پادشاهی رنجور گشت حکمای روزگار از علاجش
عاجز ماندند پادشاه صورت حالش بشیخ نوشت شیخ را چون آن
زمان فرصت وقت از هجوم مشاغل نبود تلمیذ خود بهمنیار را
از بهر تیمارش بدرود فرمود بهمنیار چون بر سر بیمار رسید و از احوال
بیمار و تیمار برسید دانست که در ظاهر تدبیر تقصیری نشده گفت
اگر اجازت دهند تا از مادر شاهزاده بخلوت تفحص بعضی از حال بیمار
بپرسم در این صورت می شاید که تدبیر را مساعی بهم رسد
والا صحتش هیچ نوع صورت پذیر نیست پادشاه بحکم اضطرار
حال و ما آن مهم را پنهان با مادر شاهزاده گفت که اگر در حقیقت
این پسر از صلب پادشاه است امید علاج در کار روی نماید و اشت
والا میتواند که بعد از تحقیق نظر در علاج این پسر حاشش علاج گراید
وی چون این سخن بشنید حیران است گفتن چاره ندید گفت

حقیقت این است که وقتی همراه پادشاه در سفر بودم هنگامیکه شاه مشغول شکار بود ناگهان نظرم به ماهی کیری افتاد و از غلبه قوت شهوانیه مقتضای آن سر زد و هشیار گفت اکنون شفای تو مبارک باد و آن ماهی گیری را طلبید ... از ... وا لوقه داد و وجه معروفه و بازپرسی تفتیش فرموده بکار تدبیر بیمار سرگرم شد از آن روز حال پسر به بهبودی برگشت تا آنکه در اندک فرصت شفای کلی یافت و هشیار به ظفر مقصود و جواب آمد ...

عنان عزیمت بحضرت استاد برتافت اما مراعات سن مریض نیز در تعدیل سوء مزاج مشابه مزاج اصلی است مگر آنکه شیخ اگر کسی عادت مبتلا شود تبرید شدید که در مرتبه غایت باشد هیچ باکی نبود تا آنکه خوف هلاک نباشد در حق وی روا ندارند زیرا که بیمار ضعف مزاج تحمل دوای قوی الکیفیه نمیکند و همچنین به طفلان نیز تا حد امکان دوای قوی ندهند و همچنین به طفلان حجامت قبل دو سالگی روا ندارند و بعد از شصت سالگی نیز ممنوع بود بخلاف فصد که در سران تا آخر عمر بشرط ضرورت جائز است و در طفلان قبل از چهارده سال تجویز ... عادت برین نوع بود که مثلا غیر معتاد وی مطلق استفراغ یا استفراغ خاص را ارتکاب آن نکنند بی ضرورت قوی

تجربه

تجویز نموده‌اند در تقدیر وقوع ضرورت به سهل‌ترین وجوه اکتفا فرموده
و بالجمله اهم مقصود را در علاج معرفت عادت مریض بود چنانچه از زبانی
میسر نباید که از طبیعت تنبیه دانه غذا و تنبیه انبساط و همچنین کل مزاج
شخصی را ایست با اجابت میشد و دیگری را انقباض و تبرید الطبع
شربت میدادند و اصلا نفعی نمیکرد و مغز فلوس بخدام کافی بود و همواره
و دیگری محرور المزاج از جمله تبریدات منتفع میشد لیکن هرگاه
مشتبه به تخم خرفه میخوردند و در تمامی بدنش حکه در اعضای و دردی
در زبان خود چنان احساس نمودی که گویا موی چند میکردند بعد از آن
سینه‌اش خفه شدی و نفسش تنگی گرفتی و تا که قی نکردی از آن
حالت رستگاری نیافتی راوی این حکایت که یکی از بزرگان بود آن را
از قبیل استبعادی و وهم بروی شمرده به سبیل امتحان در بعضی معجونات
خرفه بوی داده فی الفور همون حالت بوی باز افتاد و دانستم
که از وهم خالی نیست محرر این سطور را نیز اندرین باب مشابه بسیار
اتفاق افتاده چنانچه جوانی بعارضه [illegible] اکثر ابتلا داشت
مگر مسهل حب السلاطین و امثال آن نموده بود و سبع احالت شده
و شورش مانند آتش در بدنش افتاده بی تسکین شطحات حال

نسخه‌های چند از جای شیر و سنا و ترمذی و امثال آن موافق معمول مشهور به ولی ادوم
نوشته اصلا ملاحظه بی شده و در مرض السلس تمام به رسیده و تکمیل شفا
درا و آن تحریر این اوراق موجود است از نفع مسهلات قوی و ضعیف
در روی اصلا عمل نمیکند و نیز زالی محتشمه به نزف و رطوبه و نفث الدم
مسید رشت از غابت منقطع و از اطبای تنفر میشد و از این قسم غرایب
بسیار بعد العمل بتجربه مشهور میشوند و اینجاست آنچه بعد از اطلاعه که العاده
طبیعه خامسه یعنی چنانچه که مراعات طبایع اربعه که عبارت از یابس و بارد
و رطب و یابس است در امر معالجه ضروری است همچنین رعایت عادت
نیز از ضروریات است [illegible] این است که بنگرند تا طبع نظر به وضع
سماوی که عبارت از قرب خط استوا و بعد از وی باشد یا نظر
به وضع ارضی از بلندی و پستی و هموار آن یا نظر به اینجا درست
و اوضاع آن از جبال و مانند آن و بحار چیست و بالجمله اگر بلد معتدل است
ادنی تغییری در مزاج سکانش اثر کند و معلوم است ضعیف
تدارک به تغیر ضعیف میباید کرد و اگر بلد بهاری گرم است در بهای
گرم اندران تبرید بلیغ میباید کرد و در وقوع بیماری سرد به استعجالی انکشاف
الکشا و رزند و وجه از آنچه سابق گذشته هویدا است نیز

که در شهر گرم نقیه نیست کمتر باید کرد و وجهه تقلیل ماده خون
الکه برحجامت باید فرمود چنانکه در بلاد حجاز متعارف است
لهذا در احادیث شریفه صاحبها الصلوات السلام در باب حوالی
اخراج خون بیشتر امر بحجامت واقع شده است قال رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم الشفاء فی ثلث شرطة محجم وکیة نار وشربة عسل
و نیز در این بلاد از مسهل قوی و مقیء قوی پرهیز باید نمود و در بلاد
شدید البرودة نیز بحسب امکان از مسهل و مقیء اجتناب لازم است
و تا ممکن در مبادرت باخراج خون نکنند و اگر ضرورت افتد
فصد در اینجا بهتر از حجامت است. از خواص بعضی بلاد است
که بعضی ادویه در آنجا عمل میکند و در غیر آنجا عمل نمیکند بلکه گاهی باطل الاثر
میگردد چنانچه در بعضی شهرها جری سم قاتل باشد و چون از آنجا او را
بشهری دیگر نقل کنند اصلا سمیت در آن نماند اگرچه باحتیاط تمام
محافظت کلی از تصرف آب و هوا برند و عاد بعون عملی که در
... هم میکند جای دیگر نمیکند پس طبیب عاقل را محافظت
امثال این امور از واجبات است. از وصایای اطبا است
که چون در شهر غریب اتفاق معالجه افتد از تجربه کاران آنجا از

اغذیه معتاده و ادویه مسهله تفتیش فرموده پیش نها دخود دارند و بهنگام
معالجه تصرفات لایقه در ان بکار داشته بعلاج مشغول شوند و اما
مراعات فصل همچون مراعات بلدست یعنی اگر در حد معتدل
مرض گرم یا سرد افتد تعدیل آن با دویه قوی الکیفیت کنند و اگر
صیف مرض گرم افتد تدارک آن بدوا قوی البرد فرمایند و اگر فصلی
معین کیفیت مرضی ست پس بدوای قوی حاجت افتد و اگر درین فصل
مرض سرد افتد حاجت به تشخیص قوی نیفتد چه هوای فصلی خود مقاوم
بیماری ست احتیاج کثیر بتعدیل صناعی نباشد و حال مرض گرم
که در فصل سرما افتد برین قیاس باید کرد و منجمله آن مراعات ضعف
و قوت مریض ست و آن این ست که اگر مریض قوی است وقت
حاجت باستفراغ مبادرت کنند و اگر ضعیف ست با وجود
حاجت تنقیه را بر وقت بازامدن قوت گذاشته بتفیض بتقویت
طبیعت کوشند و همچنین در استعمال ادویه قویه و ضعیفه ملاحظه
قوت طبع و ضعف آن لازم انگارند و مراد از ضعف ضعف حقیقی ست
که از طول زمان مرض و کثرت فاقه با بهم رسد نه ضعف عارضی
که از شدت بیماری و ثوران اخلاط پدید آید چه درینجا تنقیه صحیح

سیوم امر مراعات سحنه که عبارت از حال قوام بدن باشد
از فربهی و لاغری و اعتدال و آن این است که در سحنت فربهان و سحنت
لاغران و سپید پوستان سست گوشت و زرد پوستان عدیم الدم
تا بمقدور فصد نکنند مگر آنکه لاغری بدو گونه است یکی آنکه بسبب قلت
خون باشد و این چنان باشد که طبیعت بنابر استکراه از خون فاسد
تصرف در وی نکند و بدل ما یتحلل نسازد پس در عروق کثیر المقدار از آن
بهم نرسد با وجود آن بدن لاغر بود و در چنین لاغری فصد کردن را
تقلیل خون و اطفای حدت آن مطلقا نشاید و دوم آنکه
نقصان یعنی لاغری بسبب قلت خون نبود و فرق در میان هر دو قسم
لاغری از امتلای عروق و ظهور آن میل و بشره و اسم و بدل خون
از جهه نقصان در قسم اول و عدم آن در قسم ثانی ظاهر است
اما منع از فصد در فربهی که از کثرت شحم باشد ظاهر است و فربهی
لحمی بنابر آنست که چون گوشت در غایت افزونی بود خون در بدن
و عروق کمتر میماند و در اینجا اگر فصد کنند خوف آن باشد که رگها
بنابر خلو از ضغطه لحم ساقط شوند و حرارت غریزی منحق گردد و
همچنین را در فربهان جایز نداشته اند مقدمه ششم مراعات وقت

مرض از اوقات چهارگانه که عبارت از ابتدا و تزاید و انتهاء و انحطاط باشد
مثلاً ورم حار اگر در ابتدا است رادع فقط بر آن نهند و اگر در انتها
محلل تنها و اگر در تزاید است رادع و محلل مرکب ساخته بکار برند و بدانکه
مرض گرم که اندر ابتدا باشد تلطیف به سبیل اعتدال باید کرد و به دستور
چون غیبت خلطی در ابتدا بود منضج شده باید که بتسکین حرارت مشغول شوند
و استعمال اشیاء مسهله هرگز نکنند زیرا که مسهله شدید التأثیر هستند و القصه
بعد تزاید تبرید کثیره و تسکین حرارت مشغول شوند و در وقت انتها به
استفراغ بپردازند و در انحطاط باستعمال مسهل مسهله مضایقه نیست
لیکن تجربه کاران بالاحتیاط از دادن مسهله قبل از پانزده روز منع فرموده اند
مگر آنکه مرض با شدت و در انحطاط مرض بیشتر بحفظ قوت کوشند و از معالجات
جیده بهر اکثر امراض تفریح و سرور و ملازمت دوستان و انیسان است
که بدیدن ایشان خوشی خاطر مریض حاصل شود و نیز ملازمت صحبت
کسی که بیمار از وی شرم میدارد و این از بهر اطاعت بیمار است او را
در پرهیز کردن و دوای کریه الطعم خوردن و همچنین انعام خوش و روایح
طیبه و لذیذه را از معالجات جیده شمرده اند و همچنین نقل از شهری
بشهری و از مکانی بمکانی نیز و همچنین صحبت از بیمار گاهی

صعب میشود و لبا او قات تغییر هیات یعنی انتقال از شکلی بشکلی
و در بعضی از عوارض مفید می اید چنانچه راست کردن پشت
از حرکت بشدن از درد پشت نفع میکند ... در معرفت
قانون ترکیب ادویه باید دانست که احتیاج طبیب بسوی ترکیب
ادویه از دو وجه بیرون نیست یکی اصلاح دوا دوم اقتضای مرض
و حاجت اصلاح یا از جهت طعم باشد چنانچه صبر تلخی و تندی را تحلیل را
بخلط انکبین اصلاح کنند و یا از جهت ناخوشی بوی ان چنانکه
حل کردن خیار شنبر در گلاب و عرق بادیان یا از جهت لدع
آن چون خلط مدم با زنجار در مراهم و کسر کیفیت سقمونیا با کتیرا
یا آنکه دوای ضعیف الاثر باشد پس او را بادویه دیگر تقویت کنند
چون زنجبیل با تربد یا طعم غلیظ را نیز برابر کرده یا از جهت نفوذ بودن
دوای مر بعضی اعضا را چون ترکیب مصطکی با سورنجان که
مخالفت معده و سمی معده است یا از جهت زود گذشتن
او از عضو مقصود و راوران عضو خواهایی اثر از وی یابد تا
باشد چون ترکیب ادویه مخرج حصاة صموغ خواه یا لوص
چون خلط ادویه عثیان باده بعضی سد و یا از جهت بطی النفوذ

بودن دوای پس ترکیب کنند ادویه که بسرعت نافذ گردانند و از آنجمله

جملهٔ آن چون ترکیب تخم با شراب و روغن گل با سرکه یا بسوی

عضوی خاص چون خلط زعفران با کافور و دارو و یا قا و خلط افیون

[illegible] با سرکه و دارو به حصاة با ادویه مدره یا از جهت سرعت تحلیل

[illegible] دوای چون خلط موم روغن بلسان یا از جهت آنکه مرض

قوی بوده و دوای مقصود در دفع مرض کفایت نکند پس به آنکه قوی

تر از او باشد ترکیب کنند چون مغز تخم کدو با مغز خیارین با تخم خرفه و غیره

خالصه یا از جهت آنکه ماده مرض مرکب باشد چون ترکیب [illegible] با تخم

کرفس با تخم خیارین [illegible] در حمیات مرکبه یا مرض واحد مقتضی

دو چیز باشد چون خلط التیام [illegible] در قروح چرکناک [illegible]

ادویه [illegible] بلعد جدا [illegible] ماده از عضو [illegible]

طبیب در وقت علاج بدانکه اکثر تصرفات طبیب یا در غذا

یا در دوا اما تصرف در غذا یا بمنع از وی است چنانکه در بحران گویند

[illegible] تا طبیعت مشغول به هضم غذا از دفع مرض باز ندارد و [illegible]

طبیعت اضطراب [illegible] و یا بتقلیل و آن خواه باعتبار کیفیت [illegible]

باشد اگرچه [illegible] از آن جزو [illegible] باشد بقول و فواکه

دوای

و این تدبیر کسی را باید که هضم و اشتهای قوی داشته باشد و در تن
و عروق او اخلاط کثیره یا ردیه بهم رسیده باشد پس تقلیل اغذیه و اخلاط
را از کثرت قوام بازدارند و بکثرت کمیه دفع گرسنگی نمایند خواه
باعتبار کمیت کنند اگرچه اغذیه بکثرت مطلوب نباشد و این تدبیر
اندر کسانی باید کرد که هضم و اشتهای ایشان هر دو ضعیف باشد
و بدن ایشان محتاج غذای کثیر بود یعنی بدن و عروق ایشان
از خون خالی باشد یا بسبب قلت غذا هضم آسان تر شود
و بسبب کثرت اغذیه قسط کامل بدن را تحلیل رسد و غذای موصوف
بدین صفت زرده تخم مرغ نیمبرشت و خاگینه خروس و ماء اللحم
خصوصا با شراب و گاهی تقلیل غذا کماً و کیفاً بعمل آرند و این
در صورتی باشد که ضعف معده با امتلاء اخلاط جمع شود و در این
حال اگر حار مزاج بود غذا مثل کاهو دهند و اگر بارد بود دراج
زیرک و گاهی تکثیر غذا کماً و کیفاً مطلوب بود و این در کسانی
باشد که ابدان ایشان را اعاده ریاضت کنند و این چنین غذا
مثل گوشت گوساله بود و اما تصرف در دوا و این بر سه قسم است
یکی افزودن دوای دوم کم کردن آن سیوم بدل کردن آن

بدوای دیگر اما اول چون زیاده کردن مطفیات نزدیک شدت
حرارت و زیاده کردن مسهلات و مشقات نزد غلیظ بودن ماده
و افزودن ملینات نزدیک شدت قبض و اضافه نمودن [illegible]
نزدیک افراط اسهال و مفرحات و مقویات قلب در
صورت خفقان و ضعف قلب و ضعف اعضا رئیسه و اضافه
کردن روغن بابونه در دوا و مالیدن نزد کثرت صعود بخارات و صداع
گرم و زیادت مخدرات وقت شدت درد و زیاده کردن
سپستان و تخم خطمی و اصل السوس و گاوزبان و مویز در
حدوث سعال یبس و ظهور ترکیب یبس و زیاده کردن مصلحات
بر رادع هنگام زیادت ورم و تحلیل جسم ورم چون موقوف
داشتن مسهل و حدوث بیداری و منع نمودن ترشی بر طاقت
و در ظهور سرفه و منع مرطبات و در حدوث نزله بستن [illegible]
سیوم مانند نگار و داشتن مسکن عوض محرک و در روز [illegible]
و بعد از مسهل و استعمال بدل رادع و مرخی در انحطاط
ادرام و عوض برشتن شربت دادن مدوقت سعال و اعتبار
نمودن شربت حماض و لیمو و حب الآس در شربت [illegible]

ادویه

در وقت مل و گاهی جهت معالجت کنند عوض دوای بدل آن دوای
دیگر کنند چون اختیار قرص طباشیر بدل قرص کافور و گاهی بسبب
خصوصیت شخصی و مریض دوای مخصوص از نکنند
پس عوض ان دوای دیگر کنند چنانچه در بعضی از جهة
ابنه بجز فهر سفید سفید بجای دی معجون کرده کنند
در میان عاصر و مرشی چون هلیله و بنفشه جمع کنند و همچنین
میان قابض و مسهل چون سنا و در میان مملس و مخشن مانند
لعاب با اوسکنجبین و از مرکب حذف عمده ترین اجزا
آن جایز نباشد چون حذف صبر از ایارج و همچنین زیاده
کردن از نسخه اصل باشد چون اضافه بلادر در تریاق
در قوانین اختیار وزن دوای مشروب اگر مفرد استعمال
تمام بحسب سن و مزاج و وقت تناول کنند و اگر از
مفردات مرکب نموده بکار برند مدار کار در تعیین صورت شربت
مرض از هر واحد باشد پس اگر اغراض از هر یک مساوی باشد
قدر شربت از هر یک نیز مساوی است گیرند مثلا از هر واحد
شربت کامل یا ضعف ان یا نصف ان بگیرند و برین قیاس

مثلا اگر اخراج هر یک از صفرا و بلغم برابر منظور باشد که در هر یک دو ربع
درم سقمونیا یعنی نصف شربت از هر دو بگیرند و ترکیب کنند و از بهر
اخراج کرم معده و امعا کبار باشند یا صغار مجرب شربت
و اگر اعراض مختلف باشند مثلا بلغم ضعف صفرا باشد مرکب
سازند از صبر و غاریقون که صبر یک ثلث شربت شده بود
و غاریقون دو ثلث شربت او و قاعده مذکور مخصوص به رو[ز]
مسهل نیست بلکه در معجونات و مقویات نیز همین قاعده
مرعی دارند و از جمله مرکبات مختلفه که نفس شربتها ضعف قوت
دوائی است که اکثر منفعت و شراکت او و مخصوص بودن خاصیت
بفعل مطلوب در عضو معهود و بعید بودن عضو مذکور از معده و
جمیع اسباب مذکوره سبب زیادتی شربت است و ضد آن سبب
نقصان مقدار ادویه اگر با هم ضد یکدیگر باشند چون مسهل و قابض
مساوی القوه یکدیگر شدند ... در قانون معروف و ربوده مرکب
از اجزای حاره و بارده و رطبه و یابسه را علیحده علیحده جمع کنند
و درجات ادویه متحدة الکیفیة را علیحده علیحده جمع کنند و اقل را از
اکثر ساقط گردانند و باقی را بر عدد اشربه ادویه قسمت کنند و اگر در

مرکب

مرکب ادویه مختلف الکیفیت نباشد اسقاط اقل از اکثر منظور نباشد
پس اجزاء حاصله را قسمت کنند بر عدد اکثر تا عدد درجه مرکب حاصل آید
و عدد ضرب دو وال متعادل به مقسوم علیه داخل است و در مقسوم اعتبار ندارد
و بجهت سهولت استخراج لاسیما بهنگام کثرت عدد ادویه جدولی میکشند
که خانهای آن بعدد ادویه باشند و در آنها کیفیات ادویه ثبت
نمایند و در تحت هر یکی از این کیفیات عدد درجه او و در فوق آن
عدد ضربت او رقم کنند و هر یکی را از اعداد فوقانیه در عدد تحتانیش
ضرب کنند و حاصلات ضرب را جمع کنند و باز آن مجموع با باقی
بعد از اسقاط را بر مجموع اعداد فوقانی قسمت کنند خارج قسمت
درجه مرکب باشد

حار حار حار معتدل بارد بارد ... حار حار حار حار اقل

صورت ترکیب
این کیفیت که در دوی ... از اجزاء المحتاج
اسقاط بیفتد

لیکن اعتماد کلی در دانستن کیفیت مرکبات بر تجربه است نه بر چنین که گفته

واله فی محسوس میشود که در مفردات آن مثبت و بعض مفردا
که در عرف هندوستان کهچری نامند حرارتی بهم میرساند
که در زوال خشکی ظاهر میشود ... در مقدار ادویه مرکبه
بعضی ازان ملطفات است یعنی فرو نشاننده حرارت
و بعضی از جمله نقوعات و بعضی از جنس مطبوخات و بعضی
از قسم اشربه و بعضی از نوع حبوب و بعضی ارباب
معجونات و بعضی از دایره اقراص و بعضی از اهل سفوفات
و بعضی از زمره سنونات و بعضی از صنف اطلیه و اضمده و لعوقات
و بعضی از طایفه شیافات و حقنه و فرزجه و این مقاله مشتمل
بر چند فصل است ... در ملطفات و ازانجمله لطافت
تاثیر و قوت آن سه مرتبه است ... عرقیات با اشربه و بعضی
ازان خفیف است که در دفع حرارت خفیفه استعمال کنند یا در
عدم برداشت معده ثقل دوا را یا بهنگام خوف شده ...
پس بعضی ازان مخصوص بحرارت دماغ و چشم است ...
عرق های بیدسا ده و نیلوفر و کاسنی و شاهتره و گاوزبان
... با شربت بنفشه یا خیار انها شربت نیلوفر تا نار و بعضی

مخصوص

مخصوص حرارت قلب و معده و مقویات آن و آن مثل گلاب و عرق
بیدمشک و گاوی و گاوزبان با شربت صندل یا گاوزبان یا لیمو یا سکنجبین یا
ساده و یا لیمون یا شربت انار ساده یا سعع و گاهی خمیره صندل یا
مروارید و گاوزبان هم اضافه کنند و بعضی مخصوص بحرارت جگر و معده
و ازم ازینها اند چون اب کاسنی و عنب الثعلب و اب انار یا
سکنجبین یا شربت انار یا شربت نیلوفری یا ریباس یا لیمون یا نارنج و بجهت حمیات
خفیفه و ابتدای حمیات عرق عنب الثعلب با شربت بنفشه و خاکشی و گاهی جهت
تسکین خون و صفرا و سودا محرقه عرق شاهتره می افزایند و از برای
ضعف دل بجهت عدم خلوص صفرا از بلغم و لبخره معده ادویه عرق گاوزبان
نیز اضافه کنند و بجهت تفتیح و تبرید اب کاسنی دهند و در وجع معده
و تفل آن گلاب و عرق بادیان و سکنجبین عوض شربت مذکور بعضی
از عرقیات و اشربه که قوی از شربت نزد اوراق و التهاب
سینه و کبد و در تب دق و خشکی بدن و عطش صادق استعمال کنند
...آب کدو و خیارین با بعضی از اشربه مناسبه اقراص ...
لعابیات است از انجمله آنچه از بهر حرارت و خشونت سینه و
زکام گرم و سرفه گرم و اورام گرده که از گرمی باشند بکار آید

لعاب بهدانه با عرقیات یا اشربهٔ مذکوره بکار برند و وقت شدت
تشنگی و خشکی مفرط لعاب بنگو با ویه کشند و از برای نضج و اندفاع
مواد و دفع عفونت مسهل در محرور لعاب بهدانه و بنگو و ریشه خطمی با
با شربت مناسب دهند لعاب ریشه خطمی جو و در اینجا لازم است اما لعاب
بهدانه و بنگو مجموعاً و منفرداً موقوف بر شدت حاجت به [illegible] خصوصیت
آن است و گاهی جای تخم یکی از این تخمها بریان یا غیر بریان
سوده و کنند بروغن بادام چرب کرده و تخم لعابی که در سر [illegible] استعمال
کنند تخم کدو چه است و بهر معتدل المزاج گاوزبان و بیخ خطمی است
تنها یا مجموع جوشانده با لعاب در عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان یا
پرورده با شربت اسطوخودوس یا بزوری یا گاوزبان [illegible]
[illegible] و اکثر خالی از عرقیات و لعابات نبود و از بهر
سوء المزاج گرم و خشک است مر دماغ و دیگر اعضا را و از بهر
احتراق خون مغز تخم کدو با عرقها و شربتهای مناسب و گاهی
شیره کشنیز وقت صعود بخار افزایند و از برای تسکین حرارت
خون شیره خرفه و کاسنی و از برای [illegible] شیره کاهو و خشخاش
و جهت خفقان صفراوی و اورام حاره و سرفه گرم و ضیق النفس ما

گرم و حالی لعاب بهدانه و بنفشه و شیره مغز کدو و آب عنب الثعلب و
شاهتره و عرق گاوزبان با شربت توت یا بنفشه گاوزبان یا
نیلوفر یا خشخاش و کاسنی و در خناق و اورام صلبه شیره تخم کاهو
و کشنیز و عناب و در نفث الدم شیره بیخ الجبار و شربت
آبی و شربت حب الآس با سفوفات و اقراص مناسبه
و برای سرفه بلغمی شیره اصل السوس و از برای سوء مزاج گرم معده
و جگر و یرقان شیره خیارین و مغز کدو و کاسنی و زرشک
با آب عنب الثعلب و شاهتره و کاسنی با سکنجبین و از برای نفث
الدم شیره تخم کاهو و خرفه و ریشه الجبار با شربت و شربت 16
حب الآس و سماق و تخم عدسی و تخم بارتنگ سرد وار و [illegible] با اقراص و
سفوفات مناسبه و از برای ذیابیطس شیره کاهو و خرفه
و مغز کدو با شربت حب الآس و شربت انار زرشک یا زرشک
یا صندل و جهت حصاة گرده و مثانه و عسر البول شیره خیارین
و مغز تربز و مغز تخم خربزه و خاربوخسک در عرق خارخسک
برآورده و گاهی شیره کاکنج و عنب الثعلب نیز با آن ضم کنند
با شربت بزوری بنوشند و سفوف حجر الیهود با سکنجبین

سرد ارد کنند و گاهی در این سفوف مذکور تخم کسنی و لعاب بزرقطونا را برای
خرفه بول و حرقت مثانه ناسور یا در مذکوره شیره تخم خشخاش
و خرفه شیرین داخل کنند و در اکثر شیره کاکنج و شیره عناب با شربت
بنفشه یا خشخاش با اقراص کاکنج سفید بند و جهت تقطیر البول
حراری شیره تخم خرفه و خشخاش و خیارین با شربت بنفشه و
جهت اسهال حراری و دموی که با سحج یعنی خراش روده
باشد لعاب بهدانه و بیخ خطمی و رب به تا بیست روز بدهند پس از آن
چند روز ابریان نمایند و شیره خرفه بریان و بیخ انجبار را نیز
اضافه نمایند و تخم بارتنگ با سفوف الطین یا قرص طباشیر
قابض سرد ارد کنند و از برای درد مفاصل حاره شیره تخم خیارین
و خار خسک و تخم خربزه با عرق مکوه برآورده با شربت بزوری بدهند
و گاهی جهت تقویت خمیره مروارید می‌افزایند و جهت درد
لعاب بهدانه و لعاب تخم کنوچه و شیره مغز کدو و تربز و عرق
عنب الثعلب با شربت نیلوفر و در استسقا و حرارت لعاب اسپغول
افزایند و از برای غب خالصه و تب محرقه خالصه و امزجه حاره
و ازمنه حاره و عدم نقل غذا و ضعف احشا و سده آن تا سه روز

لعاب

لعاب اسپغول و شیره مغز کدو و آب عنب الثعلب شربت نیلوفر

و خاکشی و روز چهارم بجای شیره مغز کدو شیره کاهو و تخم خیارین

کنند و روز پنجم بدل اسپغول شیره خیارین شیره مغز تربز کنند و روز ششم

بجای مغز تخم خربزه شیره تخم خیارین و شیره تخم کاسنی دهند و روز هفتم

شیره مغز کدو و مغز تخم تربزه و روز هشتم مسهل دهند بنقوعی که

عنقریب بیان کرده شود ان شاء الله تعالی و روز نهم شیره مغز کدو و کاسنی

و روز دهم مسهل دهند و روز یازدهم شیره خیارین و کاسنی و دوازدهم

مسهل و روز سیزدهم تبرید و روز [illegible] مسهل دهند و روز چهاردهم تبرید دهند و روز

هفتم و در پانزدهم بدل تخم هندوانه خارس کنند و شانزدهم مسهل دهند

اگر حاجت باقی باشد و بعد از آن بتدبیر عنب غیر خالص بر دارند و دستور

شریف از برای حمیات حاره شیره تخم کاهو آب عنب الثعلب و شاهتره

و شربت نیلوفر و خاکشی و هم چنین شیره خرفه و کاسنی با عرق بید مشک

و کاسنی و گاوزبان و شربت نیلوفر با لیمون و نارنج و بعد از آن نقوع و بعد

از آن مسهل [illegible] لعاب بهدانه با سکنجبین و شیره خرفه با شربت نیلوفر

خاکشی و قرص کافور [illegible] مست منجمله آن برای دمعه و نقل آن

گلقند با عرق بادیان و گلاب و گاهی شربت [illegible] زراوند [illegible] جهت باج

و تخم خشخاش شیره ما دیان و تخم کشوث در عرق ما دیان و عنب الثعلب کلفتند و گاهی اکثر
با هم
شیر افزایند و اگر تحلیل بطیء بود گاهی کشوث بر صفید کنند تسهیل و ... در تقویت
و انزا اسهال حاصل نشود و انزا ادرار حیض و انزا در علل ... و عارضه که
با تسکین حرارت خفت بر طبیعت مطلوب شود و استعمال کنند و گاهی مطبخات
و گاهی ادویه مسهله در آن می افزایند پس جهت امراض و مویه صفراویه و یا عی
و تبهای گرم جهت ... نیلوفر و گل سرخ تخم کاسنی یکوفته زرشک عنب الثعلب
شاهتره نیلوفر در آب عرقیات مناسب خیسانند و مالیده و صاف نموده
با شربت نیلوفر و کاسنی بنوشند و گاهی جهت تسکین و سرفه بسیار و گاهی ...
و خطمی و خیار و اصل السوس افزایند و گل سرخ و تخم کاسنی و زرشک شربت
سازند و گاهی جهت لطف حرارت لعاب اسپغول با بهدانه و شیره کاهو
و مغز کدو و خیارین و تخم تربز و خرفه تنها یا مجموع بر حسب مراتب
حرارت افزایند ... که بسبب حرارت تبهای گرم ...
و تلیین طبع فرماید الو بخارا تمر هندی در عرقیات مناسبه بخیسانند شربت
نیلوفر بنوشانند و گاهی مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت و گلقند
با دام هدان اضافه کنند و گاهی اجزای نقوع اول درین نقوع ...
... که حرارت خون و صفرا را تسکین بخشد و اسهال صفرا نماید

آب

آب انار ترش یا بخم افزوده بنوشند یا شراب بزوری بنوشند و گاهی اندران شیرخشت و ترنجبین که در گلاب حل کرده باشند زیاده کنند و جهة خفقان گرم برادهٔ صندل برگ گاوزبان کشنیز خشک نیم کوفته و ملیده در گلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان بخیسانند و مالیده صاف نموده شربت صندل یا شربت انار حل کرده تخم خرفه بگیرند یا با لنگو بنوشانند و اگر اسهال صفراوی باشد میوه زرد در آب بخیسانند و صاف نموده شیرخشت و ترنجبین یا شربت ورد اندران حل کرده بنوشند و جهة ورم گرم در جگر و زهره بکار باید پوست بیخ کاسنی تخم کاسنی عنب الثعلب گلسرخ زرشک و عرق عنب الثعلب بخیسانند و صاف نموده با شربت بزوری بنوشند و لیبا باشد که برای تلیین مغز فلوس و شیرخشت و گلقند افزایند که ز حیر سفلی را نافع است مغز فلوس ترنجبین گلقند بعرق گاوزبان و گلاب حل کرده روغن بادام اندراخته بنوشند و گاهی وقت حرارت و جهة اخراج صفرا لعاب ریشه خطمی و اسبغول و بهدانه می افزایند که در حمیات حاده بجهة تسکین حرارت بکار برند گل بنفشه نیلوفر عنب الثعلب تخم کاسنی شاهتره گلسرخ خیارین نیم کوفته

وقت شب در آب گرم بخیسانند و صبح صاف نموده با شربت بنفشه

و نیلوفر در خاکشی سرد او نموده بنوشند ... که جهة تنقیه حمیات حاره

و امراض حاره نفع بخشد الوبخارا مویز منقی عناب سپستان ترهندی

تخم کاسنی تخم کشوث کشنیز خشک ... هر یک چهار

انگشت بالا آید تا سه شب بخیسانند در روز در آفتاب بنهند و وقت

شب در حمام و بعد از آن مالیده صاف نموده ترنجبین و گلقند سرشته نموده

بنوشند و گاهی صبر ... سرد او ... که جهت ... نفع کند ... کشنیز خشک عنب الثعلب ... در عرق

عنب الثعلب بخیسانند و صاف نموده با شربت الوبخارا بنوشند ... که تسکین

صفراوی ... عناب ... عنب الثعلب ... خشک

تخم کاسنی نیم کوفته ... کاسنی در عرق کاسنی و عنب الثعلب ...

بخیسانند و صاف نموده با شربت نیلوفر میل فرمایند ...

و آن در امراض و امزجه حاره مستعمل میشوند انجا که انضاج

و تبرید و تحلیل و تنقیه مطلوب بود و گاهی جهت تلطیف حرارت ...

و شیره حار ... اضافه کنند و از برای اسهال مسهلات ...

و طریق نقیعش آنست که ادویه را بعرق های مناسبه بجوشانند تا آنکه

سیوم ...

سیوم در بیان دوائی که سزاوار حال باشد شیرین کرده بنوشانند
مثل ماء عناب سپستان الزکریا بنفشه نیلوفر گل سرخ تخم کاسنی بکوفته
مع عنب عنب الثعلب بشکسته جوشانیده تصفیه نمایند با ترنجبین یا شکر
یا شربت نیلوفر یا بنفشه شیرین کرده بنوشانند و اگر صفرا محی صفرا
محی صفرای ست با بلغم مخلوط شده غلظ خوامی پیدا کرده و در رگها
مح که بزبان عربی زرده تخم مرغ گویند کرده باشد و با عراض سینه
مثل سرفه و درد سینه مقترن باشد اصل السوس مقشر بکوفته
و لعاب خطمی خبازی در مطبوخ افزایند و جهت تقویت
قلب گاوزبان و از برای حرارت جگر و معده زرشک و تخم
خیارین بکوفته افزایند و چون نضج کامل پیدا آید مغز فلوس
تمرهندی و ترنجبین و شیرخشت در روغن بادام مغز افزایند و گاهی
مطبوخ مذکور را بهلیله زرد قوی کنند و بنفشه موقوف سازند
و گاهی جهت تنقیه صبر سقوطری و برای معده گلسرخ و افسنتین
و از بهر وجع مفاصل سورنجان و بالجمله هرچه مناسب مرض
و عضو باشد بیفزایند و آنچه مضر بدان بود مطروح سازند
که بنضج بلغم غیر مستعمل و منضور مخصوص ست و ترتیب

فضول و تحلیل ریاح کنند و تنقیح بکار برند اول غذا بیدار نرم بسبوس سپستان
عناب مرضوض یا بدبخویه مغز منقی مویز شاهتره عناب بپزند
کشکنه قندی یا عسلی شیرین کرده بخورند و گاهی جهت تقویت
انضاج پوست بیخ رازیانه و بیخ کبر و بیخ کرفس و بیخ کاسنی
افزایند و گاهی جهت علل دماغی اسطوخودوس و صلیب
و جهت سرفه بلغمی انجیر و صعتر و پرسیاوشان و ایرسا زیاده کنند
و چون نضج کامل حاصل شود بهر اسهال تربد و زنجبیل و تربد
با مغز قرطم و شکر سرخ افزایند و روغن بادام میل کرده
و گاهی ایارج فیقرا با صبر سقوطری با حب النیل و غاریقون
با بسفایج و افتیمون مجموع یا هر یکی از آنها مسهل شود و سقمونیا یا چوبها
سرد دارد نمایند ... که جهت انضاج سودا مستعمل است
عناب سپستان گاوزبان با در بخویه انجیر و مویز ...
اصل السوس پرسیاوشان خطمی خبازی و در سودائی که از احتراق
خون باشد الویجار اشتر و تخم کاسنی گل بنفشه نیلوفر
با شیره مغز کدو اضافه کنند و در آنچه از احتراق بلغم باشد رازیانه
و پوست بیخ او و تخم کرفس مضاف سازند پس جوشانده

بیابند مالند

با فانید یا با شیرین کرده بنوشند و چون نضج یابد و حاصل شود بمسهلی که
خیارشنبر و سنا و هلیله کابلی و هلیله سیاه و افتیمون که در خرقه کتان بسته در
جوشانده انداخته باشند و مغز فلوس و ترنجبین اضافه کرده موافق مزاج
بسازند و گاهی حجر ارمنی و حجر لاجورد و غاریقون و ملح نفطی سقمونیا و حب بزوری
نمایند ... [illegible] ... جنانچه در شیر عشر بهم اید نافع عناب
سپستان بر سیاوشان اصل السوس گاوزبان مویز منقی در عرق عنب
الثعلب بجوشانند و به گلقند شیرین ساخته بنوشند و گاهی اندرین مطبوخ
مازریون و بیخ آن می افزایند و بعد از ان بجهت اسهال تربد سائیده
مغز فلوس و شکر سرخ در روغن بادام چرب ساخته دهند که مستعمل در
فالج اگر با حرارت بود و مینوشند عنب الثعلب کاسنی شگوفه بیخ کاسنی
در عرق گاوزبان جوشانیده گلقند حل کرده بنوشند که منضج ماده
مرکب از بلغم کثیر و صفرا قلیل جنانچه در سبات سهر میشود و
معمول است بر منضجات صرف بلغم بنفشه نیلوفر کاسنی
شگوفه بیخ کاسنی مویز منقی در عرق گاوزبان جوشانیده با گلقند
یا شربت اسطوخودوس یا نیلوفر یا بنفشه یا خمیره بنفشه بدهند
و بعد از نضج سنا مکی و تربد و هلیله زرد و ترنجبین غاریقون اضافه کرده

مطبوخ که در ماده مرکبه صفرا اکثر و بلغم قلیل چنانکه در [illegible] تب مشهود و مستعمل است

گل بنفشه گل سرخ کاسنی نیلوفر پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب گاوزبان شستره

مویز منقی با گلقند و شربت نیلوفر و بعد از انضاج سنا مغز فلوس شربت

ترنجبین شیرخشت و خیارشنبر روغن بادام اضافه کنند مطبوخی که در سرفه گرم و نزله

بکار برند بهدانه عناب سپستان در عرق عنب الثعلب جوشانیده با شربت

نیلوفر بنوشانند و گاهی جهة تبرید شیره مغز کدو و تخم کاهو با خشخاش سفید

که جهة نزله و زکام و سرفه بارد معمول است مویز منقی اصل السوس گاوزبان

جوشانیده به نبات شربت زوفا یا اسطوخودوس شیرین ساخته بنوشند

و گاهی جهت زیادت تلطیف زوفا و پرسیاوشان پوست بیخ کبر و بیخ

رازیانه می افزایند مطبوخی که جهة خناق گرم معمول است بهدانه

عناب عنب الثعلب جوشانیده با شربت توت یا نیلوفر دهند

و گاهی [illegible] بسیاری خون الو بخارا [illegible] شاهتره و در غلبه حرارت

بنفشه نیلوفر خطمی و لعاب اسبغول و شیره تخم کاهو و مغز کدو

و مغز [illegible] و ترنجبین و روغن بادام اضافه نمایند مطبوخ جهة خناق

بارد مویز منقی سپستان پرسیاوشان بیخ کبر گاوزبان عنب

الثعلب رازیانه گلقند حل کرده بنوشند مطبوخ معمول در سرفه

فلز

تشنگی که با حرارت غریبه بود و ادرار اعضای صدر عناب سپستان خطمی
خیارین بنفشه نیلوفر گاوزبان عنب الثعلب با شربت بنفشه یا نیلوفر یا جمیع
بنفشه و گاهی جهت رعایت تخم پرسیاوشان و اصل السوس افزایند.
و در نفث الدم صحیح انجبار و برای صفراوی کارا و لعاب بهدانه
لعاب اسپغول و شیره تخم کاهو با مغز کدو و جهت اسهال
مغز فلوس و شیر خشت با ترنجبین و روغن بادام افزایند و
جهت سرفه بلغمی و در تب که با غلظ ماده و لزوجت آن بود و نافع آید انجیر
زوفا مویز منقی گاوزبان بیخ کبر بادیان بیخ بادیان ایرسا رومی
پرسیاوشان جوشانیده با شربت زوفا دهند و گاهی انجیر
فراسیون تخم حلبه و تخم کتان می افزایند و نیز وارد و در اسهال اسفناج
ترید مغز فلوس اضافه کنند و غاریقون سرو ... که بهتر
است ... خای ... و ... افتیمون سنبل الطیب
کندر بهمن مصطکی جوشانیده صاف نموده ... که
جهت تنقیه صفرا از معده مستعمل است ... گل بنفشه ...
و گاهی تمر هندی و ترنجبین زیاده کنند و گاهی با ایارج فیقرا القوت
تلیین فرمایند ... جهت درد معده و قولنج ریحی را انیسون ...

کرفس و بادیان پرسیاوشان با گلقند و گاهی کمون کرمانی اندرانی مزید سازند
جهة تنقیه معده بلغمیه در مطبوخ سابق سنا مزید نخل ...
بیخ کبر مویز منقی الخبز و عود تا یک شبر مضاف سازند
که جهة تعدیل برودت معده و تحلیل ریاح آن مجرب است بادیان
خطائی قاقله صغار ریزه جوشانند و گلقند با شهد مزید بنفشه جهة
فواق بلغمی در یک انیسون زیره سیاه پودینه در یک رطل آب جوشانند
تا آنکه چهارم حصه بماند تجرع نمایند قسمی پوست بیخ ... بسته
پودینه پوست خشخاش جوشانیده با سکنجبین شربت کنند
و از حصبی عود بیخ هیل جوشانیده بنوشند برای ورم بلغمی معده
تفاح اذخر مصطکی کرفس بیخ بادیان پرسیاوشان با گلقند بنوشند
و گاهی روغن بیدانجیر اضافه کنند جهة استسقا بادیان
انیسون تخم کاسنی و بیخ آن پرسیاوشان سنگاهی بادیان و
مویز منقی در عرق بادیان و عنب الثعلب و کاسنی جوشانیده با
با گلقند یا شربت بزوری بدهند و در طبلی کمون کرویا اضافه کنند
... که در یرقان سده کاستعمل است بادیان تخم خربزه تخم خیار
نیم کوفته با شربت بزوری دهند و گاهی تخم کاسنی و بیخ و پرسیاوشان

در علل الطحال

وعنب الثعلب خارخسک در ریوند چینی تا بر کشنی و گلقند و مغز فلوس و روغن
بادام سپید بدهند که جهت ورم طحال نافع است انجیر زرد و پوست بیخ و بادیان
بیخ کرفس پوست بیخ کبر بعرق عنب الثعلب بجوشانند و با سکنجبین بدهند
و گاهی جهت اطلاق افتیمون بسفایج مغز فلوس و روغن بادام اضافه کنند
و عصاره ریوند بسردارد [illegible] که جهت قولنج نافع است انجیر زرد
پوست بیخ رازیانه بیخ کاسنی بیخ کرفس [illegible] خولنجان بسفایج
با گلقند و شکر و اگر خواهند و اثر بد سردارد سازند جهت [illegible]
وزوفا گاوزبان بیخ خطمی بنفشه رازیانه بیخ [illegible] مویز منقی تخم کشوث با
گلقند و گاهی مغز فلوس و ترنجبین [illegible] و روغن بادام افزایند
جهت حصاة بکار برند بادیان انیسون خردل حب الاطلب [illegible]
بجوشانند و با شربت بزوری بدهند و با حجر الیهود مقویه عمل کنند
پرسیاوشان تخم خیارین تخم خربزه خارخسک کلیتی شربت
بزوری مویز منقی عناب تخم خیارین تخم خربزه خارخسک
تخم [illegible] حب القلت گاوزبان پرسیاوشان بنفشه عنب الثعلب
تخم کرفس [illegible] بنفشه و بحجر الیهود [illegible] کشند و گاهی
[illegible] تخم ترب [illegible] جهت تقویه

مغز فلوس تخم خیار روغن بادام اضافه کنند ... جهت درد کرده و ریگ
حلبه نانخواه تخم خربزه کرفس بدارند ... با تخم ... جهت ... کرده و ...
رازیانه انیسون خارخسک تخم کشوث و خارخسک تخم خربزه ...
خبازی با آب خارشتر بجوشانند ... جهت تسهیل ولادت
پوست خارشتر ... با بادیان بجوشانند و بشربت بزوری
با شکر سرخ بنوشند ... برای اخراج جنین میت مشیمه
پرسیاوشان ابهل ترمس ... در عرق بادیان جوشانیده
با شکر یا شربت بزوری بدهند ... که بچه مرده را از شکم
بدر آرد حیض و نفاس نماید بادیان ... با بادیان کرفس ... تخم ...
پرسیاوشان در عرق بادیان بجوشانند و بشربت بدهند
و گاهی شحم حنظل جهت تقویه عمل افزایند ... که برای
ادرار طمث در امزجه بارده بکار برند تخم کرفس تخم خربزه
رازیانه انیسون کوفته در آب ... بجوشانند پس بجوشانند
در روغن بادام انداخته بنوشانند ... که بدان ادرار
طمث در امزجه حاره کنند مغز تخم خربزه بادیان خارخسک تخم
خبازی عنب الثعلب خارشتر در آب خارشتر بجوشانند

دبار...

ومع شربت [illegible] منوری بنوشانند [illegible] که در اورام حاره مفاصل
[illegible] ست عناب سپستان پوست بیخ کاسنی پوست
بیخ بادیان عنب الثعلب تخم کاسنی بجوشانند سورنجان [illegible]
[illegible] بجوشانند چون به نیمه رسد صاف نموده با گلقند [illegible]
و گاهی مقدات تازه چون تخم خربزه و خار خسک و تخم خیارین
اضافه کنند بعد از نضج مغز فلوس شیرخشت ترنجبین
[illegible] با روغن بادام [illegible] دهند و در صفراوی خالص الو [illegible]
٢١١ [illegible] خربزه شیرخشت زیاده کنند [illegible] در اورام
بارده مفاصل بکار برند انگدان و مویز منقی اصل السوس
[illegible] بسپایه و خرفه خار خسک پوست بیخ را [illegible] سورنجان
[illegible] کرفس بسفایج [illegible] تخم خربزه [illegible] عنب الثعلب
بجوشانند و با گلقند [illegible] شربت [illegible] بنوشند و بعد
از نضج [illegible] زنجبیل مغز فلوس شکر سرخ
روغن بادام اضافه کنند [illegible] مسهل برای مادهٔ [illegible]
و مرکب در مفاصل بکار برند سپستان الو بخارا [illegible]
تخم کاسنی سورنجان گلسرخ نیلوفر بسفایج [illegible]

بجوشانند و صاف نموده مغز فلوس شیرخشت [illegible] حل کرده
عناب [illegible] سردار و نموده بنوشند که در منضج [illegible]
ببینند آلوبخارا ارزیانه و پوست بیخ آن مویز منقی عنب الثعلب
پرسیاوشان گاوزبان [illegible] بابونه بادرنجبویه خیاری
شاهتره گل سرخ کاسنی پوست بیخ آن قنطوریون [illegible]
کرفس و بیخ آن و [illegible] پوست بیخ کبر [illegible] جوشانیده
با گلقند بنوشند و بعد از نضج سنامکی تربد بنفشه مغز فلوس
روغن بادام اضافه کنند [illegible] که در تب [illegible] ی و صفراوی
ببینند عناب سپستان آلوبخارا بنفشه نیلوفر گل سرخ شاهتره
جوشانیده با شربت نیلوفر بنوشند و گاهی لعاب بهدانه [illegible]
نیز اندران می افزایند [illegible] از برای تب صفراوی [illegible]
سپستان اصل السوس آلوبخارا [illegible] آلو بنفشه نیلوفر
عنب الثعلب با شربت نیلوفر و خاکشی و گاهی جهت تطفیه
حرارت شیره مغز کدو و خیارین با کاسنی اضافه کنند و بعد از
روز پنجم سنامکی مغز فلوس ترنجبین گلقند روغن بادام
[illegible] مستعمل است شاهتره برنجاسف [illegible]

[illegible]

در یک نیم رطل آب بجوشانند تا چهارم آن بماند صاف نموده
نیم رطل شیر بهی بنوشند و ... حب نیلوفر کاسنی صندل سرخ
بیکوفته جوشانده بنوشند ... برای تب بلغمی تخم کاسنی
دو درم بیخ آن اصل السوس با درنجبویه بادیان جوشانیده
با گلقند و خاکشی بنوشند و گاهی جهت تنقیح و بهم آمدن سرفه
سپستان مویز منقی گاوزبان بنفشه پرسیاوشان
زیاده نمایند و کاسنی و بیخ آن در سکنجبین موقوف سازند
و بعد از تنقیح و گذشتن روز هفتم سنا گلسرخ ترید مرغوص
زیاده کنند و چون تب مزمن شود کشوث افسنتین و غافث
و سکاعی و بادآورد نیز داخل سازند و نزد ظهور اورام
اضافت ریوند و اذخر و سنبل الطیب نیز فرمایند که در تب
سوداوی متعارف است با درنجبویه گاوزبان اصل السوس
مویز منقی خطمی خیارین تخم خربزه و بنوشند اگر سودا متولد از احتراق
بود یا صفرا تخم کاسنی و خیارین و آلو و بنفشه و شاهتره زیاده
کنند و اگر از بلغم بود کشوث کرفس بیخ آن و رازیانه و بیخ آن

بنوشانند و بعد از نضج سنامکی بسفایج افتیمون اسطوخودوس
اضافه کنند بعد از آن هلیله کابلی و هلیله سیاه نیز اضافه کنند
و گاه جهت صرع و مالیخولیا و قروح [illegible] از اینها عناب سپستان گاوزبان
نیلوفر [illegible] بیخ کاسنی تخم خیارین گلسرخ شاهتره عنب الثعلب اسطوخودوس
تخم خرفه [illegible] عنب الثعلب و شاهتره [illegible] بجوشانند و بعد از نضج مویز منقی
سنامکی بسفایج مغز فلوس ترنجبین شیرخشت اضافه نمایند و در اواخر هلیله کابلی
و هلیله زرد آمله بنوشانند و گاهی جهت غلظت ماده [illegible] ان [illegible]
سازند [illegible] جهت صداع بخاری و [illegible]
فایده بخشند گل بنفشه شکر طبرزد مساوی کوفته بیخته دو مثقال بخورند [illegible] که
تنقیه اخلاط مره بلغمیه از سر و معده نماید زعفران عود بلسان حب بلسان مصطکی
سنبل الطیب سلیخه دارچینی [illegible] یک درم [illegible] شانزده [illegible]
سازند شربت یک درم و گاهی جهت تنقیه اخلاط از معده [illegible]
و [illegible] تنقیه جگر [illegible] تنقیه [illegible] خطائی داخل کنند
از اخلاط سودا نماید حجر ارمنی مغسول حجر لاجورد هلیله سیاه هلیله کابلی
افتیمون بسفایج سنامکی گل بنفشه تخم خطمی شاهتره تخم بادرنجبویه [illegible]
[illegible] که در عمل مثل اول است هلیله کابلی هلیله سیاه هلیله زرد اسطوخودوس

جوارشی لاجورد تخم سیاه برگ فرنجمشک افتیمون درونج عقرب طلای ده عیار بیون

ثم می افزایند که جهت صداع خماری و بخاری و خفقان

نافع است گشنیز خشک گاوزبان ابریشم گل سرخ صندل سفید تباشیر طرزد

ورد حرارت قلب طباشیر مروارید ... معدنی و تخم خرفه ...

قدر شربت دو درم که جهت سرفه و اخراج اخلاط لزج

ورم از سینه و تسکین حرارت نافع است بر سادشان مغز تخم خربزه

مغز تخم خیارین شربت یکدرم از مؤلفات حکیم شریف خان مرحوم

از برای نفث الدم سنگ جراحت نیم درم کهربا بیخ الجبار هر یک دو درم

مروارید پوست خشخاش دم الاخوین هر یک یکدرم تخم خرفه نشاسته

هر واحد دو مثقال کوفته بیخته شربت از یکدرم تا دو درم

که جهت سل و نفث الدم نافع است صمغ عربی نشاسته کثیرا ...

جراحت بیخ الجبار سرطان محرق گل سرخ نشاسته طباشیر شربت ...

که جهت سل مستعمل است از نفث الدم سرطان محرق

گل ارمنی صمغ عربی خشخاش سفید خشخاش سیاه مغز تخم خربزه

کوفته بیخته با شیر خر یا شربت انار شیرین دهند برای ...

دارو برای تب صفراوی نفث و تسکین ... نافع است ... گرم ...

برگ گاوزبان تخم خطمی رب السوس تخم خشخاش مغز بادام نبات

جهت برانگیختن اشتها و حرارت جگر زرشک سماق انار دانه

خشک فلفل نمک لاهوری جهت خفقان وضعف ... جگر

بجانب دل و دماغ آید گشنیز خشک نبات جهت خفقان

گرم گلسرخ طباشیر گشنیز خشک ... مروارید کهربا کافور

جهت خفقان بارد درونج عقربی گاوزبان زرنباد

شربت یکمثقال جهت تقویت معده و اشتهای طعام عود

قرنفل نعناع رازیانه شربت از نیم درم تا یکمثقال جهت

کبدی گلسرخ دو مثقال تخم حماض صمغ عربی هر یک درم

محمص لک مغسول قوة الصباغین یعنی روناس که ... هر یک

نیم مثقال صندل سفید نیم درم زعفران یک دانگ ... و اینک

کوفته بیخته دو درم ... سفوف ... تخم کاسنی ...

گلاب یا عرق ... باشد ...

ریحان جهت ... تخم ریحان

صمغ عربی با بسویه بریان نموده کوفته بیخته دو درم از آن بخورند
جهت زحیر و اسهال مراری اسبغول با تنگ تخم کوچه
صمغ عربی رزاع برابر بریان کنند و مجموع ادویه کوفته بیخته
به روغن بادام چرب نموده سه درم از آن بخورند
جهت سوزش بول که با ریم آید و جهت درد مثانه و سلسل بول
مفید آید بلوط بریان صمغ عربی کندر ذکر تخم حماض بریان
کشنیز خشک گل ارمنی هر یک دو درم سفوف سازند شربت
دو درم با آب خالص و گاهی حضض یکی درین سفوف زیاده کنند

تمت تمام شد

السعال [illegible] یکون بسبب رقیق حاد ینزل دائماً من الراس ویبرد فی قصبة الریة [illegible] السعال [illegible]
[illegible] الی الریة
[illegible] بالبندق [illegible] النزلة [illegible] الخشخاش
[illegible] الخشخاش [illegible] العشرة [illegible]
[illegible] الحبوب [illegible]
[illegible] السعال [illegible]
[illegible] الخشخاش [illegible]

[illegible] والعین الارمینی [illegible] [illegible] الاخلاط [illegible] [illegible]

دیگر [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] من [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] من [illegible] الذی [illegible] الی [illegible] النوازل [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] عشرون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الحق [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

جهت رفع سهو آنکه این نسخه را بعض احباب که اکثر اوقات خود را با ایشان [illegible] [illegible]

مبتلا نگردیده اند بی نظیر و لاعدیل گفته اند و بنا بر آن معتقد که کلامهای این نسخه در رفع [illegible]

وجه [illegible] خطایی نکرده است کتاب [illegible] و قول کافی [illegible] باشد [illegible] باشد یا یک [illegible]

[illegible] باشد همراه [illegible] [illegible] الصباح [illegible] باشد همراه [illegible] [illegible] [illegible]

برای رفع [illegible] [illegible] این نسخه عجیب العمل است [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] شب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اسب از آن [illegible] [illegible]

[illegible] خواهد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] اسب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ترازو و اوزان ادویه مطابق [illegible] اوزان [illegible]

حبه یک جو میانه طسوج دو حبه قیراط چهار جو [illegible]
سنجی و گندم [illegible] جو میانه [illegible] باشد [illegible]
ماشه هشت سنج تولد دوازده ماشه دانگ چهار ماشه
دانگ و دوانق چهار سنج و [illegible] درهم [illegible]
مثقال چهار ماشه و نیم سنج استار [illegible]
اوقیه [illegible] هفت و نیم مثقال رطل بغدادی [illegible]

[illegible] طبی [illegible]
[illegible] در امراض در ادویه [illegible] که اول [illegible]
برگ [illegible] می‌نویسد که [illegible]

سنون که دندان [illegible] شب [illegible]
مساوی [illegible] سنون که [illegible] آرند
نمک [illegible] سیاه [illegible]
سوخته [illegible] کرده باشند [illegible]
با [illegible] سنون [illegible]
[illegible] دندان [illegible] و اگر امراض [illegible]
[illegible]
[illegible] و اگر دندان [illegible]

شراب [illegible] که از مواد [illegible] سرطانی [illegible] است جهت [illegible] سرخک نافع

عناب ولایتی سپستان اصل السوس مقشر تخم خطمی تخم خبازی

گل نیلوفر گل بنفشه بهدانه کتیرا صمغ عربی برگ [illegible]

غیر از صمغ و کتیرا همه را بجوشانند و بطریق معمول [illegible] بقوام آرند

و سوده کتیرا و صمغ گرفته [illegible] نمایند

سفوف

مغز [illegible] رومی [illegible] صمغ عربی [illegible] نشاسته [illegible]

[illegible] قسط [illegible] [illegible] ساوه [illegible]

[illegible] پوست [illegible] برای [illegible] باشد مجرب است

[illegible]

سوای نفقه   قصب   زعفران   مشک   اجوایْن خراسانی   [illegible]   عاقرقرحا   دارچینی

[illegible]

[illegible] ... افزوده [illegible]

[illegible]

[illegible] ... برای [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حب السعال

که حب [illegible] نافع است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سفید [illegible]

[illegible] حب السعال [illegible] کتیرا

[illegible] [illegible] شیره [illegible] تخم خیار تخم [illegible]

رب السوس [illegible] [illegible] تخم خرفه شکر سفید [illegible]

[illegible] صمغ عربی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] رب السوس کتیرا [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

آیا [illegible]

۱۰۰ ۱۲ ۱۶ ۱۸ ۲۲ ۲۶ ۳۰

۳۶ ۳۸

حسب [illegible] مشغول [illegible]

نسب [illegible] و [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible]

[illegible]

کل [illegible] [illegible]

[illegible] با [illegible]

[illegible] ۱۰۰ [illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] از بیان صداع است که آنرا دردسر
گویند و سبب آن یا تغیر یافتن مزاج بود یا تغیر از
خلطی از اخلاط و آن تغیر یا بسبب گرمی بود
از اسباب خارج بدن چنانچه حرارت آفتاب و یا
آتش [illegible] و یا گرم شدن بدن سر و یا عتدال بودن
بول و براز و خشکی دهن و بینی و بیخوابی و تشنگی
و آواز آمدن در گوش و صداع گرانی سر و تغیر
یافتن از چیزهای سرد [illegible] ان سرد داشتن
مکان و نطول آب سرد و گلاب بر سر و مسکن ساختن
مکان بعطریات سرد باشد صندل و کافور و گل
و روغن

[illegible]

و روغن گل با آب سرد آمیخته و روغن کدو و بنفشه کرده
بر سر بریزند و چیزهایی که چون که بر سر بریزند آن را نطول
گویند و اگر اندک اندک بریزند آن را سکوب گویند
و اگر درد سر از این تدبیرات رفع نشود پس سرکه و
گلاب و روغن گل ترا بگیر سر اشتمال نمایند و استعمال
چیزهای بسیار سرد در وقتی اجازت است که بخار را
کم باشد و اگر بسیار باشد چیزهایی که بر هم نزنند روا
چه زمانی روغن با بونه هم داخل نمایند تا مانع تحلیل
بخارات گردد و در معالجه زنان و اطفال چه را
و کودکان استعمال چیزهایی که بسیار سرد باشد
منع نوشته و اگر به بستن نباشد سرکه استعمال نکنند

خصوصاً پس سر و طریق استعمال سرکه وغیره چنان است
که موی سر تراشیده برگرد دیواری از خمیر گرد بسازند
و اندرون آن سرکه ابهامی سرد بریزند تنقیه سر
عبارت از همین است و اگر آواز در گوش پیدا شود
روغن گل سه توله سرکه یک ماشه گلاب یک توله بر
سر طلا کنند و ریختن گلاب بر سر نیز مفید است و
یا صداع از تغیر مزاج بجانب سردی بود [illegible] ان
ریختن آب گرم بر سر و بوئیدن خوشبوهای گرم
مانند جندبیدستر و نرگس وغیره و امثال و یا صداع
موجب درد سر خلطی از اخلاط بود پس اگر از
غلبه خون حادث شود [illegible] آن رگ چشم زند

و برآمدن رگهای سرو انتفاخ وجه و ابرو و
عظیم بودن نبض و سرخی بول و غلیظ بودن آن
و در یافتن گرانی در سر و بسیار بودن نعاس
یعنی پینکی آن بقدر سیر رو نمایند و جبهه

علاج

عناب ولایتی هفت دانه آلو بخارا پنج دانه
در عرق عنب الثعلب شب خیسانیده صبح بدون
عناب مالیده صاف کرده شیره تخم کاهو شیر
لعاب اسپغول برآورده شربت آلو بالو حل کرده
بنوشند غذا اش جو و اگر در چهار پنج روز
صداع برطرف شود بهتر و الا جلاب بدهند
یا بوی کدو شیر خشت خراسانی تمر هندی هر یک

چهار تولہ مویز منقی برت دانہ در عرق عنب الثعلب
خسانده مالیده صاف کرده فلوس خیار شنبر شوده
روغن بادام ششماشه حل کرده تناول فرمایند و اگر
از غلبهٔ صفرا بود آن زردی رنگ چهره و علامت
تلخی دهن و زیادتی تشنگی و شدت گرمی بدن و خشکی
تیره بینی و بیخوابی و سرعت نبض و زردی و صفایی
قاروره ان منضج صفرا ان گل سرخ علاج منضج
گل نیلوفر گل بنفشه سپستان الوبخارا پوست
بیخ کاسنی عنب الثعلب تخم کاسنی تمکوب برگ
گاوزبان کیلرتی زرشک بیدانه در عرق عنب الثعلب
شب خیسانیده صبح جوش خفیف کرده صاف نموده
نان

تا که سیوم حصه بماند قلقند اناریه مالیده صاف کرده
در شیشه سبز بستم داده فلوس خیارشنبر شیرخشت
تمر هندی مویز منقی قلقند افتاده روغن بادام
ریخته تناول فرمایند و بعد از تنقیه غذا استعمال نمایند
صندل اسفید تخم کاهو مقشر کرده آمیخته
استعمال فرمایند. و اگر درد بشدت باشد پاشویه
و لخلخه بعمل آرند پاشویه گل نیلوفر ده توله
گل خطمی ده توله گل بنفشه ده توله سبوس گندم پاو سیر
آرد جو پاو سیر برگ بید ساده پاو سیر در آب یک آثار کرده
جوشانیده تا به نصف رسد مالیده پاشویه فرمایند
و لخلخه یعنی دوای شمیدن یا مفردات یا مرکبات
مفرد مانند ترنج یا خیار یا کشنیز تازه بو کردن

صندل

ضرف

و مرکب نیست که شیاف مامیثا کالامینی براده صندل سفید

براده صندل سرخ از هریک شش ماشه کشنیز خشک شش ماشه

نیم کوفته آب کشنیز سبز پنج توله سرکه انگوری یکتوله

در ظرف شیشه یا گلی نموده بو کنانند و شیاف ساخته بطلی

سه چهار بالای کعب پا موجب کشیدن فایده دارد

صداع بلغمی درد سبک و بیشتر که بالای علامت

و الم اشتک و زیاده شدن و ضربان شدن از سردی و

کم شدن و نفع یافتن از گرمی و رطوبت دهن و

گرانی سر و کدورت حواس و بسیاری خواب و

سرد بودن بدن و رطوبت بینی و دیر ماندن مرض

و لطو نبض و سفید و غلیظ بودن قاروره علاج

آن انضاج بلغم باین دستور بادیان شش ماشه

بیخ مهک

بیخ کبر اسطوخودوس بادرنجبویه از هر واحد شش ماشه
انیسون چهار ماشه چند ریوند عصاره با گلقند چهار تولہ
بعده اجزای مسهل داخل سازند فلوس خیار شنبر شش تولہ
بسفایج فستقی شش ماشه تربد سفید مجوف نخراشیده زنجبیل
حب النیل سوده از هر یک سه ماشه روغن بادام شش ماشه
استعمال فرمایند سه جلاب باین دستور داده در جلاب
چهارم و پنجم تنقیه خاص نمایند بحب ایارج دو درم
بوقت شب باقی مانده با آب گرم فرو برده بخورند
بعد تنقیه مذکور نسخه فلوس در روغن بادام باضافه
برگ سناء مکی یک و نیم تولہ بعمل آرند   حب ایارج
که دماغ و اعضاء رئیسه را از فضول و اخلاط بلغمی
پاک سازد   ایارج فیقرا تربد سفید از هر یک یک درم

صف

حب الینل غاریقون افتیمون از هر واحد نیم دانگ شحم حنظل
نمک هندی از هر یک دانگی و نیم کوفته و بیخته با عرق بادیان
حب سازند ایارج فیقرا مصطکی رومی دارچینی صفت
اسارون سنبل الطیب حب البان زعفران عود بلسان سلیخه
صبر سقوطری تمام اجزا برابر صبر سقوطری دو وزن ادویه
سفوف سازند صداع سوداوی خشکی بینی و کثرت علامات
بیداری و خیالات فاسده و سبک بودن درد و تلخی
دهن گاهی و ترشی آن گاهی و گرانی سر و خشکی آن و تیرگی
رنگ و نبض دقیق و بطی و رقت بول تا وقت عدم نضج
ماده و هرگاه که ماده پخته گردد قاروره سیاه و غلیظ گردد
و خشکی تمام بدن اگر سودا در تمام بدن پراکنده بود
تنقیه خلط سوداوی بعد از نضج آنکه بذکر خواهد آمد علاج
نمایند صداع ریحی صداع ریحی انتقال درد علامت

و احکاک

وجهاس تمدد یای ثقل وما ولنگوزش هایین کاهی بشرکت
معده میشود ان زیاده شدن بعد از امتلا معده و
کم شدن در خلا آن ان تنقیه معده از غذا غلیظ و
استعمال معاجین کاسر ریاح مانند جوارش کمونی و غذای شوربای
فقط با نان خشک معجون کمونی زیره کرمانی مدبر
پنجاه درم فلفل سیاه پانزده درم زنجبیل سداب از هریک
سه درم بوره ارمنی پنج درم شهد مصفی سرشته چند ادویه بکوبد
معجون سازند خوراک یکمثقال و اگر از شرکت معده نباشد
در خلا و ملا یکسان باشد آن اگر بدن ممتلی نباشد فقط
ادویه کاسر ریاح باید داد غذا اغلیه خشک از چیزهای مولد ریاح
احتراز نمایند مانند باقلا و نخود و ماش و قرص مثلث بر
سر و پیشانی ضماد نمایند ان افیون مصری مرمکی
لادن کافور زعفران تخم البنج پوست بیخ لفاح از هر واحد
پنج درم از زروت اکلیل الملک ارمنی از هر یک ده درم کوفته
و بیخته بگلاب و آب امیخته و سرشته اقراص سازند که بپلو
صداعی که از سقطه و ضربه حادث شود ان فصد

باسلیق از جانب موافق پس اگر ورم کم شود مسهل بگیرند خیارشنبر
هشت توله شیرخشت مغز خیار سنای مکی چهار توله عنب الثعلب نیم آثار
مالیده صاف نموده گلقند آفتابی شش توله حل کرده روغن بادام
شش ماشه داخل کرده بدهند و اگر ورم کم نشده باشد بعد فصد
باسلیق قیفال نمایند بعد از آن مسهل مذکور بعمل آرند و این ضماد کنند
شیاف ماشیا حضض که آب عنب الثعلب سبز بر سر ضماد نمایند
غذا اگر در مزاج گرمی محسوس شود آش جو دهند والا شله پالک
صداعی که بسبب سوء مزاج گرم ساذج که در صداع زیر فقره نوزا
درد سر پیدا شود امتحان شود که شخص در آفتاب بسیار گردد
و سرد نا شده سر خود را در هوای سرد برهنه نماید و بدان سبب مسام
و نشانی آنست مسام بند شوند و حرارت در اجزا محتقن گردند علامت
که بمجرد طلوع آفتاب پیدا گردد تا وقت زوال در زیادتی باشد
و بعد از زوال آمدی قدری کم گردد تا که شب شود و در شب هیچ اثر
صداع نماند ... آن در تبرید و تفتیح کوشند قدری کافور علاج
و روغن گل حل کرده در بینی چکانند که بسیار فایده دارد

ارسام

[illegible]

ورمی باشد که در نفس [illegible] با حجاب [illegible] حادث شود اگر سبب

زیادتی خون باشد [illegible] آن تپ دائی و گرانی سر و سرخی رخساره

و چشم و زیادتی و خنده [illegible] سبب و نبض عظیم و غلظ قاروره و

سرخی آن و خشکی زبان و برآمدن اشک از چشم بی اراده و کراهت نور

و برآمدن خون از بینی [illegible] آن فصد قیفال و اخراج خون بقدر

طاقت در سه روز اول و باقی علاج بعینه علاج سرسام صفراوی است

که ذکر خواهد شد لیکن درین تبرید از صفراوی کمتر باید داد و

غذا آش جو و اگر سبب زیادتی صفرا باشد از اقرانطیس خالص گویند

[illegible] شدت حرارت حمی و بیداری و سبکی سر و خشکی چشم و

تیزی و زردی رنگ و زبان و اضطراب و غضب و سوء خلق و سرعت

نبض و زیادتی [illegible] قاروره و تشنگی و خشکی دهن بود [illegible] آن تبرید

دهند که در حمی صفراوی مذکور خواهد شد و فصد قیفال لیکن از

دموی کم و در روز سیم مسهل صفرا دهند و انتظار نضج نکنند [illegible] آن

گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب از هر یک ششماشه سپستان ده دانه

عناب ولایتی بیست دانه تخم کاسنی نکوفته تخم خیار نکوفته هر واحد

یکتوله آلوی بخارا ده دانه تمر هندی چهار توله زرشک بیدانه ششماشه

[illegible]

درعرق عنب الثعلب نیم آثار شیخ نیله صبح بدون عناب مالیده صاف
نموده فلوس خیار شنبر شش توله کلقند افتابی چهار توله شیره مغز
تخم خیار ساینی چهار توله شکر مالیده صاف نموده روغن بادام شش ماشه
درعرق گاوزبان نیم پا و عرق کیوره برآورده چهار توله شربت نیلوفر
دو توله حل کرده بنوشند غذا هر دو وقت آش جو با شربت نیلوفر اگر
بخوردن دوا مانعی شود حقنه کنند ان کل خطمی عنب الثعلب
عناب ولایتی سپستان تخم خطمی سفید تخم کاسنی نیمکوب برگ بنفشه
خار خسک مقشر در آب جوشانیده تا که ثلث بماند صاف کرده در
محقنه انداخته بعمل آرند و باید که بوقت حقنه مریض را به پشت دراز
شود و سر خود بر بالش نرم نهد و بطرف وجع میل نماید و
باید که دوا در حقنه معتدل باشد در گرمی و سردی و صبح و شام
بهتر بود و پاشوبه و لخلخه و شاخهای خالی که در صداع صفراوی
مذکور شد بعمل آرند و پاشوبه بوقت هیجان و شدت الم الزم
و باید که پاها را از زانو تا بقدم بشویند و از بالا بزیر بمالند
و اگر سرسام سبب بلغم باشد لیثرغس نامند و بسیاری
خمیازه و سبات سهری یعنی حالتی که در خواب و بیداری باشد

دهاب

ونشانه خواب زیاده باشد وکسل وتب ودقی وگرانی سر وبدیان
وسفیدی زبان وکاهلی از جواب وحرکت وسکون وفراموشی

سبات

آن منضج ومسهل بلغم دهند ان عناب ولایتی بعدد دانه ۲۰
پرسیاوشان اصل السوس ازهریک شش ماشه مویز منقی بیست دانه برگ
گاوزبان نه ماشه اگر در مزاج سردی بسیار باشد بادیان بیخ بادیان
هریک شش ماشه در عرق عنب الثعلب یک پاو بجوشانند چون ثلث بماند ۲۰
صاف کرده گلقند افتابی چهار تولہ مالیده بعد از بدستور منضج داده
بعد از نضج تام جلاب دهند در همین نسخه تربد سفید مجوف شش ماشه
برگ سنا یک تولہ مغز فلوس خیارشنبر شش تولہ گلقند افتابی چهار تولہ
روغن بادام شش ماشه اضافه نمایند غذا میانه روز نخود اب شام قلیه
نخود شکر و تتمه ...ر وشور خانید با بونه گل خطمی پرسیاوشان ۲۰
اصل السوس مقشر آبجیز سعند ولایتی با دیان بیخ بادیان بیخ
کاسنی برگ چقندر وارب جوشانیده صاف کرده فلوس خیارشنبر
شکر سرخ روغن کدو بوره ارمنی اضافه نمایند دو دفعه کرده
استعمال فرمایند

دوار

مرضی بود دماغی صاحب ان تصور میکند
که تمام عالم بگرد او حرکت دوری مینماید وسبب ان بر نهج

بخارات از اخلاط خام که در دماغ یا در معده یا در عضوی دیگر باشد
وآن بخارات بدماغ رسیده همراه ارواح دماغی حرکت کرده
باستدارت نمایند [illegible] ازان پیدا گردد پس آن بخارات اگر
از بلغم باشند علامت آن گرانی سر وکثرت بزاق یعنی آب دهن علامت
وکم تشنگی وکندی حواس وبسیاری خواب وسفیدی قاروره
وطنین ودوی یعنی آواز آمدن در گوش ورحت یافتن از
چیزهای گرم علاج آن استفراغ بلغم بعد از تنضیج قاروره بعد از علاج
فراغ از تنقیه اطریفل با ترپد سفید سوده آمیخته بخورند وبالای آن
گلقند افتیمون چهار تولد در عرق بادیان ده تولد عرق عنب
الثعلب ده تولد مالیده صاف نموده بخورند و اگر از خون باشد
علامت از سرخی چشم وروی وشیرینی دهان وپری رگها و علامت
گرمی ملمس سر وسیلان رعاف علاج آن فصد قیفال یا [illegible] علاج
خون با عرق عنب الثعلب وعرق کاسنی وعرق شاهتره وتوت وشربت
نیلوفر با شربت انارین داخل کرده استعمال نمایند وغذا اشکنه و اگر

از صفرا باشد

از صفرا باشد ... آن زردی رنگ و تلخی دهان و سوزش دماغ
و نبالات بر در و سرعت نبض و زیادتی تشنگی و سکون آن بشراب بارد
آن اصلاح مزاج بمبردات و حقنه و مسهل صفرا نمایند و اگر
ماده بسیار باشد مسهل صفرا و دهند با مطبوخات و غذا آلوچه یا شوره
تمر هندی و اطریفل کشنیز با عرقیات مناسبه و اگر بسبب مزاج حار
باشد اگر از غلبه صفرا و دم باشد گلاب با تمر هندی و گلقند آفتابی
دهند و اگر ضرورت باشد فلوس خیارشنبر دهند و اگر غلبه خون در بدن
باشد فصد ... نمایند و اگر دوار بشرکت معده باشد اگر بسبب
زیادتی بلغم بود ... آن غثیان و ارو وقوع ترش و سو هضم و ضعف معده
و اختلاف دوار و اشتداد و سکون باختلاف حال معده در خلو و
امتلا و سوء تخمه و کمی تشنگی و بسیار گی دهن و عدم سوزش معده
آن گلقند آفتابی و عرق با دیان سایند و شیره
برآورده شیر گرم بنوشند و اگر قبض باشد شیاف نمایند و الا
مسهل بلغم و حقنه آن دمی بعمل آرند غذا قلیه و خشکه و
اگر بسبب صفرا باشد ... آن باطل شدن اشتها و ضعیف شدن
نفس و خفقان و قی صفراوی و زیادتی تشنگی و سوزش فم معده

و شربت نبض و سرخی قاروره و رغبت بچیزهای شیرین و زیاده شدن
بچیزهای گرم [illegible] تن تپ کردن سکنجبین و آب گرم و تبدیل مزاج
با شربت انار یا شربت کاسنی و شربت لیمون یا شربت انار ترش
یا عرق عنب الثعلب و عرق کاسنی و اگر احتیاج زیاده باشد مسهل که
باین دستور ترنجبین خراسانی شیرخشت تمرهندی [illegible] مناسبه
مالیده صاف کرده بخورند و اگر تب [illegible] فلوس خیارشنبر حل کرده روغن بادام
ششماهه ریخته بنوشند و غذا آش تمرهندی یا آش چغندر یا آش کدو و
اگر سبب درد غذا باشد و طبیعت متوجه قی باشد [illegible] قی [illegible]
و سکنجبین [illegible] بخورانند و اگر طبیعت متوجه قی نباشد شیاف [illegible]
[illegible] از ادویه بود سبب ارتفاع بخارات بطرف دماغ و چشم
تاریک شوند و در گوش آواز آید و اگر چیزی [illegible] این مرض اکثر مستقل
بصرع بود و باید این اکثر اخلاط بارده بود علاج [illegible]
دوداربارد و اگر از سبب سقطه و یا ضربه بود فصد کنند و سر را از
بخار و آفتاب نگهدارند و تعریق سر بروغن گل گرم کرده نمایند

در [illegible]

و موم روغن بر سر طلا نمایند بشرطی که بعد که در یک شق بدن

عارض شود و حس و حرکت همه بدن زایل و در لقوه اگر حرکت زایل شود و

حس بماند و بطلان و نقصان این موقوف بر کثرت ماده و قلت است

و سبب این خلطی بلغمی است که مسالک روح نفسانیه که تعلق بدماغ دارد

سد نماید ان بطلان حس و حرکت نصف بدن و نبض لین

متفاوت و غلظت قاروره و کدورت آن در ابتدا ابتدای علاج

تقویت مشغول نباید شد و تا چهار روز اگر قوت باشد تا چهارده روز غذا ندهند

و گاهی آب و غذا ماء العسل استعمال و ماء العسل بر دو قسم است یکی قوی و آن

بمزاجهای سرد مناسب است آن عسل خالص یک پا و آب سه پا و

بجوشانند تا که یک پا بماند دوم ضعیف و یک نا کشیده و آن چنانست

که عسل خالص یک پا و آب خالص سه پا بجوشانند که یک پا تحلیل رود

و سه پا بماند و آن در مزاجهای گرم مناسب است و روز چهارم و

پنجم منضج دهند باین دستور اسطوخودوس پرسیاوشان بیخ بادیان

بیخ کاسنی تخم کشوث پوست بیخ اصل السوس مقشر

انجیر سفید ولایتی مویز منقی ایرسا در عرق بادیان جوش کرده

تا که ثلث باند صاف کرده گلقند عسلی حل کرده تناول نمایند غذا
شوربای کبوتر یا دراج یا مرغ یکساله تودری شاهتره هم هر سهل وهند در
همین جوشانده برگ شاتره بسفید مجوف خراشیده زنجبیل فیطوری
در یک نیم آثار آب جوشانند و در جوش آخر افتیمون انطاکی در پارچه
بسته داخل سازند هر گاه سیوم حصه باند مالیده صاف کرده گلقند
اضافه کرده روغن بید انجیر یا روغن بادام داخل کرده بنوشند
در روز سیوم تخم کشوثه در عرق بادیان جوش کرده صاف نموده شربت دینار
داخل ساخته بنوشند و جلاب دوم هم بهمین دستور و در جلاب سیوم شیر
باقی باند حب ایارج با عرق بادیان شیر گرم جمع نمایند و بخورند
صبح بدرقه مذکور بعمل آرند و اگر بعد از تنقیه کامل قدری اثر فالج
ماند تدهین بروغنهای حاره مفید است مانند روغن بلسان و روغن
ریحان و روغن قسط و روغن ناردین و معجونات حاره مانند
تریاق اربعه یا تریاق فاروق یا مثرودیطوس و دواءالمسک حلو
دوا مفید

و فلاسفه و معجون سیر بقدر حاجت استعمال نمایند روغنی که بفالج بسیار نفع رساند قصب الذریره سفید کون ورق الغار عود بلسان لک مغسول سنبل هندی برگ مورد اذخر ابهل راسن قردمانا مرزنجوش مساوی نیکوب کرده در شراب و آب میسانیده یکشبانه روز دیگر صاف کرده با روغن کنجد یا روغن زیت بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند

روغن بیدانجیر مرکب نافع فالج و لقوه نانخواه صعتر پودنه کوهی کرفس ایرسا؟ ن مصطکی رومی اسارون از هر یک ثبت درم تخم کرفس تخم سوسن راسن خشک از هر یک یکدرم شیطرج هندی مقل ازرق از هر یک سه درم زرنجبیل دارچینی فاقله جوزبوا کبابه دارفلفل خیربوا السباع شونیز قسط کبیر از هر یک چهار درم ادویه کوفته در آب یکشبانه روز بخیسانند بعده بجوشانند روغن بیدانجیر تازه پانصد و پنجاه درم اضافه کرده بجوشانند تا روغن بماند و آب بتحلیل رود و گاهی فالج بسبب ندرت از خون عارض شود علامت آن عظم نبض و سرخی رخساره و چشم و پری

رگها و انتفاخ رگها [illegible] علاج ان فصد باسلیق از جانب [illegible]

بعد از چهارم مسهل آرند و منضج دهند صفت ان عناب [illegible]

تخم کاسنی نیم کوب پوست بیخ کاسنی مویز منقی در عرق عنب الثعلب

عرق گاوزبان جوشانیده صاف کرده شربت گاوزبان

گلقند آفتابی اضافه کرده بنوشند و در شانزدهم جلاب دهند

در همین جوشانده [illegible] پر سیاوشان فلوس خیارشنبر

گلقند آفتابی غاریقون صاف کرده روغن بادام ریخته

روز دیگر جوشانده کنوچه بدستور گذشته مسهل آرند و مسهل را به دو

قسم داده در مسهل سیوم و چهارم هر شب باقی مانده حب ایارج فیقرا

بلع نمایند صبح بدرقه از مسهل مذکور نمایند و بعد تنقیه کامل استعمال

روغنها و معاجین مذکور نمایند و اگر [illegible] غالب باشد شیره

گاوزبان عنبری استعمال نمایند صفت ان برگ گاوزبان

چهار توله گل گاوزبان چهار توله براده صندل سه توله تخم

بادرنجبویه تخم بالنگو چهار توله مشک خالص نیم ماشه عنبر

شش ماشه قند سفید یک آثار موافق معمول تیار نمایند و در ابتدا

منع آب و غذا و [illegible] ماء العسل مناسب است بعد [illegible]

پس علاج با کباب آن و کباب تیهو و تذرو و اگر بدین شیر خوار[ه]
گردنها ن خشکار [illegible] مضایقه ندارد و لقوه علتی است که
دران وجه انسان کج شود و از هیئت طبعی بگردد و لبها با
همدیگر وصل نشوند و از بعضی رو اعضای چراغ به نفخ باد جو
باشد و قادر بر بند کردن یکی چشم نباشد و سبب ان یا استرخا
بود یا تشنج [illegible] تشنجی ان است که پوست پیشانی متمدد شود
و پوست نیز در ناصیه گرد کشیده شود و اب از دهان کمتر آید
و پوشیدن چشم جانب سلیم متعذر باشد و ریق و بزاق و رطوبی
زیاده بود و ریسا فرج [illegible] لقوه که از تشنج یابس یا ماده
باشد ممکن نیست و انچه از تشنج مادی پیدا گردد یعنی باشد بکرار ز سودا
پس اگر از احتراق صفرا باشد ماء الجبن باید داد و اگر از
احتراق بلغم باشد یا خون یا سودا طبعی بوده باشد بهتر از چوب چینی
دیگر چیز نباشد و اگر لقوه از استرخا حادث شود [illegible] ان
ضعف حرکت دهن و قلت تمدد جلد و فرو آمدن پلک زیرین
از یک جانب و اشک سیلان بود و حواس مکدر گردد [illegible] بدستور علاج
فالج بلغمی است و در استرخا پلک اصلا حرکت نمیکند و در تشنجی

بجهد علیل حرکت میشود و محمد زکریا گوید هر که مستعد لقوه باشد در حجامت
گرفتار این مرض بود و میگوید دو شخص را دیده ام اندر یکروز حجامت
کردند هر دو پیش حجامت تخم مرغ خورده هر دو را همان روز لقوه
پدید آمد و هم او گوید شخصی حجامت کرد بعد از آن گرسنگی کشید در
لقوه گرفتار شد و اکثر باشد که خداوند لقوه در چهار روز هلاک
شود و اگر از چهار روز بگذرد امید نجات از آن سکته باشد و هر
لقوه که تا دو ماه بماند مزمن سبات گردد خوابی است سبات
گران و دراز و صاحب آن بدشواری بیدار شود و اگر از بلغم بود سبب
علامت آن ثقل سر و ریختن آب از بینی و بسیاری آب
دهن و پریدن چشم و ابرو و بدشواری بیدار شدن از خواب
آن تنقیه بلغم بعد از نضج و استعمال حقنه حاده و اگر از سوء علاج
مزاج بارد رطب بی ماده بود آن بیدار شدن بعد علامت
از برد شدید که سر را زده یا باستعمال ادویه مخدره مانند افیون
و شوکران و تمدد در وجه نباشد و رنگ و روی مایل بسبزی
باشد و در نبض صلابت و تمدد باشد و متفاوت گردد و رنگ
قاروره سفید باشد و حالتی شبیه به بی بصری بود و علاج تبدیل علاج

مزاج

تعدیل مزاج از مسخنات نمایند و اگر سبب صعود بخار بود مانع شوند و روغن
بروغن بابونه و شبت نمایند و دفع عفونت اخلاط نمایند و بعمل آرند
سبب بیداری بسیار که از حرارت طبیعی خارج باشد و آن یا از
سبب صعود بخار باشد [illegible] آن نشانه زردی رنگ و خشکی دهن و
تلخی آن [illegible] آن علاج روغن کدو و شیره خرفه در بینی چکانند
و ادویه سرد و تر را استعمال نمایند [illegible] آن شیره مغز تخم کدو
شسته شده شیره مغز تخم هندوانه پوست کشیده تخم خرفه مقشر
شسته شده در عرق نیلوفر ده توله برآورده شربت نیلوفر دو توله
حل کرده بنوشند غذایش جو و قلیه گوشت حلوان و اسفناج و خرفه
بار در طلب استعمال فرمایند اگر از غلبه سودا بود [illegible] آن خشکی بینی
و حرارت [illegible] آن نسخه سودا از ماء الجبن و اگر
سستی و خشکی [illegible] ماء الجبن و مرطبات معتدله
جمیع اقسام سهر را فایده کنند اطراف [illegible] وقت شب محکم
ببندند و از تکیه کردن و [illegible] منع کنند و بر روی او روشنی
بسیار از چراغ و شمع بکنند و [illegible] مردمان بسیار حاضر باشند
و قصه‌های عجیب و غریب و حکایات افسانه‌ها شروع نمایند

تا او را بکمال مرتبه ماند کی و تعب حاصل شود آنوقت دست و پایش
بگشاید و در روشنی دور نماید و مردم از نزد او برخیزند و او را
تنها بگذارند البته مریض خواب خواهد کرد   قسمی است
که از اجتماع اسباب سبات و سهر پیدا شود ولیکن سبات غالب باشد
آن گاهی خواب دراز کند و گاهی بیدار باشد و این قسم
از اجتماع بلغم یا صفرا بود لیکن بلغم از صفرا غالب بود   آن
تنقیه بلغم و صفرا بعد از استعمال منضجات هر دو خلط و بیشتر مراعات
بلغم نمایند باین دستور بادیان پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس
اصل السوس مقشر گل بنفشه گل نیلوفر از هر یک ششماشه مویز منقی
دوازده دانه پرسیاوشان گلسرخ تخم کاسنی هر واحد نه ماشه در
عرق بادیان یک و نیم پاو و عرق عنب الثعلب نیم آثار بجوشانند تا که
سیوم حصه بماند مالیده صاف کرده گلقند آفتابی سه توله حل کرده
استعمال فرمایند بعد از دریافتن نضج در قاروره فلوس خیار شنبر
شش توله سنا مکی یکتوله ترنجبین شش توله اضافه کرده روغن بادام
ششماشه داخل کرده بنوشند و در حقنه هم رعایت بلغم در نظر
بکار برند   این مرض هم مرکب از اسباب بیداری و خواب است

لیل

لیکن بیداری درین زیاده از خواب باشد [illegible] مراعات هوا
بر بلغم بسیار نمایند [illegible] الی حب العنب چهار ماشه گل بنفشه شش ماشه
تخم کاسنی مکوب بکوب سپستان پانزده دانه پوست بیخ کاسنی هفت ماشه
بیخ [illegible] ماشه مویز منقی دوازده دانه گاوزبان شش ماشه جوشانیده
صاف کرده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده استعمال فرمایند بعد از نضج
فلوس خیارشنبر شش توله شیرخشت چهار توله سنامکی شش ماشه روغن بادام
شش ماشه اضافه کرده استعمال فرمایند و در روز تبرید بلعاب ریشه خطمی عرق
گاوزبان برآورده شربت بنفشه داخل کرده استعمال فرمایند و از همین اجزا
حقنه نمایند عوض روغن بادام روغن کنجد و نمک زیاده نمایند غذا
[illegible] و [illegible] و آن تغیر ظنون و افکار بود از مجری طبیعی
بسبب فساد خون و سبب آن مره سودا یا سودا سوخته بود در دماغ
یا در جمیع بدن و بشرکت دماغ هم می باشد آنچه از امتلاء بدن و
دماغ از مره سودا باشد علامت آن لاغری بدن و تیرگی رنگ
و خوردن غذاهای سوداانگیز در زمان سابق مانند گوشت ملح و گوشت
گاو [illegible] و بادنجان و حلبه و دال عدس و کرید در سابق محنت و
تعب بسیار کرده باشد و نبض بطی و مختلف و صاف بودن قاروره

وغلظ و سیاه شدن آن بعد از نضج و دوست داشتن تنهایی و فکرهای محال گردن
و در زمان حالت ماندن و بسیاری غم و فکر و خاموشی و غضب و گریه و
خنده بی موجب علاج آن استفراغ سودا و مراعات خلطی که از احتراق
آن سودا بهم رسیده فصد باسلیق و تنقیه بدن از خلط غالب با مرکبات
اخراج سودا بعد از آن تقویت قلب و دماغ و اگر سهر مفرط بود استعمال مرطبات
شیر تازه و سعوط [illegible] استعمال ماء الجبن و جو و جینی هم بسیار مفید
استعمال ماء الجبن آنست که بگیرند شیر بز سرخ رنگ جوان که زیاده بر چهل روز
از زائیدن آن نگذشته باشد و اندازند در دیگ سنگی یا نقره یا چینی که قلعی مضاعف
بدان کرده باشند و با آتش ملایم جوش دهند تا بغلیان آید سرکه انگوری یا
بقدر حاجت در حین جوش با اندازند تا منقطع کرده پنیر مایه جدا گردد از مایع پس
صفی مایه جدا کرده بشربتهای مناسب مانند عناب و گاوزبان و
شربت معتدل شیرین کرده نوش نمایند و در هر دست روز جلاب
بگیرند از سفوف اسطوخودوس یا حب آن یا حب افتیمون یا معجون نجاح
و قبل [illegible] رضا از جلاب سکنجبین افتیمونیه ماء الجبن را نوش سازند و اگر
از شش توله ماء الجبن شروع نمایند [illegible] توله هر روز اضافه نمایند تا چهار
نیم آثار یا زیاده بر آن بحسب [illegible] استعمال نمایند بهتر است

وبعد از فراغ از تنقیه بتدریج مقدار غذا را چنین کم سازند تا که موقوف کرده
چوب چینی بدین دستور نمایند که بگیرند چوب چینی خوب که گرانسنگ
و در آب فرو نشیند کرم خورده نباشد از تیشه نجار ورق ورق نموده چند
مثقال در چهارده سیر آب باتش ملایم بجوشانند تا نصف آن بماند
پس آن را صاف کرده و ثفل او که بماند باحتیاط نگاه دارند روز دویم ده ماشه
چوب چینی با ثفل مذکور بدستور مسطور بجوشانند و سر دیک را بخمیر محکم کرده باشند
تا که نصف ماند روز سیوم سه ماشه چوب چینی با ثفل مذکور بدستور بجوشانند تا نصف
ماند تا که مقدار زیادتی چوب چینی به سه توله برسد بطریق معهود بجوشانند
و در هر شب باقیمانده و سر دیک را بخمیر گرفته و بالا سرپوش چیزی که آن
گذاشته و صبح دیک سربسته نزد علیل آرند و زیر کرسی مشبک سر دیک آهسته
بگشایند و بالای آن مریض را بنشانند و دو زانو کشاده دارند و بر تمام
بدنش لحاف بگیرند تا که تمام بخار چوب چینی به بدن برسد و هرگاه که حالت
مریض قریب بغشی رسد از همان آب یک قدح بمریض بخورانند تا عرق از
بدن جدا شود و بتدریج و بلا خطر عرق را خشک کرده از لحاف برآیند
و تغییر لباس کنند و باقی آب چوب چینی در اطعمه و اشربه و طهارت صرف نمایند
اگر مریض طاقت داشته باشد هر روز بخار بگیرد و الا دو روز درمیان اخذ

غذا اغذیه خشک بسیار کم که مضایقه ندارد و پلاو کم که هم مضایقه ندارد
و شیر برنج کم کم استعمال کردن مضایقه ندارد و در جایی نشیند که هوا لطیف
و در آن مسکن باید که مکان روشن باشد مانند ایوان خانه باشد
و بعد از فراغ از چوبچینی تا چهل روز نزدیک جماع نه نمایند و در حال استعمال آن
بطریق اوسط و برای مزاج سرد ایام ربیع و برای مزاج گرم خریف
اگر سودا از احتراق خون باشد یا از احتراق بلغم چوبچینی نفع دارد و اگر
اگر این مرض از احتراق بلغم باشد ... از رطوبت متعفن و سیلان
لعاب از دهن و کندی و کسل و سکون و قلت اضطراب آن
تنقیه بدن از بلغم محترق و اگر احتیاج شود فصد باسلیق و اگر از
احتراق صفرا باشد ... از جنون و تحیر و هذیان و اضطراب و غضب
و دشنام و زردی رنگ و بحوالی و حرارت ملمس بدن و نفرت کردن مانند
سباع و استعمال منضجات و ملینات ... و خشکی آن ... از فصد
باسلیق و استعمال شیره خرفه مقشر و شیره مغز تخم کدوی شیرین و شاه
شیره مغز تخم هندوانه ... شب ... و ... بر
برآورده شربت نیلوفر ... کرده استعمال نمایند غذا اغذیه خشک و ...
و استعمال ... نمایند با کشنیز ... از ... ورم

بادیان

بادیان یکدرم تخم خسم شاهتره پنجدرم افتیمون ولایتی پنجدرم بسفایج فستقی
یکنیم درم برگ سنا یک و نیم درم همه کوب کرده در سرکه خیسانیده و پنجاه درم
آب بعد از آن داخل کرده بجوشانند تا قند سفید نیم آثار بقوام آرند

سفوف

سفوف لاجورد که در امراض جنون [illegible] عمل آرند پوست هلیله سیاه
هفت ماشه پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد اسطوخودوس افتیمون ولایتی
از هر واحد هفت ماشه نمک سیاه ۱۱ ماشه حجر ارمنی [illegible] ماشه برگ فرنجمشک شش ماشه
لاجورد مغسول [illegible] کوفته بیخته سفوف سازند و اگر در [illegible] بسیار [illegible] باشد
و در امراض جنون [illegible] ثمر [illegible] شش توله شیر خشت چهار توله ترنجبین خیار شنبر
شش توله مغز فلوس شش توله گلقند [illegible] توله حل کرده روغن بادام
اضافه کرده استعمال فرمایند و اگر از احتراق خون باشد [illegible]
سرخی رنگ میل سیاهی و سرخی چشم و خنده و خوشی عظیم بی سبب
و نبض عظیم و قاروره سرخ و انتفاخ عروق [illegible] آن فصد باسلیق
و استعمال چیزها بکنند که حرارت خون را فرو نشاند مانند عرق شاهتره پنج توله
عرق عنب الثعلب پنج توله عرق کاسنی چهار توله شیره کشنیز خشک یک توله
شیره مغز تخم کدوی شیرین نه ماشه عناب پنجدانه برآورده شربت
نیلوفر دو توله داخل کرده استعمال فرمایند و مادام [illegible] دهند

یک آثار شیر در ظرف گلی و یا قلعی بار کرده از آتش فرود آورده
چهار دانگ پنیر مایه در آن بمالند بعد سرپوش بالای آن گذاشته یک
گهری دو گهری نگاه دارند تا شیر منجمد شده سر و گردد پس بکارد طولاً
و عرضاً ببرند تا آب از پنیر جدا گردد در پارچه صفیق بیاویزند و در
زیر آن ظرف چینی گذارند تا تمام از آن جدا گردد از سیم الثمر شروع نماید
و در دوام هر روز اضافه میکرده باشند مالیخولیا [illegible] و آن
خیالاتست که غلط سودا جمع شود در معده یا در طحال یا در شراسیف یا در مراق
که آن پرده شکم است پس متصاعد بخارات از آن خلط شود بطرف دماغ
و نفخ مراق لازمه آنست از نتیجه این علت را نفخه و نفخه مراقیه گویند
و در سبب این مرض حکما سخنها کرده اند و نزد محققان آنست که قعر معده
ورم سوداوی بهم میرسد و از آن بخارات سوداوی سیاه ظلمانی
و دماغ متصاعد میگردد و از این ابخره در دماغ سوداوی در مراق [illegible]
عارض شود و [illegible] از قراقر شکم و خیالات سوداوی و [illegible]
شدن سودا و آروغ ترش آمدن و قلت هضم و کثرت آب دهن و
سوزش در محل مراق و در میان شانها و تنگی سینه و انتفاخ شکم
و نرمی طبیعت و اشتهای کاذب و احساس کردن [illegible] در ابخره

و سوزش

علاج

مالیخولیا

تعدد

و منزش در ابیات و نزدیک درد منع طحال ان فصد باسلیق بعد
استعمال مدرات ان شیر یک سیر خیار بادرین دوالتی یکسیر توله شیره
تخم خرپزه مقشر شده طفلی بالا تخم اشتر بعد و توله شیر بادیک
کتمهای ... دو توله ساییده وعسل گرده تیز شده واگر ازین فایده حاصل نبود
استعمال ایارج نمایند واگر مزاج سوداوی باشد از سکر ... ازین بیاید
بعد تنقیه مسهل قوی ... نوشته اند و اگر ضرورت داعی باشد
از کثرت مقدار معده و معکوت ان عفونت و انتشار بطرف بدن
پس مسهل ضعیف باید داد ان طاوس خیار شنبر شستوله شیر خشت
چهار توله ترنجبین شستوله ماییده صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده
تناول فرمایند و از انواع مالیخولیا ... بود و ان جنون سبعی است
ان غضب و قصد ایذا دادن بمردم و از انجمله داء الکلب است
و ان بیشتر از احتراق خون سودا باشد ان ضحک بازی و قصد
اذیت مردم و ضایعیت سک چنان پیدا شود لهذا باین نام نامیده شده
و از انجمله ... است و حاصل ان یکجا قرار نگیرد و از مردم گریزان باشد
و بر ساق پا ایشان قروح پیدا شود ... علاج مالیخولیا است
و این مرض است وسواسی که انسان را از الفت با انسان دیگر

پیدا شود و روز بروز در زیادتی گردد تا که برای او خود در هلاکت سعی نماید

این غم و وحشت و خاموشی و گاهی خنده بی سبب نماید و
گاهی گریه بی سبب کند و از مردم کناره جوید و هر چه بشنود و یا بیند
فراموش نماید و حرکت چشمها بسیار و نبض وی مختلف گردد علامة
در وقت نام گرفتن معشوق یا دیدن آن و تنفس صعدا بود

این وصال است اگر بطور شریعت ممکن باشد و ترطیب مزاج بیمار با ادویه مرطبه
و حمام کردن با آب شیرین و تمریخ بدن بروغنهای مرطبه چون روغن کدو
و روغن کاهو و روغن خشخاش و روغن بادام و امثال آن و باید که بیمار را
مشغول دارند باستماع الحان و نقلهای طربناک و حکایات زاهدان
و اهل شریعت و سیر باغات و گلزارها و باید که نزد او سخنان نفرت افزا
از جانب معشوق مذکور نمایند و اگر از اهل تجرید باشد مقید بتاهل سازند
که جماع با غیر محبوبه هم زوال این مرض میکند کابوس و آن مرضی است
که آدمی در خواب بیند که کسی بر سینه او نشسته است و نفس او گرفته گردد
و طاقت جنبش نماند و آواز نتواند کرد و مشابه باشد بکسی که کسی او را فشار دهد
و این مرض مقدمه صرع است و سبب این اجتماع بخارات از اخلاط
غلیظ بر سینه و گاهی از خون باشد علاج این فصد است و اگر از خون نباشد

تنقیه

تنقیه بدن از اخلاط بلغمی و سوداوی نمایند و بعد از آن باصلاح مزاج و
تقویت کوشند — مرضی است که آن نزد قصد بجنبش و حرکت شود
و دست و پا و سر و بدن کف کند و بیشتر چشمان متغیر گردد و سبب سده
غیر تامه بود و سبب ضعف بطون دماغ و اعصاب و منع سکینه از جاری شدن
روح نفسانی به بطن اعضا کشیده و دیگر واند اعصاب را اگر از بلغم باشد
ان بسیاری آب رفتن از بینی و دهن و لعاب یعنی ترقیق
صبح و کدورت حواس و کشیدگی رنگ و نبض کاهل و مختلف نادر و غلیظ
و دشواری حرکت — علاج ان انضاج بلغم باین دستور بادیان چهار ماشه
بیخ بادیان هفت ماشه برگ گاوزبان هفت ماشه عود صلیب یک ماشه پرسیاوشان
نه ماشه انجیر سفید ولایتی هفت دانه مویز منقی بیست دانه اصل السوس مقشر
نیم کوفته بیخ سوسن آسمان گونی از هر یک چهار ماشه پوست بیخ کبر چهل شده در
عرق بادیان نیم پاو بجوشانند تا که سیوم حصه بماند مالیده صاف کرده
گلقند آفتابی دو تولد حل کرده بنوشند بعد از طلوع صبح و تعادیده پرشب
با قیمانده ایارج فیقرا شش ماشه غاریقون یک ماشه سیر یک ماشه سیسالیوس دو ماشه
حب بسته و صبح در همین منضج برگ سنا مکی یک تولد گلقند آفتابی نیم تول

مالیده [illegible] که بوی [illegible] کرده [illegible] و [illegible]

تنقیه [illegible] کشنا [illegible] بسیار [illegible] باشد [illegible]

[illegible] چهار [illegible] مثقال چهار [illegible] باید

بخورانند [illegible] احتیاج [illegible] و [illegible]

در آب [illegible] ساعت [illegible]

[illegible] واگر [illegible] آن [illegible]

[illegible] پانزده [illegible]

اصل [illegible] از هر یک [illegible]

[illegible] و در آب [illegible] بجوشانند [illegible]

[illegible] گرده [illegible]

[illegible] واگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

افسنتین نیم ماشه گل سرخ سه ماشه پرسیاوشان سه ماشه مویز منقی پنج عدد

در آب نیم آثار جوشانیده صاف کرده گلقند عسلی سه تولا حل کرده بنوشند

و روز دیگر مسهل برگ سنا مکی تولا اضافه کرده افتیمون سه ماشه در پارچه بسته

در جوش آخر داخل نمایند مجموع را مالیده صاف کرده مغز فلوس شش تولہ

گلقند شش تولا حل نموده صاف کرده روغن بادام شش ماشه ریخته

بنوشند و باقی تدبیر صرع بلغمی بعمل آرند و اگر سبب آن خون باشد در حالت

صرع وداجین ممتلی شود و رخساره منتفخ گردد و سرخ شود اکثر رعاف

حادث شود [illegible] فصد صافن و حجامت ساقین و کم کردن غذا

و استعمال دوا مصلح خون [illegible] عناب ولایتی هفت دانه برگ

شاهتره سه ماشه زرشک بیدانه [illegible] تولہ سپستان دوازده دانه آلو بخارا

سه دانه عنب الثعلب سه ماشه در عرق عنب الثعلب یک آثار پاو بالا شب

خیسانیده صبح بدون عناب مالیده صاف کرده استعمال فرمایند و اگر سبب صفرا باشد

و این نادر بود [illegible] التهاب و اختلاط عقل و زردی رنگ رو و چشم

و تلخی دهان و سرعت نبض [illegible] تبرید و اخراج صفرا بمنضج و مسهل

و باقی علاج سرسام صفراوی کنند و این را ام الصبیان نیز گویند سکته

و آن معطل شدن اعضا از حس و حرکت است بسببی که آن سده تامه باشد

و در طلوع روز مانع دم نفس و نبض سست شود و اکثر باشد که تنفس بر
ضعیف گردد و مشابه میت گردد پس باید که در مردمک چشم او نظر کنند
اگر عکس خود در ان بینند زنده و الا مرده و پاره پشم یا پنبه بر
منخرین او نهند و حرکت نفس او ببینند بموت و حیات دریافت کنند یا
ظرفی پر آب بر سینه او نهند اگر بلرزد یا انگشت در مقعد او کنند و حرکت عضله او
دریابند و یا آینه برابر نفس او نهند اگر کدر باشد زنده است و علامات فالج
و اما مرض فالج که از خون و گاهی از بلغم باشد [illegible] ان گذشته
و ان بطلان حس در حس لمس اگر سبب قوی باشد حس بالکل
باطل شود اگر سبب قوی نباشد حس ناقص بود در عضو و [illegible] انسان حرکت
کند حرکت سینه بحرکت مرتعشه و سبب این است که قوه حساسه عاجز شود
از نفوذ کردن در تمام اعضا یا در بعضی اعضا و این حالت گاهی از سبب
سقطه عارض شود که از ان سبب هیئت عضو تغیر یابد علاج بتدبیر
وی مشغول شوند و استخوان را باز بموضع خود ارند و یا سبب دیر
نشستن بر یک حالت و یا بستن عضوی از خارج که موجب تشدید
اعصاب گردد [illegible] و یا سبب برف و ... عضو ...
مقویه و یا سبب انسداد عصب از خلط خام ان زیادتی فی
و سببی

وسفیدی رنگ علاج منضج ومسهل بلغم بدهند بعد علاج بلغمی بالشد [illegible]
از غلبه سودا بود علامت آن پوست موضع و تیرگی رنگ و خیالات فاسده
علاج آن فصد باسلیق و حب هلیله فاریقون هم فایده دارد [illegible]
جستن آنها هم باشد و آبها چشم بدید و لب بیشتری می جنبد و سبب این
ریاح غلیظه باشد علامت سبب بارد سردی موضع و از بالا به پایین آمدن
آن منضج و مسهل بلغم دهند علامت سبب حار سوزش موضع و از پایین
به بالا رفتن علاج آن منضج و مسهل صفرا دهند [illegible] آن عبارت است
٤٩ وصول رطوبه که از دو بطن مقدم دماغ فرود آید اگر بسوراخ بینی آید زکام
ونزله وآن عبارت است از فضول رطوبه که از دو بطن مقدم دماغ فرود آید
اگر بسوراخ بینی زکام نامند واگر بحلق آید و سینه ریزد آنرا نزله گویند
این کامی از غلبه خون بود علامت آن سرخی چشم وانتفاخ ودداجین
وعظم نبض وسیلان اشک باشد علاج آن فصد قیفال بعد آن عناب
[illegible] بهی سفید دانه سپستان ده دانه آلوبخارا نه دانه در عرق [illegible]
یک آثار پا و بالا بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف نموده نگاه دارند لعاب
بهیدانه [illegible] شیره تخم کاهو نه ماشه شربت نیلوفر دو توله [illegible] کرده بنوشند
وبعد از فصد چهار روز که حدت خون فرو نشیند [illegible] صفرا منقی او

بهشتری شهانه روده بر برتیانه آتشی ما سبعده
بر شیم علل شود و ان جبه ازاله ورود به سرکه شود و شده
تبرید نماید و اگر از کام و دماغی باشد وقت صفراوی پیش انجام
فصد واجب است و گاهی از غلبه صفرا شود علامات ان سوزش بخار
و خاریدن بینی و زردی رنگ و تلخی دهان علاج ان اخراج صفرا
بمنضج و مسهل و فصد در یابتم نباید کرد و اگر با تپ باشد روز
هشتم مسهل صفرا دهند غذا شله بی روغن و گاهی از غلبه برودت و
بلغم بود علامات ان سردی بخار و در وقت گرم کم شدن و در وقت سرد
زیاده شدن و عدم تشنگی علاج ان استعمال جوشانده موثر منقی
پانزده دانه انجیر سفید ولایتی پنج دانه برگ گاوزبان سه ماشه اصل
السوس مقشر شش ماشه پوست بیخ کبر چهار ماشه ایرسا گل زوفا هر یک
پنج ماشه در عرق عنب الثعلب سه پاو بجوشانند تا که سیوم حصه بماند
صاف کرده شربت اسطوخودوس یا شربت زوفا دو توله داخل کرده
بنوشند و اگر با تپ باشد روز هشتم مسهل بلغم بعمل ارند و دیگر خشتی پخته
گرم کنند و سرکه بران ریزند و دود آن به بینی رسانند و از ترشی ها
و چیزهای سرد و شور پرهیز نمایند
ولون و نهم حار بود که در انف حادث شود و اگر از غلبه خون باشد علامات
آن شدة سرخی و درد بسیار و انتفاخ و ورم آن و کثرت تمدد و

بدری با

و پری رگها و مزبان صد عین و اشک و مجاس ثقل
ان فصد قیفال از جانب موافق و بوقت خواب اطریفل کشنیز
یک نیم توله تناول نمایند و بر دو چشم این ضماد نمایند گل ارمنی
مامیثا حضض یکی هر یک یک ماشه قرنفل کی سیخ و در عرق بادیان
سایند و بشیر گرم ضماد نمایند غذا اشله و دیگر شیاف ابیض با سفیده
تخم مرغ حل کرده قدری حضض آمیخته بشیر گرم ضماد نمایند و اگر از
صفرا باشد ان ورم و انتفاخ و تمدد و سرخی و کمی سیلان
اشک و چسپیدن و زیادتی سوزش و تلخی دهن و تشنگی
فصد قیفال لیکن خون کمتر بگیرند و مرلی آمله با آب گرم سرشته
بورق نقره و عرقیات و شربت نیلوفر بکار برند و اگر احتیاج
افتد مسهل صفرا بعمل آرند غذا اشله و دال خشکه و شیاف ابیض
با شیر دختران و سفیده تخم مرغ و آب عنب الثعلب سبز در چشم
ضماد نمایند دیگر افیون دو ماشه شب یمانی بریان دو ماشه
در آب لیمون حل کرده ضماد بعمل آرند و بعد از نضج جلاب و شیر
بادیان و دستور مسهل ... یک توله ... سرخ نه ماشه آمله خشک ... توله
... ... دو توله ... ... عرق ... ...

جمیع آفات کرده شربت بزوری دو تولد در عرق کشنیز بنوشند فایده
در بیماری سبل تمام است شیاف ابیض با شکر دیگر استعمال ادویه کشنیزی
دو تولد در عرق شاهتره یا بوسیدن سبب بیست ... ...
درد سر و سرخی چشم بسیار نافع است شب بیمار بخوابد شب ...
لوده روده شیر گیرد دو ماشه پوست هلیله کابلی دو ماشه افیون
یک ماشه زعفران یک ماشه در ظرف مسی کرده مسی در آب انار ترش
بساید هر گاه که باشد سر ... جمیعا تیار نموده در چشم ضماد نمایند
دیگر شب یمانی بریان ... هر یک ماشه افیون یکماشه
در اندک آب پخته در چشم ضماد نمایند شیاف ابیض از زردی ابتدا
رمد را نافع است ... آن سفیده از زیر لبت ورم ...
بشیر خر یعنی ... سائیده باشد که از هر یک چهار درم سفیده
تخم مرغ سرشته ضماد نمایند ... پوست هلیله زرد یکماشه قرنفل
دو عدد شب یمانی بریان کرده ریوند زعفران زرد چوب
افیون از هر یک ماشه در ظرف آهنی با دسته آهنی یکجا
بخوبی سائیده شیاف سازند وقت حاجت با آب سائیده شیر گرم
بر پلک چشم ... ... آن ... بود

و بستان

و سبب آن بخار غلیظ بود که بدماغ مرتفع گردد و روح باصره را غلیظ کند
و مکدر و تیره گرداند و بواسطه حرکت شعاع آفتاب آن را لطیف گرداند و بخار
[illegible] آن اخراج بلغم بمنضج و مسهل باید و اطلاق ابتدا بود ضعیف [illegible]
صورت دار نقش سوده بطلان باشند و آنچه از آن برآید در چشم
[illegible] بود از رطوبتی بود که در ثقبه عنبیه بود ما بین طبقه قرنیه
و رطوبت بیضیه نزول آب باشد سبب آن یا بیرون شدن ماء بود یا ضربه
و سقطه که بدماغ رسد و یا بعد از دوری و سرسام [illegible] آن در ابتدا
51 خیال پشه و موی و هاله بر گرد چراغ بیند و گاهی این خیالات بسبب
ابخره معده هم پیدا شود و آن در هر دو چشم بود و آنچه از نزول
آب بود در یک چشم و معده [illegible] در علاج [illegible] آن تنقیه
بدن بمنضج و مسهل بلغم و استعمال ایارج [illegible] و اگر مزاج صفراوی باشد
بمنضج و مسهل صفرا [illegible] و [illegible] داخل نمایند و اگر نزول آب
مستحکم شود [illegible] کحالان [illegible] قدح نمایند [illegible]
[illegible] اگر [illegible] بود [illegible] سرخی [illegible]
[illegible] معده [illegible] آمدن [illegible] آن [illegible]
[illegible]

در روغن بماند فایده میکند بشرطیکه چرک نیاید وشیر دختر با روغن خشخاش
قطوراً نیز نافع است وگل خطمی وعنب الثعلب وتخم خبازی و
برگ اسپست جعتره در آب جوشانده بخاران بگوش رسانند وبخار
برگ عنب هم فایده دارد آب برگ بید وشیر دختر وآب انار شیرین
وشهد خالص بهم آمیخته در پوست پاره انار کرده بآتش شیر گرم
کرده در گوش قطور نمایند واگر در گوش ریم آید از زروت سوده
با شهد خالص آمیخته فتیله بدان آلوده در گوش کنند وازگوشت
پرهیز نمایند وآب برگ سکدرس شیر گرم در گوش چکانند واگر از غلبه
صفرا باشد آن حرارت وجه وسر ودردسر وتلخی دهن و
خشکی آن وخوش آمدن هوای سرد بود اخراج صفرا بمسهل
نمایند یا بقی علاج آن علاج درد گوش که از خون پیدا شود واگر
بسبب غلبه بلغم بود آن عدم سوزش وعدم سرخی رنگ
وانتفاع بچیزهای گرم وخوش نیامدن هوای سرد وسابق
چیزهای سرد خورده باشد وبسیاری خواب ورطوبت بینی
آن تنقیه دماغ از بلغم بحب ایارج وبقطیر روغنهای گرم
در گوش نمایند بروغن قسط وروغن ناردین وروغن بابونه

واگر بسبب

واگر بسبب ریاح بود مرزنجوش و اکلیل الملک و تخم شبت
با دیگر جوش کرده بخار آن در گوش رسانند و روغن گل
و روغن بابونه شیر گرم کرده در گوش چکانند و اگر شرکت معده بود
استعمال قی و ملین لعاب اسبغول و درد سر بود آن
تنقیه معده بقی و اصلاح حال معده و اگر شرکت دماغ بود
آن دوی و طنین و درد سر بود علاج تبدیل مزاج دماغ و
تحلیل ریاح نمایند و اگر از نزله حار باشد لعاب بهدانه شسته
شیره مغز تخم کدو یک توله در عرق عنب الثعلب نیم پاو برآورده
شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر از نزله بارد باشد با ... شسته
اصل السوس شسته شش ماشه بادیان شسته عناب ولایتی هفت دانه
پرسیاوشان سه ماشه جوش کرده با شربت گاوزبان یا شربت
اسطوخودوس تناول نمایند آواز گوش اگر باریک و تیز بود
طنین است و آنچه غلیظ بود دوی و اکثر از ریاح بارد بود
آن تمدد عدم ثقل گاهی ساکن بود و گاهی شدت کند
اطریفل اسطوخودوس دو توله با گلقند آفتابی یک توله
آمیخته با عرق بادیان تناول نمایند و اگر احتیاج شود بهمین نسخه

طنین و دوی

تربد مجوف سنا مکی سه ماشه آمیخته بخورند آن نقصان ساکیج بنیاد اگر
عقلی باشد یا در سن شیخوخت یا از سقطه و ضربه یا عشا مکنه عصبه مغز شده
گردد علاج ندارد و اگر از غلبه صفرا باشد چنانچه در حمیات حاده و امراض حاده
حادث گردد آن استفراغ صفرا بسهل و اگر از غلبه بلغم باشد
آن ثقل سر و کثرت خواب و بلادت حواس و انتفاع باشیاء گرم و
تقدم استعمال مبردات و عدم سوزش و سرخی رنگ بود آن تنقیه
بلغم بحب ایارج و اگر بسبب خون باشد نشان آن از خیزای
گرم و سوزش و سرخی معلوم آن فصد قیفال و تنقیه و اصلاح
ورم نمایند رعاف یعنی خون آمدن از
بینی اگر بسبب بحران باشد آنست که در حمیات حاده و امراض
حاده در روز بحران مانند هفتم و چهاردهم و بستم و بست و یکم حادث
گردد منع نباید کرد مگر بوقت افراط و اگر بسبب آن حدت خون بود
آنست که اندک اندک آید و رقیق باشد آن فصد
قیفال و استعمال مبردات مسکن غلیان خون مانند شیره مغز تخم کدوی
شیرین و شیره تخم کاهو مقشر و شیره مغز تخم هندوانه با شربت نیلوفر
و شربت عناب و مانند آن و بستن بازوها و پاها مفید است نفوخی کم

بحران

چون در بینی دمند یا فتیله آغشته در بینی نهند قطع رعاف کند غبار آسیا

اقاقیا مازو مساوی با وزن همه سائیده در آبغوره کرده در بینی دمند

یا کافور یا زرد غبار آسیا کشنیز خشک کند دم الاخوین شب یمانی

برابر کوبیده سوده با آب ... آغشته در بینی کذارند یا حسنه ... قرحه

بینی ... سیرون ... باشد که پیدا شود و از قاعده

... از دماغ بجانب بینی ... مرهم سفیداب ...

یا خشک ... حرارت شود از اخلاط محرقه ... چرب ... بینی

... مرهم ابیض موم سفیدی کافوری ...

مثقال روغن کنجد یا روغن زیتون سه تولد بعد از ... موم

از آتش جدا کرده با سفیداب ارزیز یا ... تول و اگر بجای

روغن زیتون روغن گل و خشخاش و سفیده تخم مرغ و برای تسکین ...

افیون اضافه نمایند نافع تر خواهد بود در بیماریهای زبان و دهن

ولب ورم زبان اگر از خون بود ... سوزش و ... و

درد ... آن ... فیقال ... خون ... و ...

... سائیده ... نمایند ... غذا ...

... سپید ... غذا آش ... اگر از ...

قی زردی زبان و تشنگی و سوزش و درد و تلخی دهن و تسکین آن

از چیزهای سرد آن اخراج صفرا است بمسهل و مضمضه کردن بچیزهای

سرد آن لعاب اسپغول و عصاره شیره کشنیز خشک یکتوله شیره

تخم کاهو یکتوله در عرق عنب الثعلب یا عرق کاسنی عرق شاهتره

مضمضه نمایند در آن داخل کرده مضمضه نمایند مضمضه بآب

تازه و آب کشنیز تازه نفع رساند یا از پوست واغ بود

آن بخارهای خشکی دماغ و آن مضمضه از لعاب اسپغول و

مالیدن زبده خیار و ترطیب دماغ بروغنهای مرطبه مانند روغن کدو

و روغن کاهو و امثال آن یا از اخلاط سوخته در معده پیدا شود بسبب

بخاری که از آن اخلاط بزبان رسد آن آروغ و دودناک

و غالب بودن مزه آن خلط در دهن و دفع شدن آن خلطی بقی

آن تنقیه معده و اگر از خون باشد فصد قیفال و مسکنات

خون و اگر از صفرا باشد مسهل استعمال مبردات و مضمضه با شیره

لعاب اسپغول مضمضه بمرجان سوده با شیره و غذا اش با شلغم

و اگر طلا باشیر دو ماشه کات سفید مرجان سوخته سوخته

دو ماشه بر زبان پاشند فایده دارد علاج و انواع جوشش دهن گویند

وگاهی کثافت آن بعدی و معده به اگر از سبب خون بود ان سرخی
موضع و حرارت ان [illegible] فصد قیفال و [illegible] نبات نیلوفر
با شیره کشنیز خشک و شیره تخم مغز کدو و شیره تخم کاهو با شربت نیلوفر
و مضمضه اسپغول با شیره [illegible] طباشیر سوده و بیخ مرجان سوده و گلاب
و سرکه و یا آب خسانده پوست گیلان و یا خسانده تخم تمرهندی یا چهار
[illegible] با اسپغول نافع است مضمضه ان و اگر زرد و سماق و گلنار
و طباشیر سوده بپاشند نافع است و غذا آش جو و شله و دال خشکه و اگر
از صفرا بود همین معالجات نفع دهد و اگر از بلغم شور باشد و فره دهن
نمکین باشد تنقیه بلغم نمایند [illegible] که در معالجه [illegible] مراعات صفرا و بلغم
هردو نمایند و سیلان آن از دهن خواه در خواب بود
خواه در بیداری اگر از غلبه حرارت و رطوبت در معده این مرض پیدا شود
ان زیاده شدن رطوبت معده و تعقیل غذا و تسکین [illegible] یافتن
در حالت سیری شکم آن فصد باسلیق و استعمال ربوبات قابضه باشند
رب حصرم و رب به و آب انار و اگر از غلبه برودت و رطوبت بود
ان ضعف هاضمه و غلیظ بودن لعاب و سرد بودن و ترشی دهن
ان جوارش مصطکی و جوارش کمونی و تنقیه معده بقی یا جلاب

جوارش مصطکی که برودت معده را نافع است و بلغم دفع کند مصطکی
... مثقال کوفته با قند سفید یک من و گلاب نیم من ... مثقال ... آورده تیار سازند
خوراک ... ماشه ... درد دندان اگر از حرارت
... شده درد و ضربان و ورم باشد یعنی ... دهان ...
آب سرد ... فصد قیفال و پرهیز کردن از گوشت و شیرینی و گلاب
دو توله سرکه یک توله داخل کرده شیر گرم مضمضه نمایند لعاب اسپغول یک توله
در آب برآورده مضمضه فرمایند پوست درخت مغیلان ... و گوکنار
دو توله در آب یک آثار بجوشانند هرگاه ... حصه بماند لعاب اسپغول
داخل کرده مضمضه فرمایند و یا فقط مضمضه پوست درخت مغیلان ... چند توله
در یک آثار کرده صاف نموده ... یا در جوشانده پوست درخت مغیلان
سرکه یک توله حل کرده مضمضه فرمایند و مضمضه ... هم مفید است
عنب الثعلب گوکنار گز مازج ... برابر در آب جوش داده مضمضه فرمایند
گوکنار عدس مقشر کشنیز مقشر گلنار فارسی گز مازج از هر یک توله تخم البنج ...
مازو یک توله آمیخته مضمضه فرمایند بعده طباشیر سماق ... سفید سرخ
کشنیز خشک از هر واحد یک ماشه کوفته بیخته بر بن دندان بپاشند و اگر سبب
برودت بود ... ضربان و ... آن بچیزهای گرم
... [illegible]
... [illegible]

و صعود ورم و ریاح شدن [illegible] آب سرد [illegible] آن فلفل یک ماشه زنجبیل
فلفل سیاه هر یک یک ماشه کوفته بیخته سنون سازند دیگر زنجبیل کات سفید برابر
کوفته سنون سازند و عاقرقرحا شش ماشه پودینه یک تولچه فلفل سیاه چهار ماشه
قرنفل چهار ماشه پوست بیخ کناره ماشه در یک نیم آثار آب جوش دهند تا ثلث بماند
شیر گرم مضمضه فرمایند دیگر مصطگی یک تولچه پودینه خشک یک تولچه عاقرقرحا یک تولچه
بیخ الینج یک تولچه در سه پاو آب بجوشانند سیوم حصه که بماند صاف کرده شیر گرم
مضمضه فرمایند دیگر عاقرقرحا بوزیدان زنجبیل شیطرج فلفل سیاه از
هر یک یک ماشه کوفته بیخته سنون سازند دیگر کشنیز خشک گوگل [illegible] عنب الثعلب
بیخ الینج عاقرقرحا از هر یک یک تولچه جوش کرده صاف نموده مضمضه فرمایند
یعنی کند شدن دندان از چیزهای ترش آن خاییدن سکر و مالیدن
فلفل سیاه و نمک و عاقرقرحا یعنی جنبش دندان اگر سبب
نزله بارد و ضعف اعصاب بود منضج بلغم دهند و مسهل بلغم کنند و بعد از تنقیه
مضمضه عاقرقرحا بیخ الینج پوست گوگنار دو سه لونگ زنجبیل نمایند عاقرقرحا
و مصطگی رومی یک تولچه و مازو برابر کوفته بیخته سنون سازند و اگر سبب نزله
حار باشد و در میان دندان [illegible] آن نصف قیفال [illegible] و از
ادویه [illegible] گلنار [illegible] و عدس و کشنیز خشک

در آب جوش داده مضمضه فرمایند و انار و زرورد و طباشیر کرمانی [illegible]
شب یمانی سوخته و فلفل بریان پوست انار بریان کوفته بیخته سنون سازند
و مضمضه بروغن گل و سرکه عمل آیند و اگر ماده مرکب بود با دویه مرکبه از حار
و بارد معالجه فرمایند [illegible] مضمضه بشیر [illegible] باشد یا باده
سیسنبر و [illegible] مغز و مع مسواک چوبهای [illegible] دندانها مالیدن فایده بخشد
[illegible] ورم الحلق از انواع خناق است و آن ورم لوزتین و
عضلات مری و حنجره بود و مانع نفوذ ریق یک نفس بطرف [illegible] و مری
گردد و علاج بر شواری حاصل شود و پس از آن ورم اگر از خون باشد
سرخی [illegible] زبان و سوزش حلق [illegible] و حلاوت دهن [illegible] نبض
و انتفاخ اوداج و بسیاری تنگی نفس [illegible] از فصد قیفال و اخراج خون
بقدر حاجت و این طبیخ بکار دارند [illegible] عناب و [illegible]
[illegible]
عنب الثعلب [illegible]
[illegible] عناب و [illegible]
کرده بنوشند و اگر احتیاج مسهل شود [illegible]
شود مالیده [illegible] مالیده [illegible]

و این هم غرغره نمایند [illegible] لن پوست خشخاش یکتوله [illegible] شربت توت [illegible]
دو توله گلنار فارسی دو توله گل ارمنی یکتوله عناب بیست دانه پوست [illegible]
مغیلان یکتوله در آب [illegible] جوشانند سیوم حصه بماند صاف
صاف نموده لعاب بهیدانه انداخته شیر گرم غرغره فرمایند [illegible] گلنار
یکتوله عفص یکتوله پوست کنار یکتوله عنب الثعلب یکتوله تخم خشخاش یکتوله
کشنیز خشک نیم کوفته در آب [illegible] جوشانند سیوم حصه که بماند صاف کرده
لعاب اسپغول اضافه کرده شیر گرم غرغره فرمایند [illegible] پوست کوکنار یکتوله
عناب ولایتی هفت دانه عنب الثعلب یکتوله کشنیز خشک یکتوله [illegible]
56 یکتوله در آب [illegible] جوشانیده صاف نموده لعاب اسپغول یکتوله [illegible]
داخل ساخته غرغره فرمایند و اگر [illegible] آن [illegible]
[illegible] النفس و شدت غشی و سوزش تشنگی و خشکی زبان [illegible]
[illegible] فصد قیفال و اخراج دم قلیل و اگر بعد [illegible] فصد [illegible]
باقی [illegible] این دستور [illegible] ان لعاب اسپغول [illegible] باشد
شیره تخم کدو [illegible] باشد شربت نیلوفر [illegible] نوشند
عناب ولایتی هفت دانه [illegible] جوشانیده صاف نموده
شیره تخم [illegible] شربت نیلوفر دو توله آمیخته نوشند غذا

یکوقت آرد نخود با شربت بنفشه [illegible] شب [illegible] و اگر عسل [illegible] باشد

بعمل آرند [illegible] شیره [illegible] مشغول [illegible] بعد از [illegible]

ما السیر [illegible] مسهلات [illegible] از [illegible] کرده [illegible] دار شش ماشه

[illegible] بنوشند [illegible] تشنه [illegible] که [illegible] بعمل آرند

[illegible] مشغول [illegible] کرده بعمل آرند [illegible]

[illegible] آن [illegible]

و [illegible] حرارت [illegible]

و بسیاری [illegible] آب [illegible] بعمل آرند [illegible]

[illegible] ماشه [illegible]

[illegible] شش ماشه [illegible] روغن [illegible] ده ماشه [illegible]

[illegible] چهار ماشه [illegible] سیوم [illegible]

[illegible] افتاد [illegible]

ده ماشه [illegible] روغن بادام شیرین [illegible]

دو حصه [illegible]

آب گرم [illegible]

اصل السوس مقشر [illegible]

[illegible]

بجوشانند کرده مالیده صاف نموده شیره مغز تخم خربوزه فرمایند غذا قلیه شکله و اگر از
سودا بود [illegible] آن سنگینی نبض و ورم و قلت آبستن و تیرگی رنگ و
تلخی دهن و ترشی زبان و غلبه خشکی بود [illegible] علاج فصد باسلیق و بعد
از آن حقنه که بعلاج [illegible] ذکر رفته بعمل آورند و [illegible] اضافه کنند
و منضجات سودا از [illegible] و [illegible] بعمل آرند و دیگر
علامات خون [illegible] علامت [illegible] مرکب بود [illegible] علاج [illegible] و دستور
گل بنفشه شش ماشه [illegible] نه ماشه عناب الثعلب شش ماشه تخم کاسنی
[illegible] شش ماشه پوست بیخ کاسنی نه ماشه اصل السوس مقشر شش ماشه عناب
شش عدد برگ گاوزبان هفت ماشه مویز منقی نه دانه سپستان نه دانه در
عرق عنب الثعلب [illegible] بجوشانند سیوم حصه که باند مالیده [illegible] شربت
شش توله ترنجبین [illegible] چهار توله شیرخشت شش توله [illegible]
سه توله مالیده صاف کرده روغن بادام شش ماشه ریخته بنوشند غذا
دو پهر نخود آب [illegible] شام [illegible] و اگر منفجر بود شیر تازه با شهد آمیخته غرغره
فرمایند در امراض سینه و شش و آلات تنفس از انجمله
است یعنی سرفه اگر بعد از زکام بارد عارض شود این جوشانده بعمل آرند
[illegible] آن گل [illegible] ششماشه [illegible] ماشه برگ گاوزبان [illegible] ماشه

مویز منقی پانزده عدد [illegible] مغز تخم خیار [illegible] مغز بادام شیرین شسته [illegible]

در عرق عنب الثعلب [illegible] شاهتره [illegible] کرده بالای آن [illegible]

کرده [illegible] لعاب بهدانه و ترنجبین حل کرده بنوشند و اگر [illegible] باشد [illegible]

مسهل دهند با شاهتره برگ سنا مکی یک [illegible] پوست هلیله [illegible]

[illegible] باشد و اگر سبب زکام [illegible] شود [illegible] بود فصد باسلیق

کنند بعد آن لعاب بهدانه [illegible] سپستان پانزده دانه [illegible] الوبخارا [illegible]

در عرق عنب الثعلب [illegible] خیار [illegible] صبح [illegible] شیرخشت [illegible]

لعاب بهدانه [illegible] شیره تخم کاهو [illegible] شربت نیلوفر [illegible] تولد

حل کرده بنوشند و اگر [illegible] بود [illegible] این علت [illegible] خشکی

دماغ و خشکی آن [illegible] آن تدبیر [illegible] خشک [illegible] شیره تخم کاهو [illegible]

لعاب اسپغول [illegible] لعاب بهدانه [illegible] در عرق عنب الثعلب [illegible]

برآورده شربت نیلوفر حل کرده بنوشند و اگر [illegible] مسهل باشند مسهل صفرا

دهند [illegible] از سرفه که از [illegible] سرفه یابس گویند و [illegible]

بلکه خشک [illegible] سرفه [illegible] آن [illegible] سرفه بارد و سبب آن [illegible]

رقیق بود که [illegible]

سرفه حار که [illegible] رقیق حار [illegible]

و در ابتدا

بدو اجزا ان تصفیه کنند [illegible] این سرفه خشک بعضی از آمدن چیزی از
قفا [illegible] شدن ادویه شب [illegible] و علت آن [illegible] علاج او نوا
باشد [illegible] شیره تخم کاهو و نوشند
و روغن [illegible] شربت خشخاش [illegible] اضافه کرده بنوشند
[illegible] سرفه [illegible] اکثر
[illegible] خشک کم [illegible] و این [illegible] سرفه که از سبب نزله
باشد نفع بی بخشد [illegible] ایضا صمغ عربی رب السوس خشخاش سفید
افیون از هر یک [illegible] کوفته بیخته حب [illegible] رب السوس
صمغ عربی [illegible] کثیرا [illegible] کرده [illegible]
نیم [illegible] در دهان [illegible] کرده [illegible] ایضا [illegible] صمغ
خشخاش سفید [illegible] از هر واحد [illegible] بلعاب بهدانه حب سازند
که جهت نزله و سرفه مفید بود آن کثیرا ده درم صمغ عربی
ده درم [illegible] رب السوس ده درم [illegible] دو درم [illegible] السوس
دو درم زعفران [illegible] مثقال افیون [illegible]
آب [illegible] یک یا دو حب
در دهان [illegible] از سرفه [illegible] و از [illegible] باشند

وصفت [illegible] یا زرات [illegible]

یا [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] آید

[illegible] آب [illegible]

[illegible] آب [illegible] سرطان [illegible] ض

صنف سرطان که [illegible] سرطان سوخته [illegible]

[illegible] خشخاش سفید خشخاش سیاه [illegible]

[illegible] شیرین یا شربت خشخاش [illegible]

طریق سوختن سرطان [illegible] سرطان نهری [illegible]

[illegible] گل [illegible] محکم [illegible]

[illegible] پس بیرون آرند پس آن سوخته را [illegible]

[illegible] سائیده [illegible]

[illegible] سرطان [illegible] سرطان [illegible] ض

قطع کنند [illegible]

[illegible] دیگر [illegible]

[illegible] زوال [illegible]

دوای ز

و آن عضو متورم بسیار نازک و سخت باقی شده و سرخ و قدری از آن بیرون آمده
سیخ هند بحث ... لیکن ... بشاشت ... برگ ... زبان ... باشد
تخم خطمی ... تخم خبازی ... تخم خشخاش ... باشد
یکتوله ... شیره ... کرده ... تخم ... قطره

آن آمدن خون ... و این ... داغ بود و این تخم ...
و ... علامت ...
سرخ ... از برآمدن خون ... آن ... برآمدن و سوزش
علاج ... فیفال ... غرغره نمودن آن پوست گلنار
یکتوله ... شیره ... گلنار فارسی سه توله عدس مقشر سه توله
در آب ... باقی ماند صاف کرده لعاب اسپغول یکتوله
برآورده ... غرغره نمایند و این تدبیر ... از ... آن شیره تخم کاهو
مقشر ... لعاب اسپغول شیره کشنیز خشک ... شاهتره ...
عنب الثعلب ... شربت حب الآس ... توله حل کرده ...
... اجزا ... مانند ...
بسیار ... شیره ... کرده ... شد
این ... علاج ... سوزش ... این ...

فصد هفت اندام و با تیغی بی تفاوت بیشتر سالبی مسامها فرمایند و گاهی از
از سینه برآید ... این برآمدن از سرفه شدید بود و در نفثه اندکی بود
و در سینه و رئه زاید شدن آن ... استسقا و سوء ... به چون لیسه
و سیاه رنگ بود ... آن فصد باسلیق و گذاشتن این ... قی
وردن ... آن دم الاخوین صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش گل
ارمنی طباشیر کتیرا اقاقیا گلنار فارسی از هر واحد یک ماشه کوفته و بیخته
با برگ یا آب بارتنگ ... بندند و بیشتر ... و غرغره ... نمایند
و گاهی خون از آتش برآید و با سعال خفیف بیرون آید و ...
و درد در سینه با این خارش ... آن فصد باسلیق و قرص کهربا در بیرون
گذاشتن این تدبیر این باب تمام است و گاهی از اخراج خون ... بن دندان
و غیره برآید و همراه بزاق باشد ... آن فصد قیفال و مضمضه با
قوابض ... آن گلنار فارسی دو تولکه ... مسکه
هر یک یک تولکه در آب نیم آثار بجوشانند سیوم حصه که باقی ماند صاف کرده
مضمضه فرمایند و اگر این مرض بهم بند شدن حیض باشد فصد صافن
بعمل آرند ... استعمال فرمایند ... آن آنست که
تشخیص کسی محنت و حرکت کرده باشد نفس بسرعت و تواتر گیرد و آن

یا از ر

یا از نزله بارد است   آن آنکه خرخره از سینه برآید و با سرفه و بلغم باشد

و علامت حرارت نبود و اگر با سرفه نباشد رفته رفته منجر باستسقا گردد

آن تلطیف بلغم از ملطفات علاج   آن کل شفا نجاشه اریا چهار ماشه

مویز منقی پانزده دانه اصل السوس مقشر سبوس گندم بادیان بیخ بادیان

هر واحد شش ماشه انجیر سفید ولایتی چهار عدد در عرق عنب الثعلب نیم آثار

جوشانیده صاف نموده شربت بنفشه حل کرده بنوشند و دوا قی کننده استعمال کنند

آن تخم ترب شش ماشه بیخ خربزه دو توله تخم شبت یک توله جوشانیده

صاف نموده نمک لاهوری قدری در آن انداخته بنوشند بعد یک گهری

قی کنند و این جوشانده تا اول فرمایند   آن اصل السوس مقشر 50

گاوزبان هر یک شش ماشه زوفا خشک سه ماشه عنب الثعلب چهار ماشه

سبوس گندم شش ماشه مویز منقی نه دانه نبات سفید دو توله در آب نیم آثار

جوشانیده صاف کرده بنوشند غذا قلیه چوزه مرغ با نان خمیری   و یا

خرابی عضلات تنفس این مرض حادث گردد   آن تنفس

متتابع و انتصاب تنفس و لین نبض   آن مثل علاج فالج است

و یا از تصاعد بخار گرم از دل بسوی شش باشد   آن حبس

تصاعد بخار و عظم تنفس و نبض و شدت عطش   آن

فصد باسلیق و تسکین حرارت قلب باشیای بارده علاج آن لعاب بهدانه
مثقال لعاب اسپغول شش ماشه شیره مغز تخم کدوی شیرین یک توله در
عرق گاوزبان دوازده توله برآورده شربت نیلوفر دو توله حل نموده بنوشند
غذا ماش چه و آن ورم گرم باشد که در شش پیدا شود پس اگر
از خون باشد علامت آن تب مطبقه و سعال و ضیق النفس و وجع شدید در
مقدم سینه و سرخی رخساره و ورم چشم و اختلاج و تشنگی و خشکی زبان و
منخرین و تسکین از هوای بارد و نبض عظیم موجی علاج آن فصد باسلیق
و نرم کردن طبیعت باین مطبوخ کنند آن عناب ولایتی هفت دانه
سپستان پانزده دانه گل نیلوفر تخم خطمی گل بنفشه از هر یک شش ماشه
جوشانده صاف کرده شربت نیلوفر دو توله حل کرده بنوشند و غذا ماش چه
و گاهی در شش ورم رخو بلغمی عارض میشود علامت آن شدت ضیق النفس و
حرارت خفیف در کام بارد و کثرت آب دهن و حبس و وجع خفیف در میان سینه
و سرفه و عدم سرخی رخساره علاج آن منضج و مسهل بلغم باید کرد
و آن ورم باشد در پرده که اضلاع را پوشاند و یا در حجابی که حاجز
است در میان قلب و معده و از اطبا ذات الجنب خالص گویند و گاهی طرف
راست بود و گاهی طرف چپ بود این بدتر باشد علامت آن سرفه و تب

و ضیق

وخلیدن در پهلو و انتصاب نفس و نبض منشاری و قسمی از آن شوصه است
وان ورم عضلات خلف است و در آن بطرف کم الکشر بود و صاحب
این مرض حرکت نمیتواند کرد و عطسه و سعال دشوار باید و قسمی از آن است
که او را ذات الصدر گویند و آن ورم مقدم غشاء منصف سینه است
آن تب دایم و شدت عطش و قلق و اضطراب بود و مریض از
معده تا به حنجره در زیر ناخن دریافت کند و نگاه به بالا نتواند کرد
و به پشت و پهلو نتواند خفت و قسمی از آن است که از او ذات العرض گویند
و آن ورم موخر غشاء منصف سینه است و از جانب فقرات حادث شود
آن هراس [illegible] و شانه و بر پشت نتوانند خفت
این امراض قریب یکدیگر است مگر موضع ضماد مختلف در ذات الصدر و در
ذات العرض ما بین الکتفین بود و در ذات الجنب بر پهلو و ذات الجنب یا
از خون بود آن تمدد و سرخی و درد و عظم النفس و بسیاری
ضیق النفس و سرخی نفث بود آن بیش از چهار روز فصد باسلیق
از جانب موافق و خون در هر نصف قیضه یا و بگیرند و این مطبوخ استعمال
فرمایند عناب ولایتی هفت دانه عنب الثعلب چهار ماشه سپستان
پانزده دانه برگ گاوزبان هفت ماشه تخم خطمی تخم خبازی هر واحد شش

سرکه

و در عرق عنب الثعلب نیم آثار جوشانیده صاف کرده شربت نیلوفر دو توله گل

تا کشنیز سبز باشد و لعاب بهدانه یک باشد اضافه کرده بنوشند

و فرفخ [illegible] مطبوخ بابونه [illegible] شیر خشت

جهار توله [illegible] برگ [illegible] شیشما شد اضافه نموده بنوشند

و تا کشنیز و پیمانه [illegible] باشد شربت نیلوفر دو توله زر

و [illegible] ان شنبه تحمیر [illegible] سوزش و شدت تب

تلخی دهن و [illegible] و قوامی [illegible] تلخی دهن آن

بخش [illegible] از جهارم فصد باسلیق از جانب موافق و در مطبوخ [illegible]

د موی آلو بخارا اضافه نمایند [illegible] هم بدستور

و اگر سبب آن [illegible] سودای محترق بود [illegible] این شربت [illegible]

خشکی و سیاهی زبان و اختلاط ذهن [illegible] و تا آخر [illegible] و

سیاهی رنگ [illegible] بود [illegible] از جهارم فصد باسلیق از جانب [illegible]

و این مطبوخ بنوشند [illegible] آن برگ گاؤزبان [illegible] باشد [illegible] تا

مویز منقی [illegible] عنب الثعلب [illegible] شیشما [illegible]

[illegible] بجدانه [illegible] باشد [illegible] عنب الثعلب نیم [illegible]

تا که سیوم حصه باند مالیده صاف کرده شربت گاؤزبان دو توله

لعاب بهدانه

لعاب بهدانه چهار ماشه خاکشی هفت ماشه پاشیده بنوشند روز هشتم علاج
در همین مطبوخ افتیمون نه ماشه در پارچه کتان بسته داخل سازند و دیگر
خیارشنبر تر ترنجبین شستوله مالیده صاف کرده روغن بادام شش ماشه
اضافه نموده بنوشند غذا اش جو با شربت نیلوفر یا شیله با روغن بادام
شش ماشه اضافه کرده و اگر بسبب بلغم بود علامت آن ثقل و درد بیشتر بود
و سفیدی براق با اندک سرخی و سفیدی و غلظت قاروره و لطوء نبض و کمی
عطش علاج آن استعمال منضج و مسهل که در ذات الجنب سوداوی گذشته
و با اسطوخودوس و افتیمون داخل سازند خفقان در امراض قلب
حرکتی اختلاجی بود که بران دفع شئ موذی بدل عارض شود و اگر
بسبب خون بود علامت آن عظم نفس و سرعت نبض و تواتر آن و
حرارت سینه و تشنگی و راحت یافتن از هوای سرد و سرخی قاروره
علاج آن اول فصد باسلیق یا صافن و بعد از آن ادویه و اشربه مطفی چون
و اگر بسبب صفرا باشد علامت آن تلخی دهن و زردی رنگ و شدت
تشنگی و حرارت بول علاج آن بعد از تنقیه صفرا مفرحات بارده
و مبردات استعمال فرمایند علاج آن آمله مربی یا سیب یک عدد با آب گرم
شسته با ورق نقره پیچیده تناول فرمایند و بالایش عرق عنب الثعلب

عرق گاوزبان چهار توله شیره مغز تخم کدوی شیرین شش ماشه شیره تخم کدو ...

برآورده شربت نیلوفر دو توله اضافه کرده بنوشند برگ گاوزبان ... ماشه

صندل ... ماشه ... ماشه ... نموده در عرق گاوزبان ... توله

عرق نیلوفر ... صاف کرده شربت انارین دو توله حل کرده

تخم ... خشک پاشیده بنوشند ورق نقره یک عدد ورق طلا یک عدد مروارید ...

یک عدد شسته مخلوط کرده تناول فرمایند عقب آن تخم بالنگو ... ماشه گلاب چهار

عرق گاوزبان چهار توله بید مشک چهار توله شربت صندل چهار توله بنوشند و

اگر خفقان بشرکت معده حادث اول است که پیش از حدوث او

غثیان شود و بعد از قی تخفیف شود پس اگر در معده صفرا باشد اول است که

پیش از حدوث او غثیان شود و بعد از قی تخفیف شود پس اگر در ماده صفرا باشد

اول است که عطش بسیار باشد و از قی دهان تلخی آید و دهن خشک بود

و اشتها کم و در دهن تلخ و خشک بود و اکثر صفرا در قی برآید شود [illegible]

آب گرم حل کرده بنوشند و بعد از یک گهری قی کنند و بعد از آن ده به نه توله

خمیره صندل ... ماشه شربت سیب ... توله در آب حل کرده بنوشند غذا ماش و

با شربت انارین و اگر در معده بلغم بود آن ... درین ...

بلغم ... تخفیف یافتن بعد از قی اول است استعمال مقیات بلغم ...

فی ... تولہ در آب بجوشانند و نمک یکماشه داخل کرده بنوشند بعد از یک گهری
قی بسند و بعد از پاک شدن معده گلقند افتابی سه توله زیره کرمانی شش ماشه
بادیان شش ماشه در عرق گاؤزبان چهار توله شیره برآورده بنوشند و اگر
ازین تطهیر استفراغ نشود مسهل بلغم دهند غذا نخود آب چوچه مرغ حلوان
واگر در معده سودا بود علامت آن ترشی دهن و شهوت ... و خیالات فاسد و
فصد باسلیق ... اگر سودا از احتراق خون و صفرا بود علامتش
خشکی ... یا خفقان از سبب ضعف قلب بود ... است که با اندک حرارت
بدنی ... جماع و دویدن و براه رفتن و با اندک حرکات نفسانی از قبیل هم و غم
و فرح و غضب حادث شود از سکون و فرح رفع شود آن یاقوتی ...
شش ماشه خمیره مروارید شش ماشه دواء المسک بارد مفرح طباشیر سه ماشه
خمیره گاؤزبان عنبری سه ماشه هر روز بحسب احتیاج با عرق گاؤزبان
هفت توله گلاب نه توله بخورند غذا پلاو و حلوان و چوچه مرغ
... کسه بارد طباشیر گلسرخ کهربا کشنیز خشک هر یک سه ماشه مروارید
... شش ماشه قرنفل دو ماشه مسک خالص دو سرخ کافور سه سرخ شربت ...
شیرازی سه توله نبات سفید بست توله معجون سازند حالتی باشد
که جمیع حواس معطل نماید آن به برودت و تراوت اطراف

غشی

نبض ضعیف نبض خفی و ضعیف دو از روی نهک علاج ان در حالت غشی اب سرد

و گلاب بر روی زدن و بوهای خوش و اکثر اوقات گلاب بران پاشیده بویانند

و دست و پا به بندند و بمالند و حرکت دهند و اگر بسبب وجع شدید باشد تسکین

وجع فرمایند ... و از افراط شرب ... یا بسبب قلت خون بود

که ماده ان لبن است و یا بسبب غلبه اخلاط ثلثه بر خون بود ... ان شیره

تخم خشخاش ... در عرق گاو زبان ده توله بر آورده بداده تبرید و غذا

... یا خشکه قلیه بعد از فراغ از طعام زیره کرمانی ... ماشه بخورند

اگر حار بود ... ان سرخی ... وجع و غلظ نبض و علامات امتلاء خون بود

ان فصد باسلیق از جانب مخالف و اگر با حتباس طمث بود

فصد صافن ... موافق و خرقه تر کرده بسر که بران گذارند و اگر

بتحلیل ... ضماد ادویه منضجه فرمایند ... ان تخم کرفس

تخم خبازی تخم کتان از هر یک ... کوفته بیخته در شیر گاو ... پخته

پخته ضماد نمایند بعد از ان ... مرهم سفیداب که در ان مردار سنگ ... بام

ضماد نمایند ... ان سفیداب ارزیز یکتوله سوم سفید یکنیم توله مردار سنگ

و موم را در روغن چهار توله انداخته بر اتش اب کنند و سفیداب و

مردار سنگ را در ان ... حل کرده از چوب ... حل کنند ... بر ...

نامتن ... بود

بشق هم شود و بر شریی ضماد نمایند غذا اغذیه و آن وجره گوشت نمودند
و اگر و هم گرم در تابستان شود فصد باسلیق از دست راست و اگر
یکطرف زیاده و بطرف دیگر کم باشد فصد از جانب کم گیرند
در امراض معده و اقسام آن اگر ریحی بود آن تمدد
شراسیف و قراقر و آروغ و جشاء ترش و انتقال درد و زیادتی آن
بعد از هضم طعام از سمت معده تا بجانب چپ بالای سپرز آن
تکمید از سبوس و نمک بر خلال معده و زیاضت و جوارش کمونی تنها یا
با شیره زیره کرمانی هفت ماشه در عرق بادیان بر آورده بنوشند
و چاودین زیره و بادیان نفع میکند و اگر از صفرا بود آن
تلخی دهن و غثیان دائمی و خروج صفرا اتفاقی یا به براز یا به بول و آروغ ترش
و تسکین یافتن بعد از طعام و زیادتی تشنگی آن سکنجبین و آب گرم
نوشانیده قی بکنانند پس اگر درد زایل شد بهتر و الا مسهل صفرا و بعد
از آن هلیله سیاه خیارشنبر تمر هندی هر واحد شش توله گلقند آفتابی سه توله شیر خشت
هشت توله در عرق عنب الثعلب نیم آثار مالیده صاف نموده روغن بادام
شش ماشه اضافه کرده بنوشند و اگر بسبب بلغم بود آن قلت اشتها

باشد هر
علامت وجه
علاج
علامت
علاج
علاج
علامت

دخواهش چیزهای تیز وغثیان وعدم عطش یا عطش کاذب و تلخ بودن دهن وکثرت آب دهن و احساس ثقل در بدن آب نیم گرم یا با جوشانده فجل یا تخم فجل تا وقتیکه بعده خوب پاک شود پس اگر درد دور شود بهتر والا مسهل بلغم دهند ... سفارکی یکیمه له

ترید سفید شش ماشه زنجبیل یکنیم ماشه بسفایج فستقی سه ماشه پرسیاوشان نه ماشه پوست بیخ کبر شش ماشه مویز منقی پانزده دانه انجیر سفید ... در عرق بادیان سه پاو جوش خفیف داده صاف نموده فلوس خیارشنبر شش توله مالیده صاف کرده گلقند آفتابی سه توله سائیده حل کرده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند بعد از تنقیه و دور شدن درد جوارش جالینوس یا جوارش کمونی بسیار نافع جوارش جالینوس سنبل الطیب سلیخه دارچینی خولنجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل فلفل سیاه دارفلفل قسط عود بلسان اساروان تخم مورد قصب الذریره زعفران از هر واحد دو درم مصطکی رومی پنج درم قند سفید بوزن همه ادویه کوفته بیخته با شهد خالص ودهند وجوارش اناربن در صفراوی با ... آب انار ترش وآب انار شیرین هر یک دو انار

قند سفید

قند سفید دو دانگ آب نعناع تازه نیم دانگ پوست بیرون پسته شش ماشه تج
مصطکی رومی قاقله صغار زرورد طباشیر از هر واحد شش ماشه کشنیز خشک
عود خام ورج هر یک یا شه بقوام جوارش سازند   تخمه آنست

تخمه بهضم
که معده در غذا اصلا تصرف نکند و هضم نکند و حقیقت آنست که در معده
طعام بماند و هضم نشود و فاسد گردد و آنچه لطیف باشد تبخیر و نفخ شود و
علاج
و آنچه غلیظ و دردی باشد باسهال علاج اگر طبیعت مستعد قی شود و
از آب گرم و سکنجبین و گلاب قی فرمایند والا اسهال دهند و اگر از سبب قی و اسهال
درد و دور شود و نفخ و قراقر در امعا موجود باشد شیاف قلوس یا شیاف
یا حقنه لینه یا حاده که مذکور شد بعمل آرند و در حقیقت حقنه بسیار
مفید است و گاهی حقیقت صفراوی و بلغمی هم می باشد
جوع کلبی
صفراوی بلغمی بارها مذکور شد و آن زیادتی اندوه یا
طعام و حرص بر ماکولات چنانچه در طبع کلاب است می باشد و این مرض
علامت
اکثر از ریختن خلط سوداوی بر فم معده می باشد علامت قلت
می و آروغ ترش و بودن اشتها هر ساعت اگر طعام خورده
باشند قریب بغشی گردد و سوزش و دغدغه فم معده بسیار بود
علاج
با کثرت اکل کثرت براز هم پیدا میشود علاج تنقیه سودا

بمسهل باستعمال ... بعد از فصد با سلیق ... مرض باشد

وان مرضی است که دران بطلان شهوة طعام بمرتبه میشود که صاحب آن

از بوی غذا کراهت بهم میرساند و اعضا بنهایت محتاج بغذا باشد و اکثر

باغثیان و غشی باشد و لاغری بمرتبه بهم میرسد که مردم گمان میبرند که

این ... و این را بولیموس هم میگویند و اگر سبب معا و قت ... بوی

سرد در ملاقات ثلوج عرض این مرض از هوا مزاج بارد مفرط در فم معده

حادث شود و قوت جذابه و حساسه از فم معده بطلان یابد و گاهی

درد در معده احساس کنند و چون دست بر فم معده گذارند برودت محسوس

شود ... ان بکوبند ششماشه گلقند افتابی در تولهٔ جوارش ...

مقوی معده مانند جوارش جالینوس و جوارش مصطکی و جوارش عود

درین مرض مفید است و اگر با بست طبع باشد دو ... کماشه کمونی

یک نیم ماشه زرد ... و اتفاقا مصطکی از صرو ... نیم ماشه کوفته ...

با رب بشیرین و گلاب و عرق ... استعمال فرمایند غذا انرده

تخم مرغ نیم برشت با توابل مذکوره یا قدری نان خمیر که در عرق ...

خمیر کرده باشند و کباب مرغ آهسته آهسته عادت بغذا ... سند

و استعمال رب به و انار ولایتی شیرین ... ترش امیخته و طریق ... بست

کردن

کردن بیضه چنان است که در ظرفی آب اندوه بجوش میدهند تا او از جوش کردن آب
بکوشش رسد پس بیضه ها را در پارچه صفیق گذاشته و کیسه و کیسه بر ته شمار کرده
دران غوطه دهند بعد ازان بیرون آرند   واین را سبب است

عطش

سبب اول خلط مالح غلیظ چون بلغم شور یا اخلاط بسیار خشک چون
بلغم جصی و سودای احتراقی در معده جمع شود و طبیعت ازان متأذی گردد
مشتاق آب گردد تا باستعانت آن اجزای خلط را نرم ساخته دفع نماید
و هر قدر آب که بخورد این خلط زیاده تر از برودت آب غلیظ و متکاثف
گردد و ایضا عطش بحال خود باقی ماند و انسان سیراب نگردد و این را
عطش کاذب نامند خاصیت عطش کاذب است که هر قدر انسان بران
صبر کند یا چیزهای گرم مانند زنجبیل بخورد عطش تسکین یابد و غثیان
و کرب باین رفیق می باشد   علاج آنست که شهد خالص یا
سکنجبین عسلی هم بلیسد   و سبب دویم آنست که حرارت و یبوست بمعده
مستولی گردد و ازان طبیعت خواهش آب نماید و این عطش یا
بحرارت و یبوست ساذج است یا از غلبه صفرا   علامت ان تلخی دهن
و رنگینی قاروره و سابق شیرینی و اطعمه حریفه استعمال کرده باشد
علاج ان مبردات قاطعه صفرا و اشیاء حامضه استعمال نماید و اگر
احتیاج تنقیه باشد استفراغ صفرا بمسهل و قی بعمل آرند و غذا ماء الشعیر

وحصرمیه وسماقیه بعمل آرند و سبب سوم آنکه حرارت خارج مانند حرارت هوا
بسبب اشتیاق در سینه و شش حرارت پیدا گردد و بدان سبب طبیعت تقاضای
آب کند علاج آن است که تسکین از هوای سرد و زیاده از آب سرد [illegible]
تبرید [illegible] سکونت نمودن در خشخانه و سایه و جاهای سرد [illegible] ورم
یا از خون است و یا از صفرا این هر دو در معده و شورش آن
و لزوم حمی و ظهور ورم در موضع معده اگر ورم در مقدم باشد خصوصاً
درحالت استلقا و لاغری بدن و اگر در موخر معده بود بنظر نیاید و تشنگی بسیار
و قی و عظیم نبض و کرب و سقوط شهوه نیز از علامات آن است علاج
اول فصد باسلیق بعد از آن اگر احتیاج باشد مسهل آن
فلوس خیارشنبر گلقند آفتابی در عرق عنب الثعلب نیم کوفته مالیده صاف
کرده روغن بادام شش ماشه لعاب اسپغول [illegible] حل کرده بنوشند و بعد از
تنقیه عنب الثعلب بر معده ضماد نمایند و غذا ماء الشعیر و اگر ورم
منفجر شد درد البته میشود انفجار را [illegible] و سکون حمی بعد آب
و ماء العسل دهند تا ورم را از مده پاک سازند و غذا اش [illegible] بعد از
تنقیه دوای که اندمال نماید بعمل آرند مانند قرص کهربا آن
کهربا شش ماشه کندر [illegible] دم الاخوین دو ماشه [illegible]
اقراص سازند یا رب [illegible] بعصاره بارتنگ استعمال فرمایند

67

سفوف قرص کهربا که خون رفتن از شکم باز دارد کهربا [illegible]
تخم خرفه از هر یک [illegible] درم شلغم گرم سوخته ورد [illegible] تخم مرغ سوخته صمغ عربی
از هر یک [illegible] درم کشنیز خشک بریان خشخاش سفید و سیاه از
هر یک شش درم ودع سوخته بلیلج از هر یک دو درم بلعاب اسبغول اقراص
صفة سازند و یا از [illegible] [illegible] علامت نرم و کثرت ریق و شغوف [illegible]
و انتفاخ معده و عدم شهوت آن و شدت سفیدی زبان و تهبج وجه
علاج و سوء هضم ان انضاج بعسل ماء الاصول بعده مسهل و بعد و
مسهل و دواهای تیز حریف مانند حب النیل و شحم حنظل استعمال نفرمایند
بلکه در ماء الاصول سنا مکی و قدری غاریقون و قنطوریون دقیق
و فلوس خیار شنبر گلقند افتیمون و روغن بادام مضاف نمایند و
بعد از تنقیه ضماد [illegible] که در ورم سودا می‌شود با اضافه سنبل الطیب
استعمال نمایند غذا شوربا طیور و یا از سودا بود و آن در اکثر
صفة [illegible] بود علامت موضع و افکار ردیه و خبث النفس
غذا [illegible] ذبول و خشکی بدن و خشونت دهن و ترشی ان
علاج اگر سودا احتراقی بود فصد باسلیق و استعمال ماء الجبن نمایند
صفة و بعد از ان ضماد و محللات نمایند علامت ترس [illegible] تخم کنوچه

تخمگان کرنند و جبته و مصادره تا هویان [illegible] مالسند و اگر سوء از احتراق بود
بهم رسید منضج و مسهل سودا اگر سابق ذکر یافت استعمال فرمایند غذا شوربای جلو بفقط
و قی در جمیع اقسام جایز نیست که موجب ضعف معده می نماید
وان از سوء مزاج بارد ساذج در معده حادث شود و هرچه خورد بسبب برودة
مستحیل بطرف ریاح گردد و یا استعمال طعام باد انگیز باشد لوبیا و باقلا
ریاح نافخ پیدا شوند یا بسبب اجتماع خلط بلغمی یا سوداوی یا صفراوی ریحی
معده بود بسبب حرارت معده ریاح از آن متولد گردد ان اگر کثرت
اخلاط نباشد ادویه بادشکن استعمال فرمایند و اگر کثرت اخلاط یافته شود
و تنقیه مراعی باشد مسهل و شبه و بعد آن ادویه کاسر الریاح استعمال فرمایند غذا
نخود آب بانزیره بخورند و از اطعمه غلیظه و اشیاء نفاخ و ترشی پرهیز
نمایند قی حرکتی باشد از معده برای دفع چیزی که در و
از راه دهن و تهوع حرکتی باشد بی آنکه چیزی دفع شود و غثیان
تقاضای دفع باشد بدون حرکت و اسباب هرسه مختلف اگر
خلط در جوف معده بود قی حادث شود و اگر داخل جرم معده بود
تهوع پس علامتی که در معده ریخته باشد اگر صفرا بود
تلخی دهن و خشکی زبان و قی صفراوی ان پاک کردن

دایمی

دهند سکنجبین و آب گرم بعد از آن شربت انار بین منعنع و غذااش جو اگر بلغم بود
ان علامت تشنگی و عدم سوزش و ترشی دهن و نفخ و قراقر بود
او را قی کردن بعد از خوردن طبیخ خربزه و اصل السوس و تخم ترب و تخم شبت
و بعد از تنقیه معده کلقند انقا نیده تو اجوارش مصطکی تجاشه شیره
بادیان تجاشه آن تناول فرمایند و اگر از کثرت اخلاط قی نباشد و علامت
برودت ظاهر باشد جوارشها لینوس و جوارش عود شیرین هر دو تناول
فرمایند و اگر علامت حرارت ظاهر باشد شربت انارین منعنع و شربت
انار شیرین و جوارش انارین فایده میکند یعنی بر لون خون
از معده بقی دان از انفجار افواه عروق حوالی معده بود ان
فصد باسلیق از دست راست نمایند و بعد از آن رب به شیرین دو قوله
دم الاخوین یکماشه کهربا یکماشه عصاره لحیة التیس و باقی علاج نفث الدم
نمایند غذا اش جو با رب به شیرین یا خشکه همراه رب به شیرین
حرکتی باشد از جمیع اجزا از طبقه داخلی معده برای دفع موذی و
آن بانتهی که عارض شود بعد از استفراغات مفرط و این قسم
علاج ندارد و منجر به هلاکت میشود و لیکن برای معالجه مریض شربت
با بزره لسان ثور انه تجاشه لعاب اسپغول تجاشه و بادی و ان

یا از هضم است — آن قلت تشنگی و لین نبض و بی حرکتی جهن و خواهش

چیزهای گرم — آن اگر ماده بسیار باشد منضج و مسهل بلغم دهند و اگر بسیار

اخراج آن بمقیات نمایند غذا شوربای نخود یا از زیرباج — آن در رود

انتقال آن و تسکین یافتن از قراقر با خراج ریح و این اکثر بعد از تخمه عارض شود

و صبیان را بیشتر بود — آن کسر ریاح از جوارش کمونی و ضماد کمون

و بابونه و تکمید بطن بسبوس و نمک و جمیع اقسام قراقر را نفع رساند و در فکر [illegible]

و ترسانیدن و خیسانیدن و در غضب و فرح آوردن مریض

و آن عبارت است از جاری شدن شکم متصل و هرچه بخورد تغییر کم یافته

بیرون آید و این را اسهال معدی میگویند و این مرض [illegible] باشد

و حادث می‌شود یا از ریختن صفرا بمعده — آن حادث شدن

عقیب حمیات محرقه صفراوی و غب خالص و یا بعد از استعمال اغذیه حاره

و ادویه حاره و یا شراب صرف و خروج صفرا در اسهال و التهاب و عطش و

تلخی کام یا حمی — آن اعانت بر اسهال — آن لعاب بهدانه و لعاب

اسپغول در گلاب و رق گاوزبان بر آورده فلوس خیارشنبر شیرخشت چهار

[illegible] بالیده [illegible] قوله [illegible]

[illegible] سکنجبین تناول نمایند و غذا [illegible]

بعد از

[illegible]

بعد از تنقیه استعمال قوابض مانند زرورد و طباشیر و فوفل و گلنار کوفته بیخته
بارب به شیرین استعمال فرمایند   آن قرص کوکب که درین مرض
استعمال میکنند جندبیدستر سنبل الطیب سلیخه گل مختوم پوست بیخ لفاح از
هر یک چهار درم افیون زعفران قسط کوکب الارض از هر یک نیم درم لبنی
رومی سعد ابوس بزرالبنج میعه سائله تخم کرفس از هر یک یک درم صمغها را در
شراب ریحان حل کنند و ادویه دیگر را کوفته بیخته بآن بسرشند و اقراص ساخته در
سایه خشک سازند و یا از بلغم بود   آن کثرت براق و غثیان و
قی بلغم مختلط با طعام   باد این ... کمون کرمانی ... جوارش
مصطکی ... باشد غذا ... یا برنج یا نخودی پلاو   آنست که طعام بعادت
طبعی هضم نگردد و در اشیاء مختلف الاوقات و مختلف القوام اجابت شوند گاهی
بسرعت و گاهی بدرنگی و گاهی بدفعات قلیل و گاهی منهضم و گاهی فاسد و
این یا از صفرا بود و یکروز در میان زیاده شود با حدت مدفوع و التهاب
و عطش باشد   این بعد از استعمال مسهل صفرا استعمال قوابض بارده
مثل ... ... و طباشیر ... شده
و یا از سودا بود   آن لذع فم معده و گرسنگی بسیار و ترشی دهن
... شدن بعد از دو روز   آن منضج و مسهل سودا دهند و

و بعد از ان قوابض مانند آلو و عرق بی شست یا مصطکی سوده یکا شفه سیه برا

طباشیر بریان هر یک یکا شفه استعمال فرمایند و یا از بلغم بود بعد از نیک تنقیه

و عدم تشنگی علاج تنقیه بعد از مسهل بلغم داده قوابض حاره استعمال نمایند

آن جوارش مصطکی اول بخورند بعد از ان با دویان پچاشته زیره کرمانی نمک

که با شیره بر آورده مصطکی سوده پاشیده بنوشند و اگر بواسطه [illegible] زوال

معده مزلق غذا السبب آن باشد این اسهال و غشی گویند زیاده شدن

بعد از خواب بود اگر ماده از صفرا بود ان لذع و سوزش دماغ

معده و تشنگی قوی و دفعه خشک و حلق و مری و فساد معده و اگر بلغم

بود این دهن تیره و غلیظ بودن آب دهن و اگر سودا بود

ترشی دهن و حلق و گرانی سر و برآمدن بوی سوخته از دماغ ان

تنقیه دماغ بطعام غالب و استعمال قوابضات بعد از ان و غذا در اول [illegible] و

اگر از کثرت غذا باشد مسهل بدهند و غذا جوارش مانند شربت [illegible]

و دوا قوی داده استعمال انیسون کافی است و آن یا از سوء مزاج حار باشد

معده عارض شود آن [illegible] بیرون آید و یا سبب [illegible]

از تخفیف یا [illegible] بعد از تناول طعام و لذع و التهاب در

و [illegible] دهن ان اگر علامات خون غالب بود و اخراج [illegible]

بتسهیل و اعمال اسهال بارد بعد از تنقیه معده و کاهی حرقة معده از سوداء محترق
بمعده بود ... ازالة خون فاسده و برآمدن سودا از قی و براز
ان تبعین تعجیل آرند و تقویت معده نمایند باشیاء مناسبه
ورم معده حار ... اگر از خون باشد ... آن عظم نبض و سرخی رخسار و
تب لازم و تشنگی و درد ثقیل بطرف زیر در وقت و عدم اشتها و ظهور ورم
در زیر شراسیف و سرخی بعد از آن و سرفه خشک و فواق و اگر عظیم ورم محدبی بود
لم فم معده منضغط سازد و این علامات مشترک است در ورم مقعری و محدبی
خاص مقعری قیء مراری و احتباس بطن و غشی و برودت اطراف و فواق
و سقوط اشتها و درد شدید ... خاص محدبی سرفه شدید و ضیق النفس
و احتباس بول و انجذاب ترقوه بطرف اسفل و ورم هلالی الشکل باشد
فصد باسلیق و بعد از آن تسهیل خفیف ... ان بیخ کاسنی ششماشه تخم کاسنی
یکتوله عنب الثعلب ششماشه گل سرخ نه ماشه زرشک بیدانه شب در عرق عنب
الثعلب نیم آثار خیسانیده صبح مالیده صاف کرده مغز فلوس ششتوله شیرخشت
چهار توله گلقند آفتابی سه توله مالیده صاف کرده مغز فلوس ششتوله شیرخشت
چهار توله گلقند روغن بادام ششماشه ریخته تناول فرمایند و بعد از جلاب
در روز دیگر لعاب بهدانه چهار ماشه لعاب ریشه خطمی ششماشه ... عنب الثعلب ... توله

شربت لیمو فرود و تودری کرده بنوشند غذااش جو و در محدبی رعایت ادرار و
در مقعری رعایت اسهال واجب دانند و اگر صفراوی بود ان
شدت حمی و تشنگی و قلق و سرعت نبض و حرارت قاروره و قی و اسهال
مراری آن منضج و مسهل صفرا دهند و اگر بلغمی بود ان
قلت تشنگی و تب ملایم و بغیت براز و سفیدی قاروره و انتفاخ در
موضع کبد و درد خفیف آن اخراج ماده بحقنه حاده و استعمال
جوارشات و معاجین مقوی جگر سود و انقدر سه استسقاست
ان ضعف کبد و سوء مزاج بارد ان تهیج اطراف و سفیدی رنگ
و ترهل جلد بدن ان قریب بعلاج استسقا که مذکور خواهد شد و تقلیل غذا
و پرهیز از اغذیه غلیظه لزجه و غذا نخود آب جوجه مرغ و دراج و نوه
و کباب مرغ و منع از آب والن مرض مادی است و سبب او
رطوبات غریبه بارده در اعضای ظاهری و باطنی و تورم اعضا و ورم
از سبب آن و این سه قسم است اول لحمی که در جمیع اعضا ورم باشد و مثل
خمیر گردد و چون بانگشت غمز نمایند موضع غایر تا یک لحظه نماید و سبب آن
ضعف جگر و برودت مزاج ان و سبب این برودت یا استفراغ خون بسیار
از بواسیر یا استحاضه یا آب سرد نوشیدن بعد از حمام یا بعد از خواب یا از

کرفتن

که [illegible] چون بی هضم شوند و کیلوس خام بجگر رسد و کبد از نضج آن عاجز باشد
و در اعضا منتشر گردد و جز بدن نگردد و این مرض پیدا گردد علامت
آن سفیدی بول و براز و انتفاخ بدن و سفیدی رنگ یا زردی آن
قسم دویم زقی و آن تجمع شدن مائیه در احشا و میان صفاق و ثرب
و امعا و این بدترین اقسام است علامت آن ثقل و بزرگی شکم و شکم مانند
خیک پرآب بود و چون از دست بجنبانند یا مریض از پهلو به پهلو
بغلطد آواز خضخضه شنیده شود و قسم سیوم طبلی و وی آنست که ریاح غلیظ
عسر التحلیل در مکانی که اجتماع رطوبات در زقی شود مجتمع گردند
آن بزرگی شکم و برآمدن ناف و چون دست بر شکم زنند آواز طبل
از آن شنیده گردد و این هر سه قسم غالبا از ضعف جگر بود
هر سه نزدیک همدیگر است و استعمال شیر شتر مفید بود بعد از تنقیه
آن بادیان شش ماشه بیخ بادیان هفت ماشه مویز منقی پانزده دانه
تخم کاسنی نیکوب نه ماشه اصل السوس مقشر شش ماشه برگ گاوزبان شش ماشه
سکنجبین [illegible] بادآورد پنج ماشه پرسیاوشان نه ماشه در عرق کاسنی
پاؤ سیر عرق عنب الثعلب پاؤ سیر عرق بادیان بجوشانند سیوم حصه
که باقی ماند صاف کرده گلقند آفتابی سه تولہ سائیده حل نموده

شربت بزوري دو توله افزوده بنوشند روز چهارم بهر شب [illegible] نده
حب ایارج بدهند وصبح بدرقه همین ودرین مرض آب بالکل منع فرمایند
عرق بادیان یا عرق عنب الثعلب یا مرو و موافق مزاج اکتفا فرمایند
واگر درمیان استسقا طبیعت نرم شود سه مرتبه آهن را در شیر شتر داغ کرده
دهند واگر مفید نشود جوارش مصطکی تا هفت ماشه بدهند و [illegible]
کاسر ریاح مثل کمون کرمانی پنجماشه کرد یا ششماشه دانه هیل پنجماشه [illegible]
پنجماشه با شیر شتر دهند وگاهی جوارش کمونی ششماشه با عرق بادیان
یا گلقند آفتابی چهار توله سائیده بدهند ودر ترقی بیشتر مدرات استعمال
میفرمایند وگاهی استسقا با حرارت کبد باشد ودران آب کاسنی سبز مرد
یا دوا الکرکم یا معجون کلکلانج یا شربت بزوری معتدل [illegible] استعمال فرمایند
[illegible] در امراض مراره وطحال یرقان واین تغییر رنگ تمام
بدن است بطرف زردی یا سیاهی بسبب جریان سودا یا صفرا بطرف
بدن واکثر ماده این مرض بی عفونت می باشد لهذا خالی از تپ
می باشد ویرقان اصفر یا بسبب افتادن سده درمیان جگر ومراره
پس صفرا از جگر بمراره نرود ودر تمام بدن منتشر گردد [illegible] ان [illegible]
صفراوی قطعی دین وثقل قلیل [illegible] جگر ومفید [illegible] باز تدریج

ان

ان نسخه مسهل صفرا و داخل کردن منضجات دران ان
نسخه منضج [illegible] مغز تخم خربزه [illegible] مغز تخم خیارین ده توله در عرق
عنب الثعلب چهار [illegible] آورده شربت بنفشه [illegible] دو توله حل
کرده بنوشند و اگر [illegible] باشد بنوشد احتیاج مسهل شود درین مدت تخم
کاسنی یکتوله [illegible] مغز [illegible] سپستان [illegible] عنب الثعلب [illegible] شاه
ترنجبین یکتوله در عرق عنب الثعلب [illegible] گاوزبان جوشانیده ثلث آنکه بماند
مالیده صاف کرده ترنجبین خراسانی شش توله فلوس خیارشنبر شش توله مالیده
صاف کرده گلقند آفتابی شش توله مالیده صاف کرده روغن بادام
شش ماشه اضافه نموده بنوشند غذا [illegible] در میان [illegible]
و [illegible] شود و ان صفرا که از مرارة [illegible] در تمام بدن
منتشر گردد و یرقان [illegible] از [illegible] قسم [illegible] سفید گردد و [illegible] هم شده
باشد [illegible] ان [illegible] منضج [illegible] درین قسم قولنج هم حادث گردد
[illegible] نباشد [illegible] یرقان [illegible] صفرا شده
شود [illegible] علامت ان [illegible] شده تشنگی و تلخی دهن و زردی
چشم در تمام بدن [illegible]
ان نسخه [illegible] صفرا [illegible] آن [illegible] تخم [illegible]

از هریک ششماشه سپستان پانزده دانه تخم خیارین یکب [illegible] خیتوله گل سرخ
نه ماشه در عرق عنب الثعلب یکپاو جوشانیده سیوم حصه که بماند مالیده صاف
نموده شربت نیلوفر دو توله گلقند آفتابی یک توله حل کرده هر صباح نموده عمل
نمایند و در روز چهارم جلاب [illegible] باضافه مغز فلوس ششتوله ترنجبین چهار توله
مالیده صاف کرده روغن بادام ششماشه ریخته بنوشند و اگر یرقان در تپ
پیش از روز هفتم واقع شود مهلک است و علاج ندارد یا بسبب وقوع سده
در میان کبد و طحال حادث گردد حدوث یرقان به توجیع دائمی [illegible]
در جانب راست ان [illegible] یرقان اصفر سده بدلات و [illegible] با تمامه
افتیمون ناشه بسفایج فستقی ششماشه هلیله سیاه ششماشه و ماء الجبن با سرکه [illegible]
بهمین مرض فایده بسیار میکند اگر از خون باشد
آن تپ حار که بعضا اشتداد کند و سرعت نبض و تشنگی و سوزش و غلظه و سیاه
بودن قاروره و گاه باشد که بر پوست شکم از موضع طحال سرخی پدید آید
و زیر قبرغه چپ برآمدگی و درد باشد و از غمز درد زیاده شود ان
فصد باسلیق از دست چپ در روز اول ماء عنب الثعلب بعمل آرند و روز
دویم گل خطمی یکتوله اضافه نمایند و روز سیوم با [illegible] اضافه [illegible] ماء الشعیر
وشله پالک و اگر بدم صفراوی بود ان حمیات [illegible] یکروزه میان شده بود

دیا

و اشکلی بسیار و زردی چشم و زبان و بول و براز منضج و مسهل صفرا دهند
و غذا و ادویه بارد و رطب باشند آرد جو یا خطمی با لعاب کاسنی و سرکه و اگر از
بلغم بود علامت قلت عطش و زیادتی حجم و سبزی و سفیدی قاروره و [illegible]
علاج ازاله بلغم بمسهل و حقنه و اگر بسبب مزاج سوداوی
که بسبب برودت طحال و کثرت سودا حاصل شود علامت تیرگی و منضج و سپرز و
انتفاخ و کاهی کامی و آواز قراقر از آن شنیده شود و خفقان یافتن در دوار عجز
و تکمید علاج انجیر سفید ولایتی پنجدانه در سرکه انگوری [illegible] بخیسانند
و صبح انجیر تنها اول نهار بخورند و سرکه بالای آن بنوشند و اچار کبر در سرکه فائده
تمام دارد و غذا شوربای با چوجه مرغ یا خشکه و مسهل درین مرض نمیدهند و
صبر کردن بر عطش فایده تمام دارد در امراض امعا و مقعد و
از آنجمله [illegible] است و آن حرکتی است از امعاء مستقیم جهت دفع فضله بزحیر
اضطراری که ترک اختیار نبود و این تقاضا شدید چیزی دفع کم شود و تقاضا
باقی ماند و اکثر باین عرض [illegible] بود و سبب آن یا رطوبت مالح یا خلط مراری
باشد و آنرا زحیر صادق میخوانند علامت سوزش مقعد و خروج رطوبت
علاج تا سه روز لعاب ریشه خطمی ششماشه لعاب بهیدانه سه ماشه در عرق
عنب الثعلب یا [illegible] برآورده تخم [illegible] ششماشه [illegible]

[illegible]

[illegible]

کرده بنوشند و اگر گرمی در مزاج باشد لعاب اسپغول ششماشه و قفل پیاز در بعد از سه روز
بهدانه و اسپغول را بریان نمایند و لعاب برآورده استعمال نمایند و غذا دال ماش و
یا سبب آن ثفل متحجر بسیار سخت در روده و قولنج پیدا شود و به دشواری بیرون آید
و زحیر پیدا گردد و ریح غلیظ که از وی پیدا شود درد شدید پیدا کند و سبب ترشح خراشه
و رطوبت از امعا برآید و این شبیه به قولنج ثفلی است آن ثفل یابس و درد
و قبض دایم و خروج ثفل یابس مشکل شود و تقدم تناول اغذیه یابسه و گاه باشد
که این زحیر را اسهال اطبا اسهال می دانند و حابسات استعمال می نمایند و این امریست که
مریض گردد پس لازم باشد که فرق بیان کرده شود در میان این قسم که
نامیده شود به زحیر کاذب و در میان دیگر اقسام نامیده شود به زحیر صادق و
آن اینست که تخم تمر هندی کوچک سه دانه یا تخم فلوس هفت دانه مریض بلع نماید
و اگر [illegible] باشد دانه عدس بلع نماید پس در هر دست ملاحظه نمایند که بر می آید یا نه
اگر در میان نجاست برآید صادق است و الا کاذب آن برای اخراج
ثفل یابس معجون [illegible] مسهل دهند آن فلوس خیارشنبر ششتوله شیرخشت
چهار توله در عرق عنب الثعلب یا در سیر گلاب نیم پاو مالیده صاف نموده [illegible]
[illegible] ششماشه [illegible] باهم ششماشه آمیخته بنوشانند غذا [illegible] روز
[illegible] آب شامی [illegible] دال و اگر زحیر [illegible] شود و تخم ریحان تخم بارتنگ اسپغول

تخم کرفس

الزمهره ماشه در گلاب یکنیم پاو پخته روغن ریخته شش ماشه بنوشند و درین حالت
استعمال حب از یکسرخ تا شش سرخ مفید است و اگر عامل باز خیر اعتدال از لعاب
شیرینه اختیار کنند که موجب استطلاق میگردد و تخم ریحان یا بارتنگ بالای
دهند و استعمال حب هم جایز است و اگر دست نهیکی نیاید لعاب ریشه خطمی شش ماشه
لعاب بهدانه چهار ماشه و عرق عنب الثعلب چهارده توله برآورده شربت
نیلوفر دو توله لعاب اسپغول شش ماشه روغن بادام چرب کرده شش توله داخل کرده
بنوشند لعاب ریشه خطمی شش ماشه شیره خرفه مقشر دو توله تخم بارتنگ
شش ماشه تخم ریحان سه ماشه روغن بادام چرب کرده با شیره بیخ انجبار چهار ماشه
ابا تی بارتنگ سبز یکتوله رب به شیرین دو توله گلاب نه توله عرق عنب الثعلب نه توله
داخل کرده بنوشند سده ایست که در امعاء شغلی خصوصاً در قولون
واقع گردد از ان درد بسیار و اجابت فضله بر اری متعذر گردد و سبب سده یا بلغم
غلیظ باشد که با ثفل مختلط ان تقدم سقوط شهوة و سابق گذشتن
تخمه و استعمال اطعمه غلیظه و شدة احتباس براز و خروج بلغم در ثفل قبل از
حدوث قولنج ان شابات فلوس و حقنه حاوه ان چهار و شیان
شش ماشه برگ چقندر پانزده عدد برگ نیلکی دو توله خربق ابیض دو ماشه
بسفایج فستقی شش ماشه قنطوریون دقیق ماشه تربد سفید ماشه زنجبیل چهار ماشه

در آب تر آثار بجوشانند تا که ثلث باند مالیده صاف نموده روغن شوله
حل کرده صاف نموده کلقند آفتابی ... تود ساییده حل کرده غار ...
دو ماشه شحم حنظل چهار ماشه ... روغن بکجد دو توله بوره ارمنی یکماشه داخل
کرده دو حصه نمایند یک حصه بعمل آرند و حصه دویم بعد از چهار گهری بعمل آرند و اگر
در وقت فیها والا منضج و مسهل ... دهند شیافات نعوذ بک ...
یکتوله گل بنفشه با ... هر یک ششماشه کوفته بیخته شکر سرخ سه توله شهد خالص
یکتوله مغز فلوس ده توله بوره ارمنی دو ماشه بدستور شیافات زنند و بر روغن
بادام چرب کرده استعمال فرمایند تا چهار گهری دو مقعد نگه دارند تا خوب حل کرده
دست کرد اگر قولنج بسبب ریاح باشد ... ان تقدم نضج ... اکل
اطعمه نفاخه و استعمال فواکه رطبه مانند انگور و خیار و خیاس در ... و استعمال گرد
آن معجون کمونی با عرق بادیان بنوشند و شیافات فلوس نمایند و اگر
قولنج بسبب ورم حار باشد آن حمی حاده و عطش و قیء مراری و درد
در عروق و اگر غلبه خون باشد ثقل مزاج ... و این قولنج تدریج پیدا شود
آن فصد باسلیق از جانب موافق و اگر ماده باقی ماند مسهل دهند
ان مغز فلوس شش توله شیرخشت چهار توله در عرق عنب الثعلب سه پاو مالیده
صاف کرده لعاب اسپغول ششماشه روغن بادام ششماشه اضافه کرده بنوشند

[illegible]

دالاز و

ورم دو ... فرجه اصعا نمایند و اگر فرولیع بسبب التواء اصابع نازل
شدن ان کیس اشبهین حادث شود ... اگر تولیع بعد از حرکت شدید
یا بجستن یا از بالا بر افتادن حادث شود ... است که پای علیل را
بر ریسمان ببندند و بالا کشند تا اصابع باز بموضع خود آید و بر موضع التوا
مرهم شیرکه بیستم ... نمایند و شوربا با ... مریض را خورانید و بگویید که آهسته
آهسته حرکت کند تا التوا دگر رود ... نیاوری بود که در افواه عروق
مقعد حادث گردد و این سه قسم است یا مشابه ثولول و آنرا ثولولی گویند یا مشابه
انگور سرخ بود آنرا عنبی گویند و یا مانند توت سیاه بود آنرا توتی گویند
و آن یا داخل ... است یا خارج آن اگر داخل بود علاج آن مشکل بود
و هر واحد یا دامی بود که خون از و چکد یا غیر دامی بود اگر سوزش و درد
شدید و لذع در باسور بود ... خون صفراوی است و خلیدن و کثرت لعق
و قلت لذع ... خون غلیظ بود ... آن فصد باسلیق و اخراج خون
بقدر حاجت و بعد از فصد اصلاح مزاج فرمایند یا اصول درست ششماشه
یا ماشه بلع نمایند با عرق گاوزبان ده توله با لعاب اسپغول ششماشه در
عرق عنب الثعلب چهار توله عرق بادیان ... توله گلاب چهار توله بر آورده شربت
نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و اگر ... بسیار در مزاج بود شیره تخم کاهو ...

[illegible]

داخل سازند و با الله مرگی باشیره تخم کاهو [illegible] در ورق کاه زبان [illegible]
شسته برآورده با شربت کاو زبان بنوشند و اگر سپیدی [illegible] روغن [illegible]
و خون [illegible] سرخ رنگ بود و رقیق آید ضعف حادث شد [illegible] حرکت باز [illegible]
[illegible] نهاد کردن خون [illegible] است و [illegible] خون [illegible] ان [illegible]
کنند و آب گرم شسته طلا با شیره [illegible] کیا شه کهربایی بوده سرشته [illegible] فرمایند
[illegible] اول خشک و حضض هندی با آب گشنیز سبز سوده طلا نمایند و این دوا هندی
بسیار مجربست ثمره نیم خشک کرده ثمره بکار [illegible] سیاه [illegible]
چاکسوی [illegible] صبح و [illegible] جهار [illegible] سازند خوراک یک صبح و یک
شام و اگر خوف ضعف بسیار باشد و خون [illegible] سیاه آید هرگز بند نباید کرد زیرا که
اندفاع خون بواسیر موجب ایمن است از امراض کثیره مانند مالیخولیا و خفقان و
[illegible] سوداوی و وجع ورک و وجع کرده و قسمی است از بواسیر مسمی [illegible]
[illegible] است [illegible] که حادث میکند [illegible] قولنج [illegible]
از [illegible] بسوی پشت و [illegible] و گاهی [illegible] آید [illegible]
[illegible] و گاهی [illegible] باشد و گاهی [illegible]
این علت سوداوی که [illegible] شده [illegible]
بجای دیگر و پس [illegible] سودا باید داد و [illegible] باید [illegible]

[illegible]

دهن نهند و بعد از تنقیه [illegible] شیاف نقل کنند استعمال فرمایند و روغن خیری [illegible] یا
مجرب که با [illegible] مغیلان [illegible] یا جنتیان همراه کنند انقباض [illegible]
و آن بر دو نوع است یکی آنکه بسبب ورم عارض شود [illegible] او ورم مقعد
[illegible] خواهد شد و حیله ادخال مقعد [illegible] آن بود که بگیرند بنفشه و خطمی و بابونه و شلجم و
[illegible] کرفس و تخم کتان در آب بجوشانند و مریض را آبزن نمایند و موم و روغن گل
اندر روغن شبت و بابونه و موم ساخته باشند بر مقعد مالند تا نرم شود و اندرون
76 رود و بعد از آن [illegible] علاج نمایند تا باز بیرون نیاید و آن [illegible] شود
و مازو و گلنار و تخم گل جوشانده از آن آب استنجا نمایند و روغن [illegible] شفا او
[illegible] بسیار میکنند دوم آنکه استرخا [illegible] بود [illegible] است که مقعد
باسانی اندر رود و باز بیرون آید [illegible] آن گلنار فارسی یکجا شده عدس [illegible]
مازو یکجا شده ساییده بر پاره [illegible] باشد بر دارد که فایده میکند و
اگر ورم حار بود ابتدا در مقعد عارض شود یا بعد استعمال ادویه حاره یا بعد
قطع بواسیر [illegible] آن تپ و سوزش و درد و التهاب و تقطیر بول
و تقدیم اسباب موجبه [illegible] ابتدا از فصد باسلیق نمایند و مرهم اسفیداج
یا اسفیداج بیضه در روغن گل آمیخته در هاون قلعی یا سرب صلابه کرده
بر ورم نهند و اگر درد بسیار بود افیون نیز داخل نمایند و جهت تعدیل مزاج

تخم ریحان و اسپغول با شربت نیلوفر بنوشند و این آبست [illegible] استعمال فرمایند
آن یکی خطمی دو توله اکلیل الملک یکتوله عنب الثعلب شش ماشه [illegible] یکجا کوفته
در آب [illegible] تا [illegible] سیوم حصه که باید صاف کرده استعمال فرمایند
[illegible] ورم گرده و مثانه و سبب [illegible] یا خون غلیظ بود یا
خون صفراوی [illegible] از حمیات مختلفه تشنگی و صداع و [illegible] و حرقت
و درد و گرانی در موضع گرده و بر آمدن صفراوی [illegible] بول و براز پس اگر ماده
خون غلیظ بود از درد و وجع غالب بود و اگر صفراوی بود و شدت عطش و
زردی بول ظاهر باشد و از [illegible] مخصوص ورم آنست که اگر بر پهلو چپ بخوابد
درد زیاده شود و اگر بر پشت بخوابد درد بسیار شود [illegible] فصد باسلیق
از جانب موافق و لعاب بهدانه نه ماشه لعاب اسپغول شش ماشه در عرق [illegible]
پاو سیر برآورده شربت بنفشه یکتوله با شربت نیلوفر دو توله حل کرده تناول فرمایند
و مسهل بسیار [illegible] ترک واجب و غذا ماء الشعیر [illegible] ورم بارد بلغمی بود
او آنست که در قطن عانه نزدیک بخاصره گرانی و تمدد محسوس شود و بر آمدن [illegible]
و سختی معلوم گردد بغیر درد شدید و بدون التهاب و آنچه از مخصوصات
بلغم است بطوء نبض و سفیدی بول و براز [illegible] بدون [illegible] نباشد
و در بول گرفتگی [illegible] شود و مریض [illegible] نتواند [illegible] و درد [illegible] چشم

[illegible]

و تمام بدن ترهل ظاهر شود و وجع آن مشابه به درد قولنج بود و حقنه این مرض
فایده نکند بخلاف قولنج و منضج و مسهل داده اخراج بلغم نمایند و بعد از تنقیه
اشق پنج ماشه جاوشیر تمام کمون کرمانی هر دو چند ماشه در عرق بادیان سوده
شیر گرم ضماد نمایند غذا شوربای مرغ یا خشکه سبب دوم
این علت رطوبت خام لزج بود که حرارت غریبه رطوبت آن را کثیف کند بمرور
زمان و متحجر گردد انقلیس اگر ماده بسیار بود در غایت لزوجت حصات پیدا
گردد و الا ریگ متولد گردد و حصات کلیه اکثر در پیران احداث گردد
آن احساس درد و ثقل و تمدد در موضع گرده و عسر بول و بیاض و رقت آن
و ثقل تمدد و عسر بول و صفار آن و خروج ریگ سرخ در آن فصد
باسلیق از جانب موافق اگر علامات خون بود و اگر امتلا بود اخراج ماده
از مقیات بلغم نمایند بعد از آن منضج داده مسهل دهند بدین دستور مویز منقی
پانزده دانه عناب پنج دانه خار خسک نه ماشه مغز تخم خربزه نه ماشه تخم
بلیون سه ماشه حب القلت سه ماشه برگ گاوزبان هفت ماشه پرسیاوشان
نه ماشه گل بنفشه پنج ماشه عنب الثعلب چهار ماشه در عرق عنب الثعلب پاو
بجوشانند نیم حصه که بماند مالیده صاف کرده خمیره بنفشه دو توله حل کرده
حجر الیهود دو ماشه سائیده بنوشند تا چهار روز همین جوشانده داده

باضافه برگ سنا کمی بکنند و اقلوس خیارشنبر شسته و روغن بادام شیرین داده شود
صبح روز سهل لعاب ریشه خطمی نخاشیده لعاب بهدانه نخاشیده شربت بزوری معتدل
دو تولد اول کرده بنوشند غذا قلیه و خشکه سبب سنگ و ریگ مثانه
همان است که در حصاة کلیه گذشته و سنگ مثانه بکودکان و جوانان و لاغران
بیشتر پیدا گردد و سنگ گرده بکهول و مشایخ و فربه بیشتر عارض گردد و
زنان و خواجه سرایان را سنگ مثانه بندرت حادث گردد علامت آن سفیدی
و رقت بول و عسر آن و احساس آن و خلیدن و زور کشیده شدن قضیب بیکبار
و باز بسته شدن آن و خارش قضیب و بعد از بول باز تقاضای بول باشد
و درد موضع مثانه و اطراف آن و در ریگ مثانه سفید بود و در ریگ گرده سرخ
آن مانند علاج کلیه بلکه قوی‌تر از آن بلغت یونانی
بمعنی دولاب است و در عربی زلق الکلیه نامند و این مرضی است که انسان هر جا
نشسته باشد و ساعت بساعت آب خورد و بی فاصله کثیر بول کند اما
با اراده و سلسل البول بلا اراده باشد و سبب اکثر افراط حرارت گرده
پس جذب کند مائیه را از کبد و وی از ماساریقا و وی از معده و دفع کند
آن مائیه را گرده بطرف مثانه و باز از سر نو جذب کند از جگر و از ماساریقا
و آن از معده و تقاضای آب و دفع بول متصل یکدیگر باشد علاج آن

شربت

شده تشنگی و عدم خروج حصی بول با حرقت والتهاب و بول ازرق و شفاف نمک

مثل آب علاج شیره تخم کاهوی مقشر سه ماشه شیره کشنیز خشک ماشه

با قرص زیابیطس بخورانند شربت حب الآس حب الآس دو تولہ بنوشند و سهل

استعمال کنند غذا اش جو آن اقراص زیابیطس طباشیر نشاسته حب

رب السوس تخم خرفه مقشر تخم کاهو هر یک دو درم تخم حماض کشنیز خشک

طین ارمنی از هر یک سه درم صندل سفید جلنار فارسی صمغ عربی از هر یک

دو درم کافور نیم درم کوفته و بیخته در شیره خرفه یا کاهو یا آب ازترش

قرص تیار سازند [illegible] است یکی آنکه بسبب صفرا

[illegible] خروج مده و فتور صبغ بول [illegible] آن حرارت [illegible] علاج تخم خشخاش

چهار ماشه مغز خربوزه نه ماشه تخم خیارین کشنیز خشک نه ماشه

شیره برآورده شربت کاکنج دو تولہ حل کرده بنوشند غذا اشد پالک گل زنگ

دوم آنکه بسبب قرحه مثانه و احلیل بود آن برآمدن چرک و

داغ گرفتن آن اگر علامت غلبه خون باشد فصد باسلیق بعد

از آن شیره مدلبه مذکور باضافه قرص کاکنج سه ماشه یا بنادق البزور دهند

بعد از تنقیه مده و لعاب [illegible] آن شیاف عدسی طین مختوم

سفیداب ارزیز نشاسته بداین موم کافوری از هر یک سه ماشه در شیر [illegible]

واگر بهم رسد در شیر زر حل کرده زرد قیه نمایند و اگر صفرا غالب باشد مسهل دهند
غذا اشلیه یا لک کم نمک با دال مونگ کم نمک شیر خشک ۶ ماشه شیره تخم
خرپزه ۶ ماشه مغز بادام ۶ ماشه شیره حب کاکنج ۶ ماشه شیره تخم خیار ۶
ماشه در عرق عنب الثعلب نیم پاو برآورده شربت بزوری معتدل دو توله حل
کرده بنوشند یا بسبب ورم کلیه و ورم مثانه و حصاة باشد و علامات و
معالجات آن سابق گذشته و یا بسبب احتباس براز می باشد آن مسهل
و حقنه بود و اگر سوای قبض یابند و احتیاج مسهل کنند تنقول کان پلاس و
ترب نهار مفید است حالتی بود درمیان عسر و ارسال و سبب آن یا
اخلاط حاده بود آن حرقت بول و دیگر علامات غلبه حرارت بود
و تقدم تناول اغذیه و ادویه حاره آن شیره تخم خیارین لعاب اسپغول
شیره مغز تخم هندوانه شیره خار خسک هر یک ۶ ماشه در عرق عنب الثعلب پاو سیر
برآورده شربت نیلوفر دو توله حل کرده بنوشند غذا ماء الشعیر یا سبب ضعف
جرم مثانه بود و برودت آن عدم حرقت بول و عدم عطش و بیاض
بول و تقدم تدبیر سرد آن شیره زیره سیاه ۳ ماشه شیره بادیان
۳ ماشه با معجون خبث الحدید ۶ ماشه تناول فرمایند غذا قلیه نخود
و آن مرضی است که دران بول بی اراده برآید و سبب آن برودت مفرط مثانه

آن معجون کمونی بجوارش جالینوس تناول نمایند [illegible]

سببش استرخاء عضله مثانه باشد آن کل علاج سلس البول [illegible]

یا بسبب انجماد رگی است [illegible] علت کثرت [illegible] گرم همراه

بول یا بدون بول برآید آن فصد باسلیق نمایند و [illegible] لعابات

خوردن با قدری بیدانه استعمال فرمایند آن شیره تخم خیارین باشه لعاب

اسپغول ششماشه شیره تخم خیار ششماشه یا قرص بول الدم استعمال نمایند

و غذا آش جو دهند آن قرص بول الدم مغز تخم خیار چهار درم

بسباسه کزمازج گلنار فارسی سنگ دم الاخوین صمغ از هر یک یکدرم کوفته

بیخته بآب خرفه یا لعاب بارتنگ اقراص سازند در امراض رحم

یعنی عدم علوق و بچه ناشدن و این بر دو قسم است یکی آنکه از جانب

زن و دویم از جانب مرد بود و امتحان انچنان بود که منی هر دو را جدا

در آب اندازند هر کدام که بر آب استاده ته نشین نگردد عقر از جانب او باشد

آنست که مرد و زن برابر منزل شوند و بعد از جماع منی زن

بیرون نیاید و زن میان ... حتی احساس کند و از جماع متنفر گردد

و الم یابد و حیضش منقطع گردد و اگر آید بسیار کم آید غثیان و کرب و

کسل و ثقل بدن [illegible] و ظلمت چشم و خفقان و شهوة فاسد بعد از [illegible]

یا دو ماه فساد رنگ و زردی و سفیدی چشم عارض گردد و این حالات در حمل
بن اکثر باشد و در ماه چهارم که جنین کلان میشود غذا بدم طمثی میکند این اگر
زائل میشوند و اگر خواهد امتحان حمل نماید عسل خالص آتش ندیده را با آب باران
بزن [illegible] وقت خفتن اگر صبح پیچیدن شکم عارض شود آن زن آبستن گردد
و الا فلا اگر زن سیر را در فرج بردارد بوقت شب اگر صبح طعم و بوی و رائحه
در مشام دریافت شود آبستن نگردد آثار حمل چون قشعریره بعد از جماع
و سیاهی پستان و میل بچیزهای بد چون انگشت و گل و مانند آن و هر زنیکه
پسر آبستن باشد سفیدی او با رونق و طبع او با نشاط و اشتهار او صحیح و بول او
رنگین و حواس ثقل بطرف راست و پستان راست او بزرگ و سر پستان مائل بسرخی
و شیر او غلیظ و سفید بود و حرکت جنین در جانب راست او محسوس شود وقت برخاستن
تکیه بر دست نماید و چشم چپ خفیف الحرکت بود گفته اند هنگام ولادت اگر درد
از کمر زن برخاسته در شکم آید پسر باشد و اگر از عانه [illegible] فرج برخیزد دختر باشد
علامت بار دختر آنست که رونق در رنگ او تغیر گردد و حرکتش بطی بود و در
سر پستان سیاه گردد و پستان چپ کلان تر از راست بود و قاروره سفید بود
و حرکت جنین بیشتر در جانب چپ بود و در شکم گرانتر آید و رغبت بطرف چیزهای ترش
بسیار باشد و اشتهای کاذب عارض شود و بهترین اوقات برای جماع [illegible]

طعام از معده گذشته باشد اگر طعام بوقت شب خورده باشد بعد از نصف شب

جماع کند و بوعلی گوید که التفات نباید کرد بقول گروهی که وقت جماع را بعد

از تمامی هضم قرار داده اند زیرا که این وقت وقت جوع است و تشنگی شدت و وقتی باید

که شهوت صادق بود و دواعی عشق و توقان بدن قوی و سالم از آفات

امتلا تام پیدا کرده باشد بدون خیال مباشرت و رؤیت محبوبه و ملاعبت

و لمس و بوقت شروع کند که هوا معتدل باشد و زن از ایام حیض برآمده باشد

و محبوبه را بر بستر نرم بر پشت بخواباند و مرد بالای او بود و پاهایش را بر داشته

سرین را اندکی بلند سازد و سر زن بر بالش بلند بگذارد و بشوق تمام

دست بر گردن کرده پستانها را اندکی بمالد و بر ران او و بر انگشت بمالد

و لب او را بدندان باز ار بند گشاده و وقتی که فرج نمایان شود سر آلت بر میان آن بمالد

تا که شهوت زن غالب گردد و سپید چشم او بسرخی آید و نفس بلند کشیدن گیرد

چشم او منقلب گردد و مرد را بپای خود سخت گیرد هرگاه که این حالت

مشاهده کند ذکر را در فرج داخل نماید و بکار خود مشغول گردد و بسرعت و

شدت لذت بردن نرسد و علامت بیرون آمدن هرگاه که منی بجنبش آید

زن بسوی او کشیده آید و اگر باین قسم مباشرت کند نطفه قرار گیرد و بسیار

بهتر آنست که مرد زیر باشد و زن بالا باشد و هر جماعی که بهیئت غیر طبیعی واقع

و حرکت بسیار کردن و مالیدن پستان و بوسه گرفتن و دست بفرج گذاشتن و بزور آوردن تمام شود و پیدا کردن اخر کار باه را ضعیف سازد و سبب بار نا ...

نابالغ و پیر و صاحبان بواسیر و دوالی که از مدتی متروک الجماع باشند

... گاه که حمل گیرد باید که زن خود را از جستن و برداشتن بار گران

و دویدن و صحبت و حمام بسیار و خوردن و ترسیدن و غم پرهیز ...

پرهیز کنند و از چیزی که ادرار حیض نماید و از مسهل اجتناب ...

خصوصا پیش از ماه چهارم و کم حرکت میکرده باشند و از جماع پرهیز واجب باشد

... یعنی اسباب بچه افتادن و اگر از عوارض خارجی بود

مثل حرکات عنیفه و ضربه و سقطه از آن پرهیز نماید و اگر از اسباب داخلی بود

مانند سیلان رطوبت از رحم ادویه مجففه قابضه استعمال نماید و اگر علامات

اسقاط شروع شود برای حفظ جنین ادویه مقویه مانند خمیره گاوزبان عنبری

یا خمیره مروارید یا یاقوتی معتدل یا دواء المسک معتدل استعمال نماید

و اگر اسقاط بخوبی ظاهر گردد و پس نخواهد ماند خوف جان است

باید که ادویه مدره و مسقطه استعمال نمایند ... ان ...

بیخ بادیان ... تخم ... خربزه ... بادیان ...

صاف نموده شربت بزوری معتدل ... حل کرده بنوشند ...

...

بعد از استفراغ بعده شوربای مرغ فربه با روغن بادام اگر بقیه از مشیمه باقی ماند
از این فرزجه استعمال نمایند ان زراوند مدحرج ابهل مر مکی حرف از
هر واحد مساوی کوفته بیخته با زهره گاو سرشته بردارند بعد از خروج مشیمه
و مقعد و نشستن در حرارت استعمال فرمایند یا بسبب بی بیم زدن و
یا بسبب صغر رحم و ضیق آن و یا بسبب ضعف واقع بود آن باید که روغن
بابونه و روغن کتان بر فرج بمالند و حجر مقناطیس زن بدست چپ بقوت گیرد
و تعلیق لسد یا زعفران بر ران چپ نمایند پوست فلوس از چهار درم
تا شش درم در عرق بادیان یک نیم پاو جوش دهند سیوم حصه که بماند صاف کرده
شربت بزوری یا فار و امل کرده بنوشند و غذا تا سه روز مطلق ندهند و اگر اشتها
غالب باشد و ضعف بسیار بود شوربای مرغ کلان بدهند و بجای آب عرق بادیان
استعمال فرمایند و بهتر است که پوست گردکان بقدر نیم پاو و برگ بلی
نیم پاو فلوس سه پنج نیشکر در آب سه چهار آثار جوش داده بگذارند و همین آب بجای
آب و غذا امیدوار باشند تا سه روز خاصه وقتیکه جنین مرده از شکم برآید
مردن جنین در شکم نیست که مطلقا حرکت محسوس نگردد و اطراف
حامله سرد گردد و نفس او متواتر گردد و آن وقت اینه دوا استعمال فرمایند
آن بادیان سه ماشه بیخ بادیان نه ماشه پرسیاوشان سه ماشه در عرق بادیان

شبه با او بجوشانند سیوم حصه که بماند مالیده صاف کرده تخم خطمی چهار سرخ سوده
اضافه کرده بنوشند و اگر از وضع حمل نفاس رفع نگردد و فصد صافن یا عضو زمانه بندند
یا بسبب افراط خون بود علامت ان عظم نبض و امتلاء وجه و بدن
و درد عروق و سرخی رنگ با وجود بر آمدن خون ضعف نماند و رنگ بشره تغیر
نیابد و در وقت افراط فصد باسلیق نمایند و بر دو پستان محاجم بشدت و تعلیق
محاجم خالی در زیر پستان نمایند و ادویه حابسه استعمال فرمایند علاج ان کهربا
دو ماشه با قرص کهربا سه ماشه با آب بارتنگ سبز دوازده توله و تخم بارتنگ
هفت ماشه و شربت حب الآس دو توله استعمال نمایند یا بسبب رقت خون و حدت
آن بود علامت ان ضعف بدن و زردی رنگ رو و التهاب و سوزش در
وقت بر آمدن خون علاج آن استفراغ صفرا بمنضج و مسهل و بعد از آن استعمال
مبردات و حابسات فرمایند و غذا آش جو و بدین قسم چندان احتیاج فصد نیست
که خون در فصد از زیادتی ندارد و اگر با صفرا علامات زیادتی خون هم موجود باشد
البته فصد باید کرد و اگر این مرض بسبب رطوبت بود که قوه ماسکه را ضعیف
گردانند علامت ان کثرت رطوبت در دهن و قلت عطش و سفیدی رنگ و
کسل و تهیج رو و نقصان علاج ان منضج و مسهل بلغم داده حابسات
مایل بحرارت استعمال فرمایند اگر سبب آن غلبه خلط سوداوی بود که رنگ را

کشاده

گشاده کردانند سیاهی خون و کدورت آن و اگر سوداء احتراقی بود
با سرعت نبض و حدت خون بود علاج آن فصد باسلیق و اخراج سوداء بمسهلات
و سرعت در نبض باشد و احتباس و قلت طمث و اگر بسبب ورم رحم باشد
آن ان شاء الله تعالی گفته خواهد شد و اگر بسبب قلت خون بود
آن ضعف بدن لاغری [illegible] و تقدم استفراغ خون بفصد یا بواسیر
یا رعاف و تقدم تعب و صوم و دیگر اسباب محلله آن تقویت معده
و جگر و اگر بسبب خلط غلیظ مجاری عروق ضیق و تنگ کرده باشد آن
تبدل در بیاض بدن و کبودی رنگ لبها و بسیاری خلط بودن براز و قوام
ثقل و نبض بطی باشد آن فصد صافن و حجامت ساقین کرده و
سه روز پیشتر از نوبت حیض باستعمال آرند و بعد از آن ادویه مدره بکار برند
آن مغز تخم خربزه بادیان هر یک نه ماشه خار خسک نه ماشه
تخم خیارین مقشر عنب الثعلب شش ماشه خیار شنبر نه ماشه در عرق خیار بز
عرق خار خسک هر یک پانزده تولا بجوشانند سوم حصه که بماند صاف کرده
شربت بزوری معتدل یا حار یا بارد بحسب مزاج داخل کرده بنوشند
غذا شوربای مرغ با خشکه یا با نان [illegible] از رحم و آن یا مخلوط بود
با سوداوی یا صفراوی و یا دموی باشد و رنگ خلط از رنگ

از رنگ رطوبات مندفعه ظاهر گردد و بهتر آنست که مریضه خرقه یا پنبه بوقت شب داخل فرج بر آورده در سایه خشک نماید از رنگ آن استدلال بر وجود خلط نماید و در جمیع اقسام سقوط شهوت و تغیر رنگ و تهیج وجه و چشم بیشتر باشد آن تنقیه بدن بمنضج و مسهل هر خلط که غلبه داشته باشد بفرمایند و بعد از آن فرزجه یا بسته استعمال نمایند آن که منازفارسی کند را از دوا اصفهانی اقاقیا شب یمانی برابر کوفته بیخته آب با زرنگ بر دارند و همین دوا ابه پشت و عانه طلا نمایند و این مرضی است که رحم از مقابل فرج منحرف گردد و سبب یا ورم صلب است یا کثافت که حادث شود در یک شق رحم و یا از امتلاست که در یک شق ظاهر شود یا اخلاط غلیظه فرجیه که از انصباب آن تشنج بعضی رباطات و لیفها در یک شق ظاهر گردد او آنست که وقت جماع عدم لذت شود قابله هوشیار جهت انحراف رحم را از انگشت می شناسد و صلابت و امتلا و تمدد الیاف همه را یافت نماید و اکثر این مرض زحیر هم می باشد و بول و غایط محتبس گردد و در بعضی اوقات علاج آن اگر انتفاخ و تمدد در کیها و امتلا یابند فصد صافن از جانب محاذی شق مایل و بعد از فصد باید که قابله تسویه رحم از انگشت نماید تا که رحم مقابل فرج گردد و اگر سبب کثرت بلغم بود آن لین نبض و بیرنگی بدن و سفیدی رنگ آن منضج و مسهل بلغم و غذا جوجه مرغ

بابلبر

یا بسبب ضربه و سقطه یا احتباس طمث یا نفاس یا عسر ولادت یا کثرت جماع یا ولادت کثیرت
یا انصباب ماده دموی یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی بوده به رحم و آن بر دو قسم یا حار
آن حمی حاده و سواد لسان و درد دماغ و ... صدر و درز ناف و عانه اگر در مقدم
رحم بود و در زیر بطن و درد پشت اگر در موخر آن بود و در خاصرتین اگر در جانب دو جانب
رحم بود و گاه باشد که در دو ثدی نیز باشد و بول و براز حبس شود و مشقت بسیار ... شد
شد و دیگر از علامات آن عسر بول است اگر ورم در مقدم اعالی باشد و عسر براز اگر
ورم در موخر و اسافل باشد و تواتر نفس و نبض و فساد حال معده و انتفاخ رحم
و ضربان و تشنگی و اختلاط عقل و هذیان بسبب اشتراک رحم با دماغ علاج آن
اول فصد باسلیق و بعد از آن استعمال مبردات ... لعاب بهدانه چهار
ماشه تخم کشوث ششماشه شیره مغز تخم کدوی شیرین شیره مغز تخم خیار هر واحد
نه ماشه لعاب اسپغول ششماشه در عرق عنب الثعلب چهار توله برآورده
شربت نیلوفر دو توله حل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و اگر تب مفارقت کند
روز هشتم مسهل دهند آن فلوس خیارشنبر ششتوله در عرق عنب الثعلب
نیم آثار مالیده صاف کرده گلقند آفتابی سه توله حل نموده روغن بادام
ششماشه آمیخته تناول فرمایند و بعد از فصد و ابتدا عرق عنب الثعلب در
فلوس خیارشنبر ششتوله گل بابونه دو توله گل خطمی دو توله حل کرده شیر گرم بقدر

حاجت ضماد نمایند و از خوردن آب سرد منع کنند غرض کلی در ابتدا استعمال ادویات
درین مرض بسبب غورت تجربه آورده جایز نیست و هرگاه که با نتها رسد اگر تحلیل رفت بهتر
واگر جمع شد و پخته گردید علامت آن شقّ است حمی مختلف الادوار و قشعریره و
درد آنوقت آنرا بخشانند آن کل خطمی بابونه هریک چهار تولد اکلیل الملک
عنب الثعلب هریک یک تولد در آب که بوزن روغن هندی باشند بجوشانند تا که سیوم
حصه بماند مالیده صاف کرده استعمال فرمایند و هرگاه پخته گردد و یا منفجر گردد یا دبیله گردد
انفجار آنست که در راه بول چرک آید و در آنوقت از ماء العسل در رحم حقنه نمایند
که تنقیه و تسخیح نماید و مدرات خفیفه مثل تخم خربزه و مانند آن تخم خیارین یک تولد
تخم کاسنی نیم ماشه بجوشانند و با شیر گاو و یا نبات دهند که تنقیه و تسخیح کند و بعد از
پاکی قرحه بامندمال متوجه شوند و بجهت تسکین لعاب اسبغول زجه نمایند و غذا آش جو با دال خشکه
و شله و قسم دویم لفظه ورم صلب سوداوی پیدا شود و در جسم یا بر سبیل ابتدا یا بر
سبیل انتقال در ورم دموی و بلغمی و اهمال در معالجه این قسم منجر باستسقا گردد
و درین قسم رحم بجانب مخالف ورم میل نماید آن علامت ریزنات
و احساس ثقل در موضع ورم و اضطراب حرکت ساقین اگر ورم در هر دو جانب رحم بود
با اضطراب ساق واحد اگر ورم در یکجانب بود کسل از حرکت و شدت وجع و عدم
حمی با لین آن اگر نبض عظیم بود اول فصد باسلیق نمایند و خون کم گیرند

بعد از آن

بعد از آن منضج سودا داده مسهل دهند و بعد از فراغ مسهل اگر شخص عظیم باشد فصد نمایند
منضج داده مسهل دهند و بعد از فراغ مسهل در آبزن که صفت آن گذشته با اضافه ...
و بابونه بنشانند و برای تحلیل ریاح رحم ... بنوشانند و غذا
شوربای قلیه دراج و تیهو و جوجه مرغ با نخود و ... و گل بابونه و ...
و ... حب ... استعمال فرمایند و این مرض شبیه ...
و بنوبت در آید و اکثر از رحم بطرف دماغ متصاعد گردد و حالت ... عارض
گردد و این از دو سبب پیدا شود یا بسبب اجتماع منی در اوعیه که استحاله یافته کیفیت
ردیه و متصاعد شدن بخارات از آن بطرف اعضای رئیسه و اکثر به زنان ...
که ... باشند عارض شود و یا بسبب احتباس حیض و بسیاری آن ...
و اجتماع آن در جسم و مستحیل شدن بکیفیت ردیه و متصاعد شدن بخارات از آن
بطرف اعضای رئیسه آن زردی رنگ و ... چشم و اختلاط عقل و کسل
و خفقان و ضعف ساقین ... و تفاوت نبض و در ... وقت نوبت احساس
برخاستن بخار کنند از عانه بطرف قلب و دماغ و در دهان و بینی حرکات غیر ارادیه
پیدا شود و بعد از آن مختنق گردد و بی هوش افتد و حس ... منقطع گردد و ...
و ... این مرض ... آنست که عقل درین مرض بالکل مفقود نمی شود و چون
بهوش آید آنچه بر وی گذشته بیان نماید و در حالت غشی طاقت گفتار ندارد و

و سخنهای مردم نشنود و گر امر عظیم باشد در زبد و کف دهن مریض نسبت بصرع کم شد
آن فصد صافن و استعمال منضج و مسهل سودا و بلغم و در وقت نوبت عطسه آور
بو یابند جندبیدستر و بصل و ثوم و پاها را از سر انگشت تا بیخ ران محکم ببندند
و غذا مزوره دهند و فرزجه از چیزهای خوشبو نمایند و حقنه متوسطه بعمل آرند و شیاف
نعالی بر ساقین و پاها شوند بسیر منفعت است و علامات دموی آنست که در وقت غش نمایان شود علاج
با تعدیل از مدلی بعمل باید ما باشد و باقی جمیع علامات مذکور بود و آن
منحصر در علاج کردن و در وقت نوبت بقیه علاج طبی است
در امراض انثیین و قضیب یا از ماده حار بود مانند خون و صفرا
آن تب و سرخی رنگ و درد و حرارت و التهاب و تشنگی و رنگینی بول آن فصد
باسلیق و اگر ضرور باشد مسهل صفرا دهند و بعد از آن اینها را بعمل آرند گل خطمی بابونه
هر یک یک توله عنب الثعلب خشخاش کوفته بیخته و در آب عنب الثعلب سبز ضماد نمایند و خرقه
بسرکه و گلاب تر کرده بر موضع نهند و بعد از ابتدا تا انتها آرد جو باقلا نخود بعمل آرند
در انحطاط محللات مانند بابونه و اکلیل الملک و کمون همراه روغن گل یا زرده بیضه
ضماد نمایند و اگر ورم بلغمی بود آن سفیدی رنگ و کمی درد و در حاد سلس و
سفیدی قاروره و عدم درد باشد آن اخراج سودا بقی و مسهل و تضمید
با ضمادات محلله ملینه مثل تخم ازرق و بابونه و اکلیل الملک و کمون همراه روغن گل

یا از دیگر

یا زردی بیضه ضماد نمایند و اگر ورم بلغمی بود علامت سفیدی رنگ و کمی درد و

ملمس و سفیدی قاروره علاج آن چند مرتبه از ایارج فیقرا تنقیه نمایند و تخم شبت

با آب بادیان سبز سائیده ضماد نمایند و محللات مانند آرد باقلا و نخود و کمون

و اکلیل الملک و بابونه و حلبه و مقل و موم و امثال آن ضماد نمایند و اگر ورم سوداوی

بود علامت آن صلابت و کدورت و سفیدی قاروره و عدم درد باشد

علاج آن اخراج سودا بتنقیه مسهل و تضمید باشد بمحللات قویه مثل مقل ازرق و بابونه

و اکلیل الملک و ورق کرنب همراه مخ ساق گاو و شحم بط و دجاج و امثال و

سیعه سائله اگر بسبب سوء مزاج حار بود علامت آن سوزش و

حرارت بود علاج آن خرقه از عصاره کشنیز سبز و کدو و کاسنی و عنب الثعلب

تر کرده بران نهند و اگر درد شدید بود قدری افیون داخل کنند و اگر سوء مزاج بارد

بود علامت آن قلت درد علاج آن تمریخ بشحم بط و ماکیان و اگر بسبب

ضربه و صدمه باشد فصد باسلیق نمایند و بنفشه و نیلوفر و کدو و تخم خطمی

و عنب الثعلب ضماد نمایند علاج آن مثل علاج

اورام [illegible] بود علاج این نسخه تجربه رسیده مصطکی

کندر [illegible] تخم ترنجبین [illegible] نبات سفید کوفته بیخته

ضماد نمایند درمان این نسخه تجربه رسیده

افیون کادر وی خاص با عشر وزن زعفران و حصه پنجم افیون جدوار خطائی
جو کوب نموده در بیضه مرغ نارجیل پر کرده سر آنرا محکم نموده نارجیل را بخمیر آرد
در شیر گاو شیرین بجوشانند تا تمام شب تا قریب بسوختن برسد پس روغن گاو
بر آن بریزند بمقداری که روی نارجیل را بپوشاند با آتش ملایم بریان نمایند
بحدی که خمیر سوخته شود پس نارجیل از آن روغن بر آورده خمیر را جدا ساز و
نارجیل را با افیون که در آن است بسایند تا مثل مرهم شود پس هر مثقال از آن
بسباسه بهمن سرخ بادرنجبویه از هر یک یک مثقال مغز بادام شیرین مغز چلغوزه
تخم خرفه مقشر از هر یک نیم مثقال طباشیر سفید صمغ عربی کتیرا بذر البنج سفید
بسبنج لفاح جوز بوا چهار دانگ روغن بلسان نبات سفید از هر یک یک مثقال
کوفته بیخته بروغن بلسان چرب کرده بگلاب سرشته در دوا مکی سحق بلیغ
نمایند تا نیک مخلوط شود شهد بخود حب سازند و با ورق نقره و طلا و سایه
خشک نگاهدارند هر شب یا از هر یک حب یا دو حب و این دوا نباید پیاده زن طلا
بکار برد چه پس ورق ورق کرده در شیر گاو بسپرند که چهار انگشت از روی
مرتفع باشد یک شب بگذارند تا چشم را جذب نماید و خشک شود
و در کبدان اندازند قطع بسته بجرین یک یک چهار ده یک شیر
چهار ... کاو و دو ... مرغ آبی دو ... روغن ... لاون بجوشاند
بخورند

عنبر اشهب شش ماشه عطرا کیسه دو ماشه کهرا نمایند که شل مرهم شود بر قضیب خشفه کند آهسته ضماد نمایند دار مواص صفاق در پشت و فوق قبله
وان عبارتست از فرود آمدن چیزی بسبب انشقاق صفاق یا اتساع دو مجری که منتهای اثنین ست وان چیز یا امعا بود و از آ قیلة معا گویند و یا ریح است و آنرا قیلة الریح گویند و یا آبست و آنرا قیلة الماء گویند و آنرا ادره و مرده نیز نامند و حدوث این مرض یا از حرکت مفرط و مباشرت و در امتلاء معده و یا برداشتن چیز گران یا ضربه و سقطه بر شکم و این مرض علاج ندارد لیکن برای تخفیف از امتلا حرکات قویه و جماع بعد از طعام و غذاء نفاخه از بقول و فواکه رطبه و دیر هضم و در حمام پرهیز واجب دانند و اکثر استعمال معاجین کالسرالراح مانند کمونی و جوارش جالینوس و غیره مفید بود باشند و اکثر فوطه را بسته دارند و اگر فرود آید در آب گرم نشانند و بعد از بیرون آمدن روغن گل بمالند تا بجای خود عود نماید و بعد از آن ضماد ادویه قابضه استعمال فرمایند وان یا از کثرت رطوبت مراق و صفاق حادث گردد آن فطرون زیره کرمانی نمک هر یک یکماشه ضماد نمایند فقره از فقرات پشت از موضع خویش بیرون آید اگر بطرف خارج و خلف مایل باشد رباح افرسه نامند د

اگر بعوارض دماغی و قدم مایل گردد و صرع باشند سبب آن یا ورم حار بود [illegible] آن چه
در ورود شد و شکلی و مارشت قاروره [illegible] آن فصد باسلیق و استعمال [illegible] مانند
لعاب حلبه و تخم کتان و شحم دجاج و مغز ساق گاو و روغن خطمی یا ارداج [illegible] یا
مربه و [illegible] آن علامت [illegible] یا [illegible] کثرت بلغم بود علاج
آن سفیدی قاروره و [illegible] نبض و کمی [illegible] آن [illegible] بعد از
نوم و امتلاء خوردن بقولات و فواکه بارده و سکون آن در حمام ریاضت کاهی
آن [illegible] تسکین [illegible] و سوزنجان شیرین
داخل کرده استعمال فرمایند و بعد از تنقیه [illegible] روغنها که گرم باشند روغن [illegible]
و [illegible] و لبان مفید است و اگر سبب [illegible] و کثرت [illegible] بود
استعمال [illegible] و حمام معتدل [illegible] اگر بسبب امراض کرده بود و
آن گفته شد و اگر سبب امتلاء رگ بزرگ که بر پشت آمده بوده باشد
آن سرخی موضع و درد تمام پشت و ضربان و حرارت [illegible] و
تشنگی آن فصد باسلیق و استعمال ادویه مطفیه با شربت انار [illegible]
مناسب است و [illegible] بود که در مفاصل [illegible] عارض میشود
پس اگر در مفاصل [illegible] خصوصا ابهام بود نقرس نامند
و اگر در مفاصل ورک بود [illegible] باشد و اگر [illegible]

تجاوز گردد

متجادر گردد اکثر از جانب وحشی بود یا از زانوی یا کعب یا عقب و کثرت ماده
منعقد شود و ان را با یک کند و اعوجاج پیدا کند از اعراض ان که گفته شد از
خواص این اورام است که پخته نمیشود مانند اورام دیگر و سبب این اورام جامع
ضعف مفاصل و انصباب مواد است بجانب آن و این مواد یا خون بود یا
یا صفرا یا بلغم یا سودا و وجع مذکور اکثر از خون بود و بلغم از صفرا کم و از سودا
بطریق نادر و اگر صلب مفاصل صلب و لبنه پیوند چنانچه حرکت نتواند کرد
آنرا … گویند پس اگر وجع با تعقد خون بود … ان شدة ضربان
و سرخی ان و عظم نبض و سرخی قاروره و دیگر علامات خون بود
اول فصد باسلیق از جانب مخالف گیرند و اگر درد در دو جا بود از هر دو جانب
فصد گیرند و بعد از ان استعمال مدرات نمایند نسخت آن مغز تخم خربزه
خارخسک هر یک نه ماشه عنب الثعلب شش ماشه تخم کاسنی کتیرا سورنجان سفید
شیرین سه ماشه زنجبیل یک ماشه گلقند آفتابی سه توله جوشانده صاف کرده
بنوشانند و در مسهل فلوس خیارشنبر ترنجبین شیرخشت و روغن بادام اضافه
نمایند و بعد از فصد اول ابتدا آب کدو و سکنجبین و نمک … بنوشانند و بعد از ان نضج
و مسهل و بعد غذا آش … خشک و اگر … باشد این نوع
استعمال فرمایند سعد سورنجان … هر یک یک ماشه کوفته بیخته اول بخورند

بعده شیره جات [illegible] حکیم [illegible] شیره [illegible] خشک شیره تخم خرفه [illegible]

و دهن [illegible] عناب [illegible] ده شربت [illegible] باره [illegible]

[illegible] سپستان [illegible] بعد از تنقیه سورنجان مصری سه ماشه در گلاب [illegible]

شیر گرم [illegible] و بعد از فصد [illegible] تنقیه صندل [illegible] چهار ماشه صندل سفید

چهار ماشه سورنجان سه ماشه در آب عنب الثعلب سبز [illegible] سرکه سوده [illegible]

سورنجان [illegible] از هر یک سه ماشه در گلاب [illegible] شیر گرم [illegible]

[illegible] در گلاب سوده شیر گرم [illegible] و اگر تپ این مرض [illegible]

باشد معالجه تپ با رعایت این مرض مناسب است و اگر ماده بلغمی بود

آن سفیدی رنگ و قلت التهاب و کمی درد [illegible] ماده و دور [illegible]

[illegible] و امتلاء [illegible] موجب تولید بلغم و

سفیدی رنگ [illegible] و سفیدی بول [illegible]

بمنقیات بلغم [illegible] بیخ [illegible] اصل السوس [illegible] هر یک شش ماشه تخم [illegible]

تخم شبت هر یک چهار ماشه جوشانده صاف کرده بنوشند و بعد [illegible]

[illegible] این [illegible] از [illegible]

انجیر سفید [illegible]

[illegible] چهار ماشه [illegible] سورنجان

[illegible]

در عرق گاوزبان بجوشانند هر گاه که سیوم حصه بماند گلقند آفتابی سه تولهٔ شربت
بزوری معتدل دو تولهٔ حل کرده بنوشند و بعد از ظهور نضج در قاروره مسهل دهند
در همین اجزا برگ سنا مکی سه تولهٔ تربد سفید مجوف شش ماشه زنجبیل شش ماشه
اضافه کرده بنوشند غذا قلیه خشکه و در مسهل سیوم پیش شب باقیمانده حب ایارج
دو درم با عرق بادیان بلع نموده بجوشانند و صبح همین نقوع بعمل آرند باضافه
هلیله کلان کابلی نه ماشه و بعد از تنقیه معجون سورنجان هفده روز ناشتا بعمل می
آورده باشند که بقیه مواد را دفع سازد و این معجون را بعد از تنقیه هم میدهند
آن سورنجان شیرین ده درم هلیله کابلی سنا مکی از هر یک هفت درم
زعفران حب بلیدانک و چهار سرخ قند سفید تربد سفید مجوف ده درم کوفته
بیخته هر روز بقدر یک تولهٔ با آب سرد تناول کنند یک روز در میان داده ده روز
روز بعمل آرند غذا شلغم با قلیه خشکه اگر بلغمی بود اول بمقویات
بلغم قی کنانیده بعده منضج و مسهل بعمل آرند در بلغمی استعمال حب
و بعد از ان منضج و مسهل بلغم بعمل آرند و در دموی فصد باسلیق بعد از ان فصد
عرق النسا و ضماد سورنجان با گلاب بگیرند هلیله زرد نه ماشه هلیله کابلی
هفت ماشه صبر سقوطری چهار ماشه سورنجان سفید شیرین چهار ماشه کوفته بیخته
با عرق بادیان حب سازند و این یک خوراک باشد و غذا کیبت و نخود آب

سورنجان ... زعفران ... ماشه ... برگ سنا مکی ... شربت ... [illegible]

مرغ جوان وقت ولیمه شود یا بی دراج یا خشک اگر سبب از نفخه استعمال شود در بهار است
سورنجان مصری شیرین حیا باشد مصطکی رومی ... حاج باشد پوست هلیله زرد
نباشد زعفران سنبل منبج تربد اکر ابادی نخجا شد وانه حبیل سیاه باشد کوفته بیخته استعمال
نمایند شربتی نخجا شد با آب سرد ... در حمیات و ایام بحران
بدانکه حمی حرارة غریبه باشد که در قلب مشتعل شود و بتوسط خون در روح و شرائین
در تمامی بدن منبسط شود و ضرر آن بافعال طبیعت لاحق گردد و اجناس عالیه
حمی سه بود حمی دق و حمی خلطی و حمی یوم زیرا که بدن مرکب از ارواح
و اعضا و اخلاط است پس اولاً روح گرم گردد و گرمی آن بدن و
سایر اعضا رود آنرا حمی یوم گویند و اگر اولاً حرارة غریبه با اعضای اصلیه
خصوصاً در جرم قلب تشبث نماید بعد از آن بارواح و اخلاط و سایر اعضا رسد
حمی دق خوانند و اگر اولاً لاحق اخلاط شود و بدون عفونت خون بغلیان آید
سونوخس نامند و اگر عفونت پیدا کند حمی عفنی خوانند و بیان هر یک
در سه فصل انشاء الله تعالی گفته خواهد شد فصل اول در حمی یوم و آن
چنین بود که اولاً روح گرم شود و بواسطه قلب و شرائین در تمام بدن حرارة
منتشر گردد و این تب زیاده از یکروز نماند و شاید تا سه روز بکشد و بعضی
تا شش روز گفته اند و این تب یا از اسباب خارجی بود یا از اسباب داخلی

ولدان

آن تغیر نبض و قاروره باشد بعد از آن نبض متکسر و ضعیف افتد
و روده کم و تقطیر و علامات ظاهر گردد و عرق اندک ... کند و این ازاله
قویه باشد خشونت زبان و تواتر نبض نباشد و محلل ... تفریح و غضبیه و حزنیه
و همیه و تغذیه و حمی جوعیه و استفراغ و نضج ... صافیه و تفتیح و رسد دیه و
تلطیف ... و تقلیل آن و تجویه ... و حمی دق و آن تبی است
که حرارت غریبه در آن با اعضاء اصلی خصوصاً قلب نسبت گردد بعد از آن
با ارواح و اخلاط ساری گردد و افنای رطوبات اصلی نماید و آن را سه درجه باشد
و اکثر انتقال بود و گاه باشد که صاحب بادیه مثل غم و هم و غضب و تعب
و سهر حاصل و در سن جوانی حادث گردد و این تب گاه تنها بود و گاه باشد که مع دیگر بود
با حمی عفنی ... آن صلابت نبض و وقت آن و ضعف آن و تواتر آن و
هرگاه که دست بر بدن گذارند حرارت اندک محسوس شود و هرگاه که دیر دست
بر بدن بماند حرارت زیاده گردد و بر خلاف آن حرارت کم محسوس گردد و حرارت
یکسان باشد مگر در وقت استعمال غذا زیاده گردد و موضع شرایین گرمتر از
سایر بدن باشد و در بول دهنیت دریافت گردد و بعد از غذا نبض قوی
و عظیم گردد و هرگاه که از ابتدا تجاوز کرده بحد ذبول رسد در نبض صغر و
صلابت زیاده دریافت شود و غور چشمین و ... جبین و پوست پیشانی

کشیده شود و رونق و تازگی از چهره زایل گردد و صهبی و گردن باریک بود
و موی دراز کرده و دگوش کوچک گردد و بوای پوست بر استخوان گوشت باقی
نماند در ابتدا علاج مدبیر باشد لیکن شناخت مشکل بود علاج آن تبرید
مسکن پر از گل و ریاحین و مشمومات بارده رطبه و صحبت اغنیا و رقص و استعمال
سیب و خیار و کشری و بطیخ شهد و از چیزهای یابس و مالح و کرم پرهیز کنند
و برف و یخ و کافور و بعل پوش او نهاده و دارند در تبرید و ترطیب کوشند
و در استعمال چیزهای خواب آورده و استعمال اغذیه بارده نمایند و شیر بز یا شیر خر
با خالصی نما یده دهند و شیره بادام و تخم خرفه نیز مفید است و اگر اسهال بود
آب بارتنگ سبز با قرص طباشیر و اگر ضعف باشد خمیره مروارید استعمال نمایند
ان کشنیز خشک یکتوله عنبر اشهب شماشه مروارید نا سفته یکتوله
مشک خالص یکماشه برآورده صندل سفید یکتوله گلاب آثار بید مشک آثار عرق
پنجاه عدد قند سفید آثار عذا ماء الشعیر و شله
و آن تپی بود که اولاً حرارت غریبه در آن لاحق اخلاط گردد و پس از آن
بقلب و روح و سایر اعضا رسد و این حرارت خالی از دو شق نیست که
حرارت یا بباعث تعفن اخلاط گردد یا موجب جوش و غلیان خلط بود
قسم ثانی را سونوخس گویند که بسبب جوش خون عارض گردد و قسم اول را

تم

حمّی عفن گویند و آن بسیط است که پیدا شود از عفونت خلط واحد و یا مرکّب
پیدا شود از عفونت دو خلط یا اکثر و بسائط آن موافق عدد اخلاط چهار
اند از تعفن خون حادث بود و آن را مطبقه گویند ... از تعفن صفرا
حادث گردد و آن یا داخل عروق است و آن را غب لازم گویند و یا خارج
عروق است و آن را غب دایره گویند و مادّه غب لازم اگر قریب بدل بود
یا جگر آن را محرقه گویند و بنابر صورت اگر مادّه غب صفرا رقیق و صرف باشد
آن را غب خالص گویند اگر ممتزج با بلغم بود بر سبیل اتحاد آن را غب غیر خالص
گویند ... از تعفن بلغم حادث شود پس اگر مادّه آن داخل عروق بود
لثقه گویند و اگر خارج عروق بود مواظبه گویند ... از تعفن
سودا حادث گردد و آن نیز یا داخل عروق است آن را ربع دایره خوانند
و ربع لازم نادر الوقوع — حمیات مرکبه و ترکیب آن یا از اجناس مختلف است و یا
مانند ترکیب حمی دموی و امثال آن ... و آن تبی است که از جوش
خوردن خون پیدا شود و چون از تعفن لاحق گردد ... [illegible] سرخی رنگ رخ
و چشم و انتفاخ و تمدد عروق و گرانی و کسل و عظم نبض و سرخی قاروره و
عدم قشعریره و عدم نافض و صداع و حرارت ملمس و عطش زیاده از حمی یوم
و کمتر از حمی عفن — علاج فصد باسلیق و اگر در بدن قوت بسیار باشد

تا حد غشی خون بر آرند که هما نوقت تپ زایل گردد اگر بعد از فصد قدری تپ باقی ماند
اشربه و ادویه مطفی خون استعمال فرمایند و استعمال گوشت و چیزهائیکه خون زاید
در بدن پیدا کند نفرمایند و استعمال مزوره کند [illegible] دوم تپی است که از
عفونت خون در عروق حادث شود و از آنسه صنف است تزایده یعنی هر
ساعت قوت و حدت و گرمی دران زیاده محسوس شود و عفونت دران
زاید از تحلیل باشد و این صنف بدترین اقسام است [illegible] متناقصه یعنی تحلیل
دران زیاده از عفن باشد و این صنف بهترین اقسام است [illegible] متشابه یعنی عفن
و تحلیل دران هردو مساوی باشند و این تپ لازم می باشد [illegible] علامات آن سرخی
رو و چشم و امتلاء عروق و قلق و کرب و ضیق النفس و سرخی و غلظت قاروره
و عظم و سرعت و امتلاء نبض و عدم حرارت لذاعه و صداع و ثقل بدن و تشنگی
بود و درین تپ قشعریره نمی باشد و حرارت ان مثل حرارت حمام می باشد
و عرق نمی آید مگر در روز بحران و آن تا روز هفتم میشود و این بیمار از اوسط را
که بر گوشت باشد و کسانیکه ممتلی و شته و در ایام بهار بیشتر عارض شود و اگر این
اسباب انتفاخ بطن و قلق و منقلب شدن بر واش و با وجود اجابت
عدم تخفیف در اعراض [illegible] موت است [illegible] ان در روز اول تا سوم فصد
نمایند با سلیق یا اکحل کنند و اغفار نضج کنند و بعد از چهارم ادویه مطفیه خون استعمال
معنرت

آب عناب هفت دانه آلوبخارا نه دانه شاهتره نیم جوشانیده شب در عرق

عنب الثعلب چهار روده توله خیسانیده و صبح مالیده شیره تخم خرفه لعاب بهدانه

داخل کرده با شربت نیلوفر حل کرده بنوشند روز هشتم مسهل دهند با اضافه فلوس

خیار شنبر تمر هندی شیرخشت خراسانی از هر یک شش توله ترنجبین خراسانی چهار توله

گلقند آفتابی شش توله شربت نیلوفر دو توله با روغن بادام شش ماشه اضافه کرده

استعمال فرمایند و صبح تبرید دهند باین دستور لعاب بهدانه دو ماشه لعاب اسبغول

شش ماشه در عرق گاوزبان نیم پاو عرق نیلوفر چهار توله شربت گاوزبان دو توله

داخل کرده استعمال فرمایند غذا آش جو و شله بی روغن و اگر ضعف بسیار باشد

آب قلیه یا یخنی [illegible] وآن بر دو قسم است یکی آنکه صفرا داخل رگها

متعفن شود آنرا غب لازم گویند دویم آنکه صفرا در خارج رگها متعفن شود و در

آنرا غب دایره گویند و اگر ماده صرف صفرا باشد خالص باشد و اگر

مرکب بود با بلغم و تپ ممتد گردد آنرا غیر خالص گویند [illegible] غب خالص

آن است که یکروز آید و یکروز نه آید مگر آنکه دو غب جمع شوند پس هر روز نوبت

تپ بغیر آید و سبب آن صفرا صرف است که در خارج عروق متعفن گردد و [illegible] آن

تشنگی و صداع و بیخوابی و کرب با [illegible] لب و خشکی زبان و تلخی دهان و

غثیان و [illegible] بعضی [illegible] بول [illegible] شکم [illegible] شدید و [illegible]

بعد از علامات ورم و نفس و سرد و گرم باشند و فرود آمدن تپ به عرق بسیار و
تدبیر سابق و مزاج و سن و فصل همه دلالت بر آن کنند که بحران آن تا چهاردهم
میشود زیرا که از امراض حاده است و در روز راحت بحران واقع نشود پس بهتر در
روز راحت مناسبست استعمال ادویه و اغذیه مبرده مرطبه مانند شیر مغز
تخم کدوی شیرین نیم ماشه لعاب اسپغول شش ماشه در عرق عنب الثعلب پاو سیر بر آورده
شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه روز سیوم مغز تخم هندوانه نه ماشه اضافه
نمایند روز چهارم عوض بهدانه تخم خیارین هفت توله استعمال فرمایند و روز پنجم عوض
خیارین تخم خسم کاهو مقشر داخل سازند و روز ششم فلوس خیار شنبر شش توله شیر خشت چهار توله
ترنجبین شش توله در عرق عنب الثعلب پاو سیر آلیده صاف نموده گلقند آفتابی
چهار توله روغن بادام شش ماشه اضافه نمایند و اگر ضرورت باشد تمر هندی چهار توله
داخل سازند و بعد از جلاب این تبرید عمل آرند لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول
شش ماشه در عرق عنب الثعلب چهار ده توله بر آورده شربت نیلوفر دو توله داخل
کرده بنوشند روز یازدهم و دوازدهم باز جلاب عمل آرند و اگر بعد از جلاب
چهارم تپ فتاده باشد شیره تخم کاسنی یک توله قرص گل شش ماشه شربت بنفشه
بارد دو توله استعمال نمایند و بعد از آن اگر تپ مفارقت نکرد آبکاسنی و عرق
با شربت نیلوفر و خوب کلان مناسبست و غذا آش جو باشد یا شله یا دال مونگ

در روز جلاب

در روز علامت وی ... پیر آب تلخی و شام ابتدای جشکه [illegible] بی سبب انصباب صفراوات

و در عرق بدن و [illegible] غب دار باشد و این تب ... ام باشد

اگر بعد از یکروز اشتداد نماید [illegible] و آن تبی بود صفراوی که ماده آن

در خارج عروق حوالی قلب و کبد متعفن شده باشد و اشتداد غبی نماید [illegible] از ...

درشتی و زردی و سیاهی زبان و کثرت تشنگی و شورش و ... صداع و هذیان

و زردی چشم ... باقیه علامات غب خالص و بحران این بعرق یا بقی یا اسهال

یا برعاف باشد [illegible] آن علاج غب خالص باکثره تعال سردات و در تبرید

کافور و روغن گل ... کند و در حالت شده شاخهای نهالی بر ساق کشیدن

و بوییدن خیار و کدو مفید است غب غیر خالص در اکثر اوقات تا ششماه کشد

و این تب حادث شود از امتزاج صفرا با بلغم بنوعیکه فرق در میان هر دو نماید

از زیادتی نوبت بر دوازده ساعت [illegible] از اصل السوس مقشر ششماشه

سپستان ده دانه برگ گاوزبان هفت ماشه گل نیلوفر چهارماشه شیره مغز تخم

کدوی شیرین نه ماشه شربت نیلوفر دو تولہ خاکشی چهارماشه ... اول فرمایند بعد

تخم هندوانه و تخم کاهو ... نمایند و در روز ششم ... استارکی ... دو تولہ

تخم خیارین ... کوب ... تولہ ... مغز ... خیار شنبر شش تولہ ...

خراسانی شش تولہ مالیده صاف کرده گلقند ... تولہ روغن بادام ششماشه

غذا دو پهر آب نخود شام آب قلیه خشکه بی روغن [illegible] و آن را

نیز گویند و آن تبی بود که هر روز آید و ماده آن بلغم بود که در خارج عروق

متعفن شود و عسر البرء بود خصوصاً اگر در خریف یا شتا عارض شود و زمان او

هشت ساعت بود [illegible] آن شروع بنافض صادق البرد نماید و تا دیر

ثابت باشد و سبب آن اختلاف قوام بلغم است در غلظت و رقت و از جهت

و چون گرم شود قوی نباشد و وقت التزیع برنیاید و تا دیر بر ثابت باشد

و کمی تشنگی و صغر نبض و عدم سوزش و بعد از برآمدن بلغم و تهیج قرار در روی

و چشم و کثرت براق و غثیان و سفیدی و رقت قاروره و در انتهای بول

مریض اسرخ و تیره بود و در صباحت رنگ و غشی در ابتدای نوبت و خفقان

و سقوط قوه و قلت عرق و نقاهت [illegible] وقت باز و بعضی تبهای بلغمی

در ابتدا [illegible] بود و بعضی اقشعریره بود بعضی را نافض و چند نوبت که بگذرد

این حال چیزی نباشد علاج آن منضج و مسهل بلغم [illegible] آن برگ گاوزبان

هفت ماشه اصل السوس مقشر شش ماشه مویز منقی پانزده دانه پرسیاوشان

نه ماشه پوست بیخ [illegible] چهار ماشه عنب الثعلب سه ماشه در عرق عنب الثعلب سه پاو جوشانیده

تا که ثلث بماند [illegible] صاف کرده گلقند آفتابی سه تولچه حل کرده خاکشی شش ماشه

پاشیده بنوشند غذا شوربای قلیه خشکه بجای روغن بادام باندازه [illegible] در شب

کد او

که جز مسهل است و همین نسخه برای اشتها ... یک نیم توله مغز ... تربد سفید باشد بقدر شش

باورات از هر یک شش ماشه ... بریان ماشه در عرق بادیان ... باو بنوشانند

سیوم ... که ... مالیده صاف کرده مغز ... اینقدر ... توله

حل کرده روغن بادام شش ماشه ... کرده ... صاف ... حل ... گلقند چهار

در عرق ... بادیان یک نیم پاو ... ثلث که ... مالیده صاف کرده شیره

خطمی پنج ماشه لعاب گرفته شربت ... توله حل کرده بنوشند و همین

چهار مسهل عمل آرند و بعد از مسهل چهارم ... ثلث ماشه ... شیره بادیان ...

با شربت بزوری حار دو توله استعمال فرمایند و آب ... استعمال فرمایند

تپ بلغمی لازم آنرا گویند که ماده آن در عروق متعفن شود — این تپ علامات

بلغمی دایر است مگر آنکه باین نافض ... عرق نمی باشد ... بالکل مفارقت

کنند و مشابه می باشد به دق و فرق است که ... اول ... قوی نمی شود

و در سه روز ... ساعت فتور ... — این تپ علاج مواظبت

تپ سوداوی است که ماده آن در خارج عروق متعفن شود و این تپ

روز در می آید و دو روز نه آید و زمان ... است ... است

آن ابتدا با نافض و تکسر شدید ... قوی و ... صلابت

و صغر نبض و بطو آن و چون گرم شود حرارت آن زیاده از حرارت

سوداویه باشد و کمتر از غب دلالت میکند بر این تب و سن کهولت و مزاج
یابس و وقت خریف و تدبیر مقدم از تناول عدس و کرنب و بادنجان
و اشیاء مولد سودا و این علامت وقتی است که سودا از احتراق سودای طبیعی
بوده باشد و اگر از احتراق بلغم باشد آن حدوث تب بعد از
سوداویه و لثه کم نبض و سوزش و دیگر علامات بلغم و اگر از احتراق خون بود
بعد از مطبقه پیدا شود و از احتراق صفرا بعد از غب حادث شود و تشنگی و
سوزش بول و در این تب مختلف باشد و در ابتدا بول سفید رقیق عدیم النضج و
بعد از آن رنگین شدن بول برنگ ماده که از احتراق آن اخلاط پیدا شود و در انحطاط
سیاه و غلیظ باشد و کمتر شدن نقص و برد از علامات نضج است
ان اگر سودا دموی بود و علامات خون ظاهر باشد فصد باسلیق از جانب
راست نمایند و از اسهال سودا اجتناب کنند و غذاش آش جو و اگر سودا بلغمی باشد
منضج و مسهل بلغم و بعد افتیمون داخل کرده و اگر از احتراق صفرا باشد اخراج
آن از ادویه مفرد مثل آلو و سپستان و مغز بنفشه و اصل السوس و قشر و تخم کاسنی
و گل بنفشه و زرشک با آب سکنجبین یا ماء الشعیر دهند و اگر عفونت سودای طبیعی بود
منضج و مسهل سودا دهند آن در منضج طبیعی اسطوخودوس و گاوزبان و بادرنجبویه
و در مسهل افتیمون موافق قاعده مسطور داخل کنند

ومسهل نمایند از زرد هم هلیله کابلی پوست هلیله سیاه هر یک سه ماشه اضافه کنند و بعد از
بست دیگر کاسنی مکی چکیده و کاسنی مروق و تمر هندی عناب ... استعمال کنند
تب چهاردهم آنست که ماده این در اول مروق متعفن باشد و آن با فضول ... سیره
نباشد در بجا استعداد کند و باقی زیادن ... مکن باشد این شکل ... باشد
از سودا و بلغم غلیظه متولد میشود شکل علاج ربع بود
تبی باشد که ظاهر ملمس گرم باشد و در باطن سرد و در آن تشنگی و شور شر
نباشد و ماده این تب بلغم زجاجی بود منضج و مسهل بلغم دهند
تبی باشد که ظاهر ملمس سرد و در باطن گرم و در آن تشنگی و تعب و اضطراب عظیم باشد ماده
این تب بلغم لزج بود گاهی صفرا و غلیظ اگر علامات بلغم باشد علاج بلغم نمایند و
اگر علامات صفرا باشد علاج صفرا نمایند با ادویه مرکبه تبی باشد که
او هوای آن محفوظ نباشد و اگر از سوء تدبیر علیل در اکل و شرب باشد اصلاح
تدبیر کنند و اگر احتراق اخلاط بود مشغول تنقیه و تلطیفه نمایند
سبب آن غلیان خون است بر سبیل عفونت این حمی مطبقه و درد پشت
و خارش بینی و ترسیدن در خواب و خشکی جلد و ثقل آن و سرخی چشم و سیلان
... صداع و سایر علامات غلبه خون و کثرت ضیق النفس و سعال و درد گلو
پیش از بروز فصد باسلیق ... عناب و لایتی ... شب ... نکاف ...

عناب بنده صبح صاف کرده غالبی [illegible] شیره بنوشند و اگر طبیعت نرم شود
عرق بادرنگ شربت حب الآس با مروارید سوده بنوشند و اگر بسبب
تعفن و فساد هوا عارض و کسی که کثیر الجماع و ضعیف القوی و دروسع المسام و
ممتلی از اخلاط بود استعداد این حمی بسیار دارد ان تب ها در ظاهر سرد
و باطن گرم با تواتر تعفن و بدبوئی دهان و کرب و تشنگی و غشی و خروج مواد ردیه
و رقیق و براز و هر گاه باران کم شود و شهب در جوم و کدورت هوا و حرب حیوانات
موذیه از آشیانه های خود ان تنقیه بدن از اخلاط موذیه و اگر علامات
غلبه خون غالب بود فصد کنند و خانه را از عطریات بارده و گلاب و کافور
و جنبش معطر سازند و تعدیل هوا و بوییدن سرکه و اکحال مبردات مفید است
یا بسبیل مخالطت بود یعنی یک تب هنوز زایل نشده باشد
که دیگری می آید یا بسبیل مباولت یعنی یکی برود و دیگر متصل آن شروع شود
و قایم مقام اول شود و یا بسبیل مشابکه که زمان اخذ و ترک هر دو یکی باشد و
ترکیب شما رایست انچه نام معین دارد شطر الغب غب و غیر خالصه باشد
و بیان آن نموده شد تبی باشد مرکب از صفرا و بلغم یا خلط
هر دو خلط متغیر باشند و ترکیب آن بر چهار قسم بود یا هر دو دایره یا
هر دو لازم یا صفراوی دایره و بلغمی لازم و یا بالعکس ان ممتزج

از مدد

علامات صفرا و بلغم باشد و گاهی علامات صفرا غالب و گاهی علامات بلغم غالب

در این تب اعتماد بر دو نوبت نکند بلکه اعتماد بر علامات دیگر نمایند و در روز نوبت صفرا نبض سریع و قلت اضطراب و تشنگی و تلخی دهن و امثال آن اکثر بود و روز نوبت بلغم سرما و انقباض نبض و حرارت و تشنگی کم و همه باقی علامات بلغم در غب خالص فرق در میان نوبت هر یک نتوان کرد بسبب شدت امتزاج و هر روز نوبت آید و زمان اخذ او بیست و دو ازده ساعت زیاده بود و این تب تا دیر باقی ماند از معالجه طول نماید شد زیرا که صفرا مستفرغ شود و بلغم لزج باقی ماند

علاج غب غیر خالص اگر تب تا چهارده روز برود حکم حمیات مرکبه دارد و تخم خیارین و تخم کاسنی تولد در گلاب یا در شیر بجوشانند لطف که بماند مالیده صاف کرده بنوشند اگر چه با تب عال باشد

در بیان ایام بحران و تعریف آن بدانکه نزد اطبا بحران عبارت است از تغیر عظیم که حادث شود در مرض مفوضه طرف صحت یا علت و تشبیه او بمرض با عدو یاغی در بدن از بدینه و طبیعت را با سلطان حامی و یوم بحران را بیوم قتال پس اگر در این روز مرض غالب باشد طبیعت را که حکم سلطان دارد مغلوب نماید و هلاک کند و بحران ردی تام گردیده و اگر طبیعت بر مرض غالب آید صحت تام رو دهد و بحران جید تام شود و اگر غلبه

از یک طرف باشد کم پس اگر غلبه بر مرض بود بحران ردی یا ناقص بود و اگر غلبه طبیعت بود
بحران جید یا ناقص بود و گاهی بحران با انتقال ماده بود از عضوی بعضوی دیگر
پس اگر انتقال بعضو خسیس بود بحران جید بود و اگر انتقال جید بود بحران
انتقالی ردی بود و بحران محمود آنست که در انتهای مرض بعد از نضج تام روز
باحوری واقع شود و بحران بدفع ماده بود نه بانتقال و بحران بعکس آنست
و همچنانکه در روز قتال از طرفین اسباب جنگ و قتال پیدا شد و امور خطرناک باشد
و اگر دو غبار و صیحه‌های وحشت اثر و خوف و تحیر می‌شود ایضاً در روز
بحران همان قسم اموری که باشد قلق و کرب و اضطراب و سوء حال بیمار
واقع شود و بحران اگر بدفع ماده بود پنج است قی و اسهال و رعاف و ادرار
و عرق و هر یک را علامتی است پس اگر ضیق النفس و غثیان و تقلب نفس
و تلخی دهن و درد فم معده و اختلاج لب و تاریکی چشم و سقوط نبض بود
قی بود و اگر درد امعا و ثقل بدن و تمدد شراسیف و فوق اسافل و نفخ بطن
و درد پشت و انصباغ براز و قراقر و عدم علامت قی بود دلیل
اسهال باشد و اگر ثقل سمع و دوی و طنین گوش و اشتعال سر و سبک
و طپش رگ رو بر روی چشم و سرخی رو و خارش بینی علامات رعاف بود
و اگر ثقل مثانه و ... کثرت بول و عدم علامات میل ماده بطرف دیگر

دلیل ادرا

و دلیل بود است و اگر امارت بدان بنض موجی و انتفاخ بشره و عرقی
بود روز چهارم و علامت آن روز هفتم دلیل عرق بود و هر بحران که
بعرق یا بادرار بود و ماده رقیق از آن مندفع گردد از این جهت بحران
ناقص باشد و بحرانی که بقی یا اسهال یا رعاف شدن باشد تام بود
و هر بحران که در ابتدا مرض حادث شود مهلک شود و در وقت برآید
ناقص و در انتهی تام بود و در روزی که بحران واقع شود مریض را بهیچ وجه
تحریک نفرمایند زیرا که تحریک صناعی اگر موافق تحریک طبعی بود موجب
استفراغ مفرط گردد و اگر مخالف تحریک طبعی بود تشویش و اختلال طبیعت
گردد و حساب بحران از وقت شروع تب باید گرفت مثلاً اگر روز اول شروع 76
شود تا زوال روز دیگر یک روز حساب باید گرفت و تفصیل ایام
باحوری وغیره روز اول بحران روز دوم علامتی سیوم واقع فی الوسط
چهارم بحران واقع فی الوسط ششم بحران هفتم بحران محمود هشتم روز
مسهل نهم بحران دهم مسهل یازدهم بحران دوازدهم مسهل سیزدهم بحران
چهاردهم بحران جید پانزدهم علامتی شانزدهم مسهل هفدهم بحران هژدهم
بحران نوزدهم مسهل بستم بحران بست و یکم بحران بست و دوم مسهل بست و سوم
مسهل بست و چهارم بحران بست و پنجم مسهل بست و ششم مسهل

بست و هفتم بحران بست و هشتم خلاف بست و نهم مسهل سی ام خلاف سی و یکم

بحران سی و دوم مسهل سی و سوم ... سی و چهارم بحران سی و پنجم مسهل

سی و ششم مسهل سی و هفتم بحران سی و هشتم مسهل سی و نهم مسهل

روز چهلم بحران بعد از آن بحران بعد از بت روشود و بعد از ...

و بعد چهل روز و در امراض حاده پنجم مسهل ... ششم نکند و بحران ...

خصوصاً در تب و موی بسیار جید بعد از آن بحران با اسهال بعد از آن ...

بعد از آن با ادرار بعد از آن بعرق   در اورام و بثور زیاده

غیر طبیعی است که بسبب انصباب ماده فضلیه محدود در اعضا ظاهر شود بوجهی که

ضرر رساند ... و درد و الم پیدا کند لمس یا بغیر لمس و بثور خورد می باشد و

اورام بزرگ و همین فرق درمیان هر دو اورام مفارغ و آن ...

و پنج اند مفرغ جگر و پس گوش مفرغ دماغ پس اگر درین اعضا بسبب

اندفاع مواد از اعضا رئیسه ورم حادث شود تنقیه بفصد و اسهال کنند

و در ورم گوش فصد قیفال و در ورم اربیه و بغل فصد باسلیق است و در

اورام ... رادع مطلقا جایز نیست بلکه استعمال مرخیات باشد ...

آنچه ... با بونه تخم کتان بنفشه هر یک ... در ضماد و نطول تخم کتان ...

... خطمی و بابونه اکلیل یا از بنفشه و آب ... جوش کرده هرگاه که

برهم

٤٦

سینه هم حصه بجا ند صاف کرده نطول فرمایند و اگر ورم عظیم باشد منضج و مسهل
بعمل آرند و بعد از انضاج مرخیه منضجات استعمال فرمایند این نسخه کنوچه
تخم خطمی تخم خبازی تخم کتان تخم حلبه از هر یک نیم ماشه مغز تخم تمر هندی
هفت ماشه سرگین کبوتر نیم ماشه کوفته بیخته در شیر گاو یا در شیر پخته تا که بقوام
مرهم آید ضماد نمایند دوالی بثره بزرگ را گویند و ماده آن خون باشد
که دران رطوبت فاسده و غلیظه آمیخته گردد و از زیادت بلغم و اکثار اغذیه
مولده خون پیدا شود و علاج آن اگر احتیاج شود فصد و استفراغ نمایند و تقلیل
کنند و از گوشت پرهیز نمایند و از ابتدا تا سه روز رادعات استعمال نمایند و هرگاه
که علامت پختن ظاهر شود منضجات استعمال کنند مرهم سلیم مفید است
آن روغن کنجد نیم آثار سفیداب رصاص نیم سیر کافور نیم ماشه سیسی سماشه شمع
دو عدد برای پختن مواد و اخراج چرک و تسکین درد و اصلاح زخم مفید است
سر دوالی وه دام تخم کنوچه سه درم تخم چهار دام کوفته بیخته با آب گرم
حل کرده ضماد نمایند ایضاً گل بابونه گل خطمی عنب الثعلب کشنیز برگ عباسی
تخم خرفه و کشنیز مغز خسته تمر هندی تخم کتان حب الخروع از هر یک یک تولد خیرا
دو تولد از زروت سفید یک تولد تخم حلبه یک تولد در شیر تازه گاو پخته روغن گل سه تولد
زرده تخم مرغ لبت عدد زهره ماده گاو چهار ماشه داخل کرده بکار نمایند

تا شکل مرهم شود و بعد از آن بر پارچه کتان گذاشته بر موضع ورم گذارند تا خوب پخته بشود
و جایی که نرم شود صابون فرو مالیده بنحوی که گو(ر) سیاه بالای دوا پاشیده بر موضع
مذکوره بگذارند و بعد از پاک شدن چرک کتیرا یک تولد خسته تمر هندی یک تولد
زردچوب یک ماشه در شیر ماده گاو پخته بر این ورم گذارند تا پخته شود جهت ورم
و ناسور سفیداب شنجرف شش ماشه سفیده کاشغری شش ماشه توتیای هندی
شش ماشه کوفته بیخته در روغن کنجد داخل کرده تا قوام مرهم آید قبل
از آن یک تولد با آب برگ خاد... که انگوری یا نجیبا شند پس آن بحرل اسحق بمالیده تا
هموار شود در زخم مذکور داخل کرده چندان ببسته باشند تا یکسان شود
بر پارچه مالیده بر ورم فرخم گذارند علاج حمره بفارسی سرخ باده نامند
و آن ورمی است صفراوی که در پوست ظاهر گردد آن سوزش والتهاب
ورم با سوزش و زور تشنگی و سرخی خالص و درد کم و در سطح جلد ظاهر بود و عطش
باشد و در انتهای سرخ مریض ظاهر گردد و اگر صفرا مخلوط با خون بود سرخی
آن بیشتر کمتر بعضی گاه سیاه و عقی نیم باشد و این مرض بیشتر اطفال را عارض گردد
اگر بعد از چهارده سال شود کثرت خون باشد نخست فصد باسلیق نمایند
و بعد از آن تنقیه صفرا کنند ... آن برادهٔ صندل سفید برادهٔ صندل سرخ
از هر یک شش ماشه کشنیز خشک یک تولد در عرق عنب الثعلب بکشند و ضماد نمایند

ضماد

بسیج المیده صاف نموده شربت آلو با لوکیتو در آن حل کرده بنوشند اگر بر رفع
ورم حکم باشد شیاف مقرره نرم باشد در آن حل سازند تند آتش چو استسقا نجید و اگر ضرر
بود مسهل صفرا بدهند و بعد از تنقیه ادویه ... رده ضماد نمایند و اگر پیش از چهارده سال بود
پس اگر مقدار دوازده سال است ... میان ... بگذارند و بعد از آن مسهل
صفرا بوده تنقیه مذکور بدهند و از نوشیدن ... تا یک سال باید گذاشت ... تنقیح سودا
عنب الثعلب ... اثر ... شیاف مقرره ... زرشک بیدانه ... کاسنی نیلوفر در شیشه
مسهل شیرخشت و ترنجبین ... ماییده غذا ... باشد ... شیره باشد
بعضی خرد و بعضی بزرگ ... پهن و منبسط بر جلد و دفعتاً پیدا شود و گاه ...
98 ازان ... گردد با خارش و کرب باشد یا از ورم ... و آن ... با حرارت
دور ... شده ... شب ... آن قصد باسلیق و استعمال ...
خون ... شیاف مقرره ... زرشک بیدانه ... الو ... ارانه ...
دانه عنب الثعلب ... پوست بیخ کاسنی ... کشنیز خشک ... در
عرق عنب الثعلب ... عرق کاسنی نیم پاو ... صبح بدون [illegible]
مالیده صاف نموده شربت نیلوفر دو تولہ حل کرده بنوشند غذا ... شربت
نیلوفر دو تولہ حل کرده بنوشند و اگر رفع شد بهتر و الا ... و کشنیز خشک و
... بنوشانند و یا از ... آن ... رنگ و هیجان آن ... در

آن منضج و مسهل بلغم و اسهال بطور سابق غذا قلیه خشک جرب و آن بثورهاست
از بثور سرخ که ابتدا پیدا شود و گاه منضج شود و گاه نه و با او خارش شدید باشد
و بیشتر در دستها و در میان انگشتان بیخ زند و گاهی در تمام بدن حادث گردد
و سبب جرب یا فساد خون شور باشد یا مخالطت صفرا و سودا محترقه و بلغم مالح بود
این مرض سرایت بغیر کند بمجاورت و همسایگی و سبب آن فساد خون اغذیه و
ادویه و چیزهای شور و شیرین و جرب گاهی خشک گاهی تر باشد که زرداب
از آن بیرون آید و گاهی خون سیاه از آن برآید و اگر صفرا باشد با درد شدید
و حکه و اگر سودا غالب باشد سیاهی رنگ و کرود و دیرپا بود و اگر بلغم غالب بود
سفید رنگ و نسبط و جرب یابس بران دلالت کند بر غلظ و خشکی ماده اگر
زیادتی خون بود اول فصد باسلیق نمایند بعد از آن موافق هر خلط حلاوت و نبید
فستقان [illegible] کرده و اگر مواد با آن مرکب بود منضج جرب طلب گل نیلوفر
شش ماشه برگ گاوزبان هفت ماشه بادیان شش ماشه گل سرخ نه ماشه بیخ بادیان
شش ماشه تخم کاسنی تلخ کوفته یک ربع توله پوست بیخ کاسنی عناب جلابی شش دانه
برگ شاهتره نه ماشه عنب الثعلب شش ماشه اسطوخودوس مغز تخم خربزه از هر یک [illegible] ماشه
در عرق عنب الثعلب پاو سیر عرق گاوزبان پاو سیر شب خیسانیده صبح
جوش کرده صاف نموده گلقند آفتابی سه توله مالیده صاف کرده بنوشند

طلا از [illegible]

غذا آب ثلثیه خشکه تسه چهار روز منضج داده مسهل دهند در همین نسخه زرشک بیدانه
یک دریع توله بسفایج فستقی تسه ماشه پرسیاوشان نه ماشه جوشانیده طوس
خیارشنبر مغز هفت توله شیرخشت سه توله کرد الیده صاف نموده گلقند و روغن
زیاده نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند و در مسهل دویم برگ سنای مکی یکتوله
کرد الیده صاف نموده گلقند در روغن زیاده نموده روغن بادام داخل کرده
بنوشند و در مسهل دویم برگ سنای مکی یک نیم توله تخم خیارین بهکوب یکتوله در مسهل سوم
پوست هلیله کابلی هفت ماشه پوست هلیله سیاه سه ماشه اضافه نمایند و در روغن
آمیون نه ماشه در پارچه بسته داخل سازند و صبح تخم کنوچه همراه لعاب دهند و 99
بعد از تنقیه سیماب شنگرف از هر یک شش ماشه روغن سرشف خام تلخ سه دام
در تهال سهوا یکدست بمالند تا غلیظ شود بعده اندک آب داده بر موضع خارش
بمالند و دو ساعت صبر نموده از آب سرد بشویند مشل کنزک اله سار
توتیای هندی شنجرف بریان کرده از هر یک شش ماشه روغن خام نجتوله از شب
اشسته ادویه را مخلوط کرده بریان در عین زوال بمالند و از آرد نخود بعد
دو گهری بشویند که مجرب است حرق آتش که عارض شود و ظاهر بدن و در
آن مایل بسیاهی و حمرت یابند و بر روی آن توتیای سفید ملوس ای شیر وحدوث
از خون محترقه یا مره سودا ان با احجین وبعد تنقیه طلاء روغن گندم

فایده میکند و نیز گرفتن روغن گندم نیست که چون آهن را سرخ نهند و قدری
گندم بر روی آن ریزند و سنگی گرم کرده بر روی گندم گذارند و زور کنند روغن
از این گندم جدا شود و با طرف برآید بگیرند و استعمال کنند
تخم تنبول و زرنیخ مسحق کرده ضماد نمایند ایضا هلیله سیاه و سرکه سائیده ضماد
نمایند ایضا توتیای سبز بجاشه کات سفید ماز و سبز سعها که کوکرو از
هر یک چهار ماشه در لیموی کاغذی خوب که در آن کنوده حبوب تیار سازند و وقت
حاجت استعمال نمایند داحس ورم حار است میشود نزدیک سر انگشتان و ناخن ها
با درد شدید و ضربان قوی و تمدد و گاه بود که تب باشد و گاهی بسبب ورم
ناخنها از بیخ برمی آیند و سبب حدوث آن انصباب ماده دموی غلیظ است
علاج اول فصد کنند و بعد از آن اسفغول ضماد نمایند و اگر ازین فایده
نشود گوشت با حنا ضماد کنند اگر طرف شد فبها و الا پیاز یعنی بصل بربندند
و اگر درد قوی باشد بزر البنج و افتیمون با سرکه سوده طلا نمایند و اگر تحلیل
نشود اشخره مجزره ضماد نمایند جدری و آن بثور صغار و کبار بود
و ذکر آن در حمیات مفصلاً نموده شد بدترین آن سیاه بود و بعد آن بنفسجی
و سرخ و سبز و سفید و نیکوترین آن سفید است که حجم آن کلان باشد و قلیل
العدد و سهل الخروج بود و بغیر کرب و حمی قویه باشد بعد آن کثیر العدد و

با حمی

با صفات مذکوره اما چون دانه‌ها بهم پیوسته و بسته‌تر باشند و همین قسم آبله
مضاعف یعنی دو چوب او خورده یا بود بد است اگر حصبه و جدری
با تب بود بد است نه بعکس آن و بهتر از نیک و سالم ترین علامه جدری و
حصبه آنست که نفس و صوت سلیم باشد و شعور بحال او و میل بغذا و آب برقرار بود
اگر سعال واقع شود علامت ردیست و بدتر آنکه تشنگی و کرب اشتداد کند و نفس
بدان سرد بود یا حصبه و جدری سبز یا سیاه شوند علامت موت است و اگر
حادث میشود جدری و حصبه در ربیع یا در بلاد حاره رطبه پس ضرورست که
درین فصل که در آن شهر از اشیاء گرم پرهیز نمایند و بیان علامات و علاج آن
مفصل در حمیات است موافق آن راه روند سبب زیادتی اخلاط
می باشد آنکه بعد از جریان عرق قوه کامل میشود آن اگر
بلغم زیاده شود منضج و مسهل بلغم دهند و اگر زیادتی صفرا بود یا سبب ضعف یکه
آنکه بعد جریان عرق ضعف حادث شود آن تقویت قلب به
یاقوتی‌ها و حب‌ها بر دارند یا زهرمهره خطایی بعمل آرند بعد از آن زرورد
گل سرخ و اقاقیا بر بدن بمالند غذا از روده بهشت باشوربا جات و کباب
یعنی سوختگی آتش اگر نفاطات بهم رسد سفیدی بیضه مرغ
با سیاهی نایده میکند و اگر نفاطات بهم رسد مرهم آنکه کذا زده و اگر

زیادتی اخلاط بود و مسهل با تنقل آرند [illegible] ام دیگر [illegible]
[illegible]

خون [illegible] باشد آب [illegible] [illegible]

[illegible] مجرب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کنند [illegible]

[illegible]

[illegible] کنند

[illegible] آقا [illegible]

[illegible]

کنند [illegible] رشته

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حقیقت [illegible] کرده باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سفوفی که از اسرار مجرب بوده است پوست پسته که از آن
مغز برکشیده شوند در کوزه انداخته پنهان کنند تا مشتعل گردد
و هرگاه پوست سوخته [illegible] تا [illegible] پوده باشد [illegible]
[illegible] نامند در کوزه [illegible] نموده در [illegible] سوخته باشند
[illegible] نموده باشند بگیرد [illegible] و [illegible] [illegible]
سوخته [illegible] و [illegible] تمیز [illegible] و [illegible]
و [illegible] و نمک [illegible] و همه را با هم [illegible]
بار [illegible] [illegible] احتمال [illegible] شد و [illegible] محکم [illegible]
[illegible] و [illegible] سوخته [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible]

نسخهٔ متفرقه

سفوف مسهل که بیشتر عادت حکیم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بروغن بادام [illegible] [illegible] پوست بلیله زرد و [illegible] [illegible]

[illegible] یکدرم غاریقون [illegible] کتیرا [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] کتیرا دو دانگ نبات سفید دو درم کوفته بیخته بروغن بادام [illegible] [illegible]

شربت [illegible] دو درم با [illegible] آب [illegible] [illegible] سفوف [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کوفته [illegible] ساخته [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] سفوف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سفید نمک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سماق [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] کوفته بیخته بقدر حاجت بخورند [illegible] سفوف [illegible] اطبا [illegible]

که [illegible] [illegible] [illegible] شود [illegible] [illegible] پوست هلیله [illegible] سیاه [illegible]

هلیله سیاه [illegible] [illegible] نمک [illegible] [illegible] نمک [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] نمک سیاه

[illegible]

[illegible]

فایده

فایده در تعریف تکسر و قشعریره و برد و نافض — آنکه تکسر آن است که
آدمی در خود دریابد حالتی که گویا مفاصل و اجزای او را کسی
زده اند و او مقدمه قشعریره است — و قشعریره حالتی است
که اندرو لذعی در عضلها و مختلف عضوها پیدا شود و موی بر تن خاسته گردد
و مقدمه او تکسر است — و برد سردی چیزی است که آدمی در اعضای خود
یابد — و نافض حرکت غیر ارادی است که در اعضای ظاهری
و باطنی افتد بر طریق اختلاج و ضبط آن ممکن نباشد و در جمله ناقص

تب مطبقه دموی که آن را مطبقه گویند بر دو نوع است اول آنکه خون گرم شود
لیکن عفونت نباشد و سبب این تب سده است و دوم آنکه گرمی را اندک رطوبت
با ... متصاعد در رگ کرده شود و این تب متصل ... سرسام و سکته
و حصبه و جدری ... و علامت او سرخی چشم و روی است و انتفاخ و تمدد
اوداج و خاریدن بینی و ابرو و موضع فصد و عظم نبض و سرخی
بول و پیش از تب ثقل و کسل و تمدد و دیدن سیاه شدن و ... الوان
و این تب لازم باشد و عرق کند و گرمی او کمتر از حرارت محرقه
و عفونت ناقص بود و بسیار باشد که حلق و کام و لوزتین او ورم
تنگی کند و اکثر آن است که بحران آن روز هفتم باشد و علاج ۱۵۳
... اول فصد اکحل یا باسلیق کند و اگر مانعی نبود و فصل و ...
و سن و عادت مریض موافقت کند چندان خون برآرند که غشی رسد
و در گرمی خون ... نضج نکنند و اگر پس از هفت یا ده روز
بر سر بیمار رسد باز هم فصد کرد اما فصدی که درین روزها اتفاق افتد
و بیمار از جهت ... خورده باشد ... اخراج خون به یکبار نباید کرد
و به دو سه دفع باید گرفت و کذلک اگر در ابتدا قوت ضعیف شد
و اگر تب با ... باشد تا زوال بحران ... فصد باید کرد و نباید
که روز بحران فصد واقع شود و جایی که از فصد مانعی بود میان
هر دو کتف یا بر دوش حجامت نمایند و اگر مریض طفل باشد

چهارم حال علاج خون بگیرند و هرچه دانند که فصد واجب بود از دیگر علاجها مستغنی سازد

و جالینوس گوید هرگاه که فصد واجب است و ... اتفاق نبود علاجی که ... سپرد کنیم

اگر بحرارت اتفاق کند تا به سه روز ... تمام باید ... آب ...

... بسیاری حکیم و ... تبرید نوشیدن و بعد ...

خوردن نفع دارد و دیگر هرچه در مطبقه عفنیه گفته آید بکار باید داشت

دوم در مطبقه که از عفونت خون پیدا آید و این بر دو وجه است یکی آنکه

در خارج عروق ... عفن شود و این از ورم دموی حادث شود

و این از جمله تبها عرضی است که تبع آماس باشد و علاج علاج ورم

عضو ... ورم است

دوم آنکه خون اندرون رگها عفن شود

و مطبقه حقیقی این است   و این در سه حال خالی نیست یکی آنکه

عفونت معتبر بود و اندک اندک آهسته شود و این را متناقصه

گویند و اعراض او در غایت شدت نباشد و او سلیمتر و سهلتر است

دوم هر ساعت قوت تب در ازدیاد و صعوبت باشد و او

اکثر روز چهارم بحران کند و دیر ... برآید و علاج او مشکلتر است

و این را متزایده خوانند   و سوم آنکه از اول تا آخر یک حال باشد

و حال او در صعوبت و سهولت در میانه این و آن باشد و بسیار باشد

که تا هفت روز بگذرد و برنگردد و ... بماند و این را متساویه و

واقفه نامند   فصل   مطبقه عفنیه ... که ...

گر مقدار نبض ناقص بود و در عرض او قوی‌تر باشد تا وقتی دیگر بود
و نبض غیر مختلف باشد و زوال کدر و ناخوش بود و باشد که از اده
و صورت او کیفیت حادث شده پیدا باشد علاج فصد کنند
بمقدار حاجت و توقف نیز تعین گر کنند خون بگیرند و بعد
خون بر آمدن نگویند خون نظر کنند که رقیق و مائی یا صفراوی است یا غلیظ
اگر رقیق یا صفراوی بود بعد از شربت عناب و شراب انار و مثل آن
مانند آن تلطیف فرمایند و اگر غلیظ باشد سکنجبین ساده و طبیخ
سبج کاسنی و طبیخ ... و مانند آن تلطیف نمایند و بعد فصد و ۱۰۶
اصلاح قوام خون آب انار و آب تمر هندی و شربت ... و
... الو ... و کاسنی و تمر هندی و بنفشه و شربت الو ...
و ... یا شیره تخم خیارین و شربت ... در رواج و حامض ...
و مانند آن به حسب حاجت و ملاحظه نبض و ... طبیعت باید داد
و آب ... یا شیر ... جهت تصفیه خون و تلیین طبع ...
و اصلاح عروق ... اطفای حرارت و دفع عفونت و ... خون
رقیق ... و اگر در فصل تابستان ... محرور ...
... باید که به یخ یا برف سرد کرده ...
... که ... یخ داده ... و اقراص کافور
جهت اطفای حرارت شدید مخصوص است و بعد از آنکه ...

قرص طباشیر باید داد و اگر تب فرو رفته باشد ماش مقشر و برنج و کدو و اسفاناج
با شیرها رقیق دهند و اگر تب ضعیف بود شوربا [illegible] چوزه را
به حموضات و ترشیها اصلاح داده تناول دهد و تفصیل کرده گذشته
از عدس که با سرکه پخته شود سود دارد و مگر آنکه اگر خون او سیلان بود
و از آن داروها مشقات اجتناب ضروری است و بباید که از راه
قی بدو یا به طبقهٔ عتیقه که بی اقتران صفرا و سودا [illegible] و با عجب [illegible]
و در اخراج خون اعتماد بر قوت نمایند که بسیار کس به قوت از فصد
هلاک شده اند و هرگاه که تب بیفزاید حاجت به اسهال افتد
مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و خیار شنبر دهند و جایی که
ورم در حشا بود مغز خیار شنبر با سکنجبین یا مطبوخ هلیله الحال گرد
و ترنجبین آمیخته بدهند که سود تمام است و طباشیر هم در ورم همراه
لعاب اسپغول حرارت را تسکین شدید دهد باشد و هرگاه که بعد بحران
باقی مادهٔ تب اندر رگها مانده باشد باید که کاسنی سبز بکوبند
و آب او بستانند هم از آن بسته ورم دفع شود و لیکن بعد از
روزی پانزده درم سکنجبین آمیخته بنوشانند همچنان سه روز یا چهار روز
بدهند و آب گوشت با سکنجبین همین عمل دارد و آب انگور
و آب زرشک و آلو جهت تسکین عطش و تقویت جگر سرعت نفع تمام
و در حمیات صفراوی بسیط و مرکبه
و قی دو گونه است یکی آنکه مادهٔ اندرون رگها عفونت شده و
دارد را

و انواع غب لازمه گویند خواه خالص بود خواه غیر خالص پس اگر
این دو نوبت [illegible] تب مواجی [illegible] باشد [illegible] خوانند دویم آنکه
ماده بسیار [illegible] گاه گاه منقطع گردد و انواع غب دایره گویند و آن [illegible] گونه با [illegible]
یکی غب خالصه و وی آنست که ماده او صفرای صرف بود دویم
غیر خالصه و وی آنست که ماده او صفرا بود مرکب با بلغم و
ترکیب او از آن گونه باشد که هر دو یکی باشد آنچنان [illegible] بود و
سیوم شطر الغب است و وی آنست که ماده صفرا با بلغم اگرچه
ترکیب یافته باشد اما محل هر واحد جدا و [illegible] عارضه
پدید آید و هر یک از این اقسام هم نوعی گفته آید نوع اول از
غب لازم و دایم علامت [illegible] است که در غب خالصه [illegible]
گفته آید لیکن اعراض در این تب نسبت غب خالص بیشتر و [illegible]
در [illegible] ورود نبود مگر بدلیل بحران و عرق نباشد مگر در بحران و
فرق در غب دایم و محرقه از روی اعراض بر [illegible] وجه است
اول آنکه حرارت و لذع در محرقه از غب بالا اشد بود دویم آنکه
[illegible] در این ظاهر بود سیوم آنکه کثرت غثیان و
[illegible] عقل و ذهن و خفقان و غشی و سیاهی زبان نباشد [illegible]

در بیان غب لازم اگر صفراء خالص بود و جهت و به طبیعت زود [illegible] قی کرده شود

علاج هرچه در تب غب خالص گفته آید بکار برند و [illegible]

نسبت تب خالص [illegible] بیشتر به تنقیح کوشند و دیگر پای سرد چندان

دلیر نکنند خاصه که غیر خالص بود و تا نشان نضج پدید نیاید

استفراغ نفرمایند و در ابتدا که تشنه ترم یا آب فواکه و [illegible]

شراب بنفشه و مانند آن طبع را نگه دارند و از حمام باز دارند و

شربت لیمون و نارنج و شیره تخم کاسنی و آب تمر هندی و امثال آن

نفع دارد نوع دویم انواع تب محرقه اگر [illegible] و

شبان گیرند و مشایخ را کمتر عارض شود و اگر عارض گردد هلاک سازد

و این تب را چند علامت است یکی آنکه تب لازم باشد و باطن

از ظاهر سوزان تر بود و لهذا تشنگی عظیم آرد دویم آنکه [illegible]

[illegible] و لرزه و عرق هیچ نباشد مگر در نزدیکی بحران هم اندر اطراف

[illegible] کند و هم در آخر عرق آرد سیوم آنکه سر درد [illegible]

و [illegible] زائل شود چهارم آنکه حرارت او

زیاده تر از غب لازم باشد پنجم آنکه زبان سیاه شود یا زرد

یا درشت [illegible] و [illegible] اسم [illegible]

ششم [illegible]

و درد سر و درد چشم و شور و بثور و کرب و سقوط اشتها و افراط حرارت [illegible]

پدید آید. علاج [illegible] تقلیل غذا [illegible] باید و [illegible]

[illegible] که ماده در حوالی معده است و بحران این [illegible] باشد یا

باسهال یا برعاف یا بعرق و [illegible] کمتر باشد و اگر اخلاط

سبکتر بود [illegible] تدبیر [illegible] و فرق در محرقه و مطبقه

[illegible] قوی‌تر باشد و زرد [illegible] و چشم [illegible] سرخی [illegible]

[illegible] باشد که در مطبقه باشد و [illegible]

[illegible] در محرقه بود [illegible] که محرقه کودکان سهل‌تر باشد و

[illegible] کودک را در محرقه سبات پدید آید یا حالی که [illegible]

و کودک در این تب شیر نخورد و هر چه خورد ترش گردد علاج

افراط تبرید [illegible] ضرورت [illegible] و جهت تسکین حرارت شربت آلو

[illegible] تمر هندی [illegible] و لعاب اسپغول و ماء الشعیر و شربت نارنج

و شیره خوره و مانند آن بحسب [illegible] و در ابتدا [illegible]

شربت صندل و شربت عناب و [illegible] و [illegible] صندل و

گلاب [illegible] که کافور [illegible] کرده [illegible] که آن [illegible] دارد

و [illegible] کرده [illegible] و [illegible]

جرعه جرعه دادن لم معرفت بود و اگر ماده بر حرارت غالب بود کسی سخن

در تجربه ها رسیا سپه معده مسهل ... ولیکن حرارت ... بود

مسهلات نخواهد ... دواد و جهه ... آب الوعره ... دهند ان

شرخشت انجیرینه نفع تام دارد و اگر صاحب با ... ر ... حار ... سرنیز

اضافه نمایند و جای که طبع نرم بود آب انار ... معده کرفته باشد

نفع تام دارد و غدا ... مراق ... و با لعل ... و بار

قبض و الجلال ... سودمند دارد و جای که بقوت

قوت بود با وجود ... صورت ... عدم خواهش

غدا با بود داد و اگر ماده زوره غلیظ ... ریح بود

... قصد ... شد و اگر ... قصد ...

کر ... تیز ... گر در ... تپ ... افتاد

افتد ... آب ... بود ... حاجت کسب ...

و جای که ماده در حوالی لم معده باشد غثیان و ... بود

... آمدن ... ماده ... شود و ... غ ...

... ... خورانند تا ... اخراج و اگر ماده غلیظ بود یا

در ... معده فرود رفته باشد باید ... ع اولا ... بولند

کرمی

[illegible] با ... برای تنقیه ایارج [illegible] با آب [illegible]
خورند [illegible] و از جنس [illegible]
و [illegible] بحرانی را [illegible] شود و [illegible]
و [illegible] عرق [illegible] اگر عرق [illegible] شود و [illegible]
[illegible] در هوای [illegible]
از [illegible] و اگر [illegible]
۱۵۶ و لعاب اسبغول [illegible] و [illegible] عرق
[illegible] و اگر [illegible] رعایت جانب [illegible]
[illegible] و [illegible] کرده [illegible]
[illegible] و بقول صاحب ذخیره [illegible]
[illegible] و [illegible] و لیکن [illegible]
[illegible] سبب [illegible] دماغ و [illegible] شده [illegible]
[illegible] بخواهد و در [illegible] باید [illegible]
[illegible] تا قدم [illegible]
[illegible] آرد [illegible] کرده و میان [illegible]
[illegible] با حل [illegible]
جانب [illegible] اسبغول [illegible] یا [illegible]
[illegible] با [illegible] و در [illegible]
[illegible] در [illegible] دماغ برآید [illegible] و [illegible]

گرما [illegible] دیگر آنکه سر منفذ [illegible] را ترواده و [illegible]
[illegible] و مقصود آنست که اگر بکار [illegible] باشد [illegible] شنیدن [illegible]
[illegible] سر [illegible] نهادن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] صورت [illegible] ~~[illegible]~~ [illegible]
و [illegible] باشد و [illegible] باشد [illegible] باید
[illegible] تا [illegible] را [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] پیدا آید بر سینه [illegible] کردن موم روغن [illegible]
[illegible] ساخته باشند [illegible] و [illegible] کرده [illegible] بر سینه
اسهال نباید [illegible] باشد و تراشه کرده [illegible] کرده [illegible]
[illegible] و [illegible] بوده دارد واگر [illegible]
[illegible] و [illegible] بادام [illegible] شود [illegible]
واگر [illegible] ضعف [illegible] چشم [illegible]
[illegible] تا [illegible] آرد و [illegible] [illegible]
و [illegible] روغن [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] باید که در حال اسب [illegible] و [illegible]
[illegible] باشند و [illegible] شند [illegible] و [illegible]
باشد [illegible] [illegible] و [illegible]
[illegible] تا حرارت [illegible] باز دارد واگر [illegible] گرم [illegible]
[illegible] واگر [illegible] سه [illegible] اسب [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] وقت [illegible] چند [illegible]

بخور کردن شقاقل دو درم در تسهیل ولادت عجیب است   مقل مر

ابهل با ... سرشته با دقیق بسازند و بخور کنند   بخور که جهت

اخراج مشیمه ... بغایت نافع است ... سکبینج جاوشیر

در دو دوا ن بر رحم رسانند   و بخور ... جهت اخراج جنین

مجرب است   و دوائیکه بچه زنده و مرده بیفکند و دشواری زایدن

۱۰۸ آسان کنند   کمیخته در آب ترکنند یک شب و صباح بمالد و آب وی

... بچه در حال بیندازد و اگر حیض باشد بگشاید

... قدری با آب ترکنند و بسایند و در قضیب بمالد و جماع کند فوراً

بچه ...   و دوائیکه رحم پاک کند و بچه زنده و مرده فوراً بیندازد

و حیض بسته بگشاید و سختی رحم دور کند   ... قدری ...

آلوده بر فم رحم نهند ... این دوا ورم رحم می آرد

... بن پوست ... پس ... لطیف مزاجان ...

این دوا ... واگر ضرور گردد بروغن گاو یا روغن بادام ...

کرده حمول کنند

[illegible]

ایضاً جهت [illegible] برگ [illegible] پوست [illegible] بسایند [illegible]

[illegible] آب [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] سفید [illegible]

[illegible] کنند [illegible] [illegible]

[illegible] شوند

نسخه که برای [illegible] است [illegible] اکسیر [illegible]

هر یک [illegible] سوخته [illegible] سائیده [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible]

نسخه دیگر

چاول [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

چاول [illegible] [illegible] [illegible] بسایند

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

در چاول بریزند [illegible] بسایند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عرق [illegible] شب [illegible]

[illegible] وقت [illegible]

[illegible] عرق [illegible]

[illegible] وقت [illegible] عرق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مسهل که جهت جرب ... سودا ...

حب النیل که بهندی ... میگویند ... از هر واحد

یک مثقال کوفته بیخته با روغن بادام چرب ساخته با شربت قند نیم آثار

بنوشند و شربت ... چهار مرتبه کرده بنوشند

بسفایج سه مثقال جوشانده او را با قند ...

جهت درد معده ... مجرب است

سنا مقدار شربت او در مطبوخ تا ... از درهم ...

پوست سنا ...

پودینه کوهی یک اوقیه او را اگر ...

... و بنوشند ... مسهل ...

افتیمون مسهل سودا و بلغم است شربت او ... درهم ...

... وزن او ... نیم وزن ...

و قدری ...

بوده ... در ایشان شاخ ارشد و تا که برکنار ... بوده باشد
در سایه چیک ... و کوفته تخم ... چه ... نبات ایشان واز ... هم
تا یکدام ... تخم بکارند و در شصت هفته اثری ظاهر گردد و در چهل روز
تخم نهال ... دیگر گل کیوره ... یا درگاه ... شکفته
و آنچه از ... دو ... سیر ... بگیرند و اندکی از آن
در قدح افشانند ... دیگر ... [illegible]
115 ... بپاشند و ... ساخته در ده چندان آب ترکنند
دیده ... بپاشند و چون نصف ... بمالند و در ... [illegible]
... بعد از زوال آنجا ... آب بکنند و در ... [illegible]
بعمل آرند ...

[illegible] جوزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] زعفران [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا گفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

111

[illegible] با اسب اتا [illegible] یا اسب [illegible] کوره [illegible] ارشی

الحین باشد [illegible] [illegible] [illegible]

وار [illegible] [illegible] [illegible] سکار [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] بشت باره [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

با ماده [illegible] تعیین نماید [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

گفتار [illegible] [illegible] آقای [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مجلس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]